

بسم الله الرحمن الرحيم



# شرح شمره بطلمیوس

در احکام نجوم

شراح

خواجه نصیر الدین طوسی

(۵۹۷-۶۷۲ ه.ق.)

مقدمه، تصحیح و تحقیق

جلیل خوانزنجانی

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۵۹۷ - ۶۷۲ ق، شارح.  
 شرح ثمره بطلمیوس (در احکام نجوم) / از خواجه نصیرالدین طوسی؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق جلیل  
 اخوان زنجانى - تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى: مرکز نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۸.  
 شخصت و هفت، ۱۳۲ ص: مصور، نمونه. - (میراث مکتوب؛ ۶۵، علوم و فنون؛ ۳)  
 ISBN 964-6781-22-5  
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).  
 Xwaje Naşir al-Din Tusi. ص.ع. لاتینی شده:  
 Şarh-e Şamare-ye Baṭlamyus.  
 کتابنامه: ص. [ ۱۳۱ ] - ۱۳۲.  
 ۱. بطلمیوس. کلاودیوس، ش. قرن ۲. ۲. الثمره - نقد و تفسیر، ptoleny ۳. اخترگویی - متون  
 قدیمی تا قرن ۱۴. الف. بطلمیوس، کلاودیوس، ش. قرن ۲ م. المشره. شرح. ب. اخوان زنجانى، جلیل،  
 ۱۳۱۱ - مصحح. ج. عنوان. د. الثمره. شرح.  
 ۵۲۰ QB ۲۶ / پ ۸۰۲۸  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۷۸ - ۵۳۵۳ م



### شرح ثمره بطلمیوس

تألیف: خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ ه. ق)

مقدمه، تصحیح و تحقیق: جلیل اخوان زنجانى

ناشر: آینه میراث

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۵ - ۲۲ - ۶۷۸۱ - ۹۶۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

این اثر زیر نظر مرکز نشر میراث مکتوب انتشار یافته است.

همه حقوق متعلق به مرکز نشر میراث مکتوب و محفوظ است

نشانی مرکز نشر میراث مکتوب: تهران، ص. پ: ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۳ - ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵



دریابی از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در نسخه های خطی موج می زند. این نسخه ها، حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامه ما ایرانیان است. بر عهده هر نسلی است که این میراث پر ارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به حیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و جمع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها به طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدداً نیاز دارد. اینها نشانه کتابها و رساله های خطی و طیفه ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سببی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب



## فهرست مطالب

|                                        |             |
|----------------------------------------|-------------|
| پیشگفتار .....                         | نُه         |
| معرفی نسخه‌ها .....                    | یازده       |
| بطلمیوس و کتاب ثمره .....              | سیزده       |
| شرح ثمره و جنبه فلسفی آن .....         | نوزده       |
| ثوانی نجوم و نحوست آنها .....          | بیست و یک   |
| گیسودار .....                          | بیست و سه   |
| ذوالجُمه .....                         | سی و هشت    |
| نیزک یا شهاب .....                     | چهل         |
| نقطه اعتدال بهاری و اصحاب طلسمات ..... | چهل و هفت   |
| رقعه کزدم .....                        | پنجاه و سه  |
| ویژگیهای نثر .....                     | پنجاه و هفت |
| شیوه جمع بستن کلمات .....              | پنجاه و هشت |
| مبحث اعداد .....                       | شصت و یک    |
| به کار بردن کلمات عربی .....           | شصت و سه    |
| متن کتاب .....                         | ۱           |
| متن عربی «صد کلمه» .....               | ۸۳          |

|     |                         |
|-----|-------------------------|
| ۹۹  | ۱. فهارس مقدمه .....    |
| ۱۰۱ | الف. نام کسان .....     |
| ۱۰۵ | ب. نام کتابها .....     |
| ۱۰۷ | ج. نام جایها .....      |
| ۱۰۹ | د. اصطلاحات نجومی ..... |
| ۱۱۳ | ه. اسامی لاتین .....    |
| ۱۱۵ | ۲. فهارس متن .....      |
| ۱۱۷ | الف. نام کسان .....     |
| ۱۱۹ | ب. نام کتابها .....     |
| ۱۲۱ | ج. نام جایها .....      |
| ۱۲۳ | د. اصطلاحات نجومی ..... |
| ۱۳۱ | ه. کتابنامه .....       |

## پیشگفتار

«صد کلمه» یا «ثمره» یکی از قدیمی‌ترین کتابهای احکام نجوم است که متن یونانی و عربی آن در دست است و از جمله کتبی است که شارحان قرون اولیه اسلامی ارزش زیادی برای آن قائل بودند، زیرا که بزرگانی چون صوفی رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و... بر آن شرحی نوشته‌اند.

کتاب حاضر، شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر کتاب ثمره بطلمیوس است. وی این شرح را به فرمان وزیر هولاکو خان، خواجه شمس‌الدین محمد بن محمد جوینی، صاحب دیوان، و پسرش بهاء‌الدین که در آن زمان حکمران اصفهان بود، به رشته تحریر در آورده است. «صد کلمه» اگرچه در احکام نجوم است، اما خواجه نصیر بعضی کلمات آن را از نظر فلسفی مدّ نظر قرار داده به شرح آن پرداخته است. صد کلمه و شرح آن از دانش نجوم امروزی بی‌بهره است؛ اما از خلال کلمات آن به نکته‌هایی برمی‌خوریم که می‌توان فهمید آن احکام زمانی جنبه علمی داشته است. به نظر نگارنده، بعضی از این کلمات را که مربوط به علم نجوم است می‌توان با دانش نجوم امروزی تطبیق داد. و ما در مقدمه این کتاب کوشیده‌ایم که جنبه علمی آن را بیان کرده توضیحاتی درباره بعضی از آن واژه‌ها بدهیم.

در پایان از سرکار خانم رضوان مسّاح عضو دائرةالمعارف بزرگ اسلامی که متن عربی «صد کلمه» را استخراج نموده آن را اعراب‌گذاری کردند و قسمت دوم مقدمه «ویژگیهای نثر» را تنظیم نمودند و همچنین در مقابله دست نویس‌ها، تحریر

دست نوشته‌ها و غلط‌گیری برگه‌های مطبعی مرا یاری دادند، نهایت سپاس را دارم. و از آقای یوسف الهادی که اصلاحاتی در متن عربی انجام دادند، تشکر می‌کنم. همچنین از جناب آقای اکبر ایرانی رئیس دفتر نشر میراث مکتوب که این کتاب را جزو انتشارات آن دفتر قرار دادند، کمال تشکر را دارم و نیز از محبت‌های آقای محمود ارومیه‌چی‌ها و سایر کارکنان آن دفتر و زحمات ایشان تشکر می‌کنم.

جلیل اخوان زنجانی

آذر ماه ۱۳۷۷

## معرفی نسخه‌ها

کتاب ثمره بارها شرح شده است و ما نام شارحان را در مقدمه ذیل «بطلمیوس و کتاب ثمره» آورده‌ایم که از آن میان شرح خواجه نصیرالدین طوسی از همه معروفتر است. سزگین نیز در کتاب خود<sup>۱</sup> فهرستی مفصل از نسخه‌های شرح خواجه آورده است که بر اساس گفته وی قدیمی‌ترین نسخه مربوط به سال ۶۶۹ هـ ق (سه سال قبل از مرگ خواجه نصیر) است که در کتابخانه ایاصوفیا به شماره ۲۶۹۵ نگهداری می‌شود. متأسفانه برای تصحیح این کتاب، این نسخه در دسترس نگارنده نبود.

نسخه‌هایی که در تصحیح مورد استفاده قرار گرفته است، عبارتند از:

۱. نسخه لیدن: این نسخه به شماره ۹۶ در کتابخانه شهر لیدن هلند نگهداری می‌شود. تاریخ کتابت آن سال ۷۲۵ هـ ق است که در کار ما، نسخه اساس بود و شیوه رسم الخط آن نیز در تصحیح رعایت شد. سزگین در فهرست خود به این نسخه اشاره‌ای نکرده است.

۲. نسخه دانشگاه تهران: این نسخه به شماره ۳۷۵۲ ذیل مجموعه است. تاریخ کتابت آن معلوم نیست. این نسخه با نسخه لیدن مقابله شد.

۳. نسخه کتابخانه ملی ملک: این نسخه به شماره ۲۲۴۶ است و کتابت آن سال ۱۰۵۳ هـ ق است. این نسخه با دو نسخه دیگر مقابله شد. سزگین در فهرست خود به

این نسخه نیز اشاره‌ای نکرده است.

این نسخه‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفت و چون تفاوت نسخ، چندان قابل توجه نبود، از نسخه بدل صرف نظر شد:

- نسخه بادلیان به شماره Marsh 683، عکس این نسخه به شماره ۲۵۷۸ و ۲۵۷۹ ذیل مجموعه در دانشگاه تهران موجود است.

- نسخه کتابخانه ملّی ملک به شماره ۶۰۹۹، تاریخ کتابت آن سال ۱۲۲۵ هـ ق است.

علاوه بر این، نسخه دیگری که مورد استفاده قرار گرفت، کتابت آن از سال ۳۷۱ هـ ق است. این نسخه به زبان عربی است و کتابت آن به عبدالرحمن بن عمر صوفی رازی منسوب است و به شماره ۵۹۲۴ در کتابخانه ملّی ملک نگهداری می‌شود. شرحی که صوفی بر «صد کلمه» نوشته بسیار مختصر است و فقط متن عربی «صد کلمه» مورد استفاده قرار گرفت. این نسخه اختلافهایی در نوشتار عربی قدیم با عربی امروزی دارد که چندان حائز اهمیت نیست.

## بطلمیوس و کتاب ثمره

بطلمیوس، کلا دیوس منجم، ریاضی دان و جغرافی دان در سال ۱۰۰ میلادی<sup>۱</sup> در مصر علیا به دنیا آمد و در اسکندریه زیست. از زندگانی وی اطلاعی در دست نیست؛ اما اثر دانش او را بر نوشته های دیگران می توان دید. او از مهمترین منجمین قدیمی نیست، اما از مشهورترین آنهاست، چرا که بعضی اطلاعات نجومی پیش از عصر خود را در کتاب مجسطی جمع آوری کرد و مطالبی بدان افزود. نام بطلمیوس در قرن اول هجری برای سریانیان، قبطیان و بیزانسی هایی که در سرزمین های فتح شده ساکن بودند و نیز در میان دانشمندان اسلامی شناخته شده بود. بنا بر قول ابن ندیم<sup>۲</sup> بطلمیوس کتاب مجسطی را برای امپراتور ادریانوس (= هادریان) و انطینوس<sup>۳</sup> نوشت. هادریان (Hadrian) امپراتور روم (۱۱۷ تا ۱۳۸ م) بود و انطینوس (Antinoos) عزیز هادریان بود و در سال ۱۳۰ میلادی در سن ۲۰ سالگی خود را در رودخانه نیل غرق کرد. در این صورت تألیف مجسطی باید قبل از

---

۱. در سال تولد و درگذشت بطلمیوس اختلاف نظر است. در دائرةالمعارف Brock Haus تولد وی سال ۱۰۰ و درگذشت ۱۶۰ م است. در *abc Astronomie* تولد سال ۹۰ م و در *Grosses lexikon der Astronomie* سال ۷۵ م آمده است. سزگین (*GAS* ج ۶، ص ۸۴) از مختارالحکم تألیف مبشرین فاتک (ص ۲۵۲) نقل کرده که وی در ۱۰۰ میلادی در اسکندریه به دنیا آمد و همانجا رشد کرد و در ۱۷۸ م درگذشت.

۲. الفهرست، ص ۳۲۷، متن عربی.

۳. فلوگل به جای این نام، انطونینوس آورده است.

سال ۱۳۰ م بوده باشد. اما در دائرةالمعارف Brock Haus نوشته شده که رصدهای بطلمیوس تا سال ۱۵۱ میلادی ادامه داشته و اگر او ارساد خود را بعداً به کتاب مجسطی نیفزوده باشد، انطینوس که ابن‌ندیم به او اشاره می‌کند باید آنطونینوس پیوس<sup>۱</sup> باشد که از سال ۱۳۸ تا ۱۶۱ م امپراتور رُم بود.

ابوالحسن کوشیاربن لبّان‌بن باشهری جیلی در کتاب المدخل فی صناعة احکام النجوم (ص ۱۶۰) دربارهٔ بطلمیوس می‌نویسد: «واکثر ما يستعمل نمودار نسب الی بطلمیوس و لیس صاحب‌المجسطی و انما هو بطلمیوس آخر عارف بالعلوم الطبیعیة و بالاحکام النجومیة و يعرف بصاحب‌الاحکام و اکثر اهل الصناعة یظنونه صاحب‌المجسطی».

همچنین شهردان رازی در کتاب روضة‌المنجمین که در سال ۴۶۶ هجری تألیف کرده است می‌گوید بطلمیوس صاحب کتاب مجسطی است و بطلمیوس صاحب کتاب احکام شخص دیگری است. وی می‌نویسد:<sup>۲</sup> «نمودار بطلمیوس از همه آسانتر و بدرستی نزدیکتر است و بعضی مردم اعتقاد کنند که این، خداوند مجسطی است و نه چنین است، که این نمودار، بطلمیوس خداوند کتاب احکام نهاد». و در صفحه ۲۴۲ می‌نویسد: «بطلمیوس احکامی در کتاب یاد کرده است».

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اوایل شرح خود بر کتاب ثمره، به این موضوع اشاره کرده می‌گوید:<sup>۳</sup> «جماعتی را ظنّ بوده است که بطلمیوس صاحب مجسطی، غیر بطلمیوس صاحب احکام است و آن ظنّ خطا بوده است و در اربع مقالات بطور صریح گفته است که مجسطی ساخته‌ام».

کتاب مجسطی از طریق اعراب بدست اروپائیان رسید و در سال ۱۱۷۵ م به

Antoninus Pius.<sup>۱</sup>

۲. ص ۲۹۴.

۳. ص ۲.

لاتین ترجمه شد و در سال ۱۴۹۶ م برای اولین بار به چاپ رسید. این کتاب تا قرون وسطی کتاب اصلی برای آموختن علم نجوم بود. در این کتاب نظریه مرکز بودن زمین و گردش خورشید و سیارات به دور آن آمده است و به نظریه بطلمیوسی مشهور است. البته این نظریه را کپرنیک<sup>۱</sup> رد کرد و خورشید مرکزی را به جای آن اثبات کرد. نوشته‌های بطلمیوس متکی بر نظریه هیپارک<sup>۲</sup> است و مسائل زیادی را درباره مثلثات از هیپارک گرفته است. همچنین در کتاب مجسطی تصویر ستارگان ثبت شده بیشتر از کتاب هیپارک رونویسی شده و بعضی از آن ستارگان را بطلمیوس رصد کرده است و بطلمیوس از چند رصد خود بین سالهای ۱۲۷ تا ۱۵۱ م یاد می‌کند.<sup>۳</sup>

کتاب دیگر بطلمیوس، درباره جغرافی و نقشه‌کشی است که از ۸۰۰۰ مکان جغرافیایی نام می‌برد. نقشه‌های این کتاب هیچکدام از بطلمیوس نیست، در عوض طول و عرض جغرافیایی زمین را در آنها مشخص کرده است. در این کتاب بطلمیوس در محاسبه مدار زمین، محاسبه Posidonius<sup>۴</sup> را که بر اساس رصد ستاره سهیل بود، در نظر گرفت که بنابر آن دور کره زمین ۲۹۰۰۰ کیلومتر بود و محاسبه اراتس تن<sup>۵</sup> را نادیده گرفت. و هنگامی که کتاب جغرافیای وی در قرن ۱۵ م به لاتین ترجمه شد، سبب شد کریستف کلمب تصمیم بگیرد از راه دریا به آسیا برود و حال آنکه بنابر محاسبه اراتس تن دور زمین ۴۰۰۰۰ کیلومتر بود که تقریباً با محاسبه امروزی برابر است.

کتاب دیگر بطلمیوس «اربعه» نام دارد که درباره احکام نجوم است و «ثمره» یا

۱. او در سال ۱۴۷۳ م بدنیا آمد و در ۱۵۴۳ م درگذشت.

۲. هیپارک میان سالهای ۱۶۱ تا ۱۲۷ پیش از میلاد در جزیره رودس به کار رصد اشتغال داشت.

۳. نگاه کنید: بیرونی، تحدید نهایات الاماکن، ص ۲۶۱-۲۶۲.

۴. Posidonius یا Poseidonios حدود سال ۱۳۵ ق.م بدنیا آمد و در ۵۰ ق.م درگذشت.

۵. Eratosthenes در ۲۷۶ ق.م بدنیا آمد و در سال ۱۹۵ ق.م درگذشت.

«صد کلمه» خلاصه این کتاب است. او پس از تألیف کتاب اربعه (= tetrabiblos) برای شاگردش سورس، آن چهار مقاله را خلاصه کرده «ثمره» نامید. او در مقدمه کتاب ثمره<sup>۱</sup> خطاب به سورس می‌گوید: «که ما پیشتر جهت توای سورس چند کتاب ساخته‌ایم ... و بمعرفت این کتاب راه نیابد کسی که نظر بسیار نکرده باشد در آن کتابها که در پیش از این ساخته‌ایم».

ثمره قدیمی‌ترین کتاب احکام نجومی است که ترجمه آن برای اعراب شناخته شد. این کتاب سه بار به زبان عربی ترجمه شد و بیشتر مطالب آن با کتاب اربعه احکام نجومی بطلمیوس مطابقت ندارد<sup>۲</sup>. بنابر قول سزگین<sup>۳</sup> «ثمره یک نوشته نجومی ساختگی است که خوشبختانه اصل یونانی آن نیز در دست است. از این نظر، امکان اینکه آن را از اختراعات اعراب بدانیم منتفی می‌شود». اگر نظر سزگین درست باشد، پس نوشته کوشیار<sup>۴</sup> و شهردان رازی<sup>۵</sup> که کتاب ثمره را تألیف بطلمیوس صاحب مجسطی نمی‌دانند چندان دور از حقیقت نمی‌تواند باشد.

اگر در اصالت کتاب ثمره شک نکنیم، شاید بتوان گفت سورس که شاگرد بطلمیوس بوده همان Septimius severus است که در سال ۱۴۶ م در شمال آفریقا در شهر تریپولی پایتخت امروزی کشور لیبی به دنیا آمد و این شهر از متصرفات رُم به شمار می‌رفت. و هیچ بعید نیست که در آن زمان، سورس را به مصر که در تصرف رومیان بود، فرستاده بودند و بطلمیوس سمت معلّمی وی را بر عهده داشته است. امپراطور Septimius severus از سال ۱۹۳ تا ۲۱۱ میلادی امپراطور رُم بود.

کتاب ثمره دوبار از یونانی به عربی ترجمه شده است. نخستین بار در قرن اول

۱. ص ۲.

۲. سزگین، GAS، جلد ۷، ص ۴۵.

۳. جلد ۷، ص ۴۴.

۴. المدخل فی صناعة احکام النجوم، ص ۱۶۰.

۵. روضة المنجمین، ص ۲۹۴.

هجری برای شاهزاده خالد بن یزید بن معاویه<sup>۱</sup> و دیگری ترجمه ابراهیم بن صلت است که حنین بن اسحاق آن را اصلاح کرده است؛ قفطی<sup>۲</sup> در این باره می‌نویسد: «از جمله کتب بطلمیوس که به عربی نقل شد کتابی است که از برای شاگردش سوری (= سورس) نام، شخصی از شاگردان خویش تألیف نموده، ابراهیم بن الصلت آن را به عربی نقل کرده و حنین بن اسحاق اصلاح آن نموده». اما سزگین این ترجمه را از حنین بن اسحاق می‌داند<sup>۳</sup>. این نکته قابل ذکر است که کتاب «اربعه» در میانه قرن دوم هجری یا پیش از آن و بعد از ثمره به عربی ترجمه شده است<sup>۴</sup>.

کتاب ثمره بنابر گفته بیرونی در «مقالة فی سیر سهمی السعادة و الغیب» توسط عمر بن فرخان که در قرن دوم هجری می‌زیست، از زبان فارسی به عربی ترجمه شده است<sup>۵</sup>. وی به یحیی بن خالد برمک اتصال و اختصاص داشت و از منجمان مأمون بود<sup>۶</sup>. معلوم نیست مقصود بیرونی از زبان فارسی چیست. آیا همین زبان فارسی امروزی است که شاید در قدیم نیز کتابت می‌شده است یا آنکه زبان پهلوی است که گاهی آن را فارسی نیز نامیده‌اند.

حاجی خلیفه<sup>۷</sup> نام شارحان ثمره را چنین آورده است: «شرح ابویوسف اقلیدسی، شرح ابومحمد شیبانی، شرح ابوسعید ثمالی، شرح ابن طیب جاثلیقی سرخسی<sup>۸</sup> و شرح یک منجم دیگر که شاگرد امیر ابوشجاع رستم بن مرزبان (سال

۱. بنابر قول سزگین از ابوریحان بیرونی، GAS ج ۷، ص ۴۲.

۲. تاریخ الحکما، ص ۱۳۷.

۳. جلد ۷، ص ۴۲.

۴. سزگین، جلد ۶، ص ۸۴.

۵. نگاه کنید: سزگین، GAS، جلد ۷، ص ۴۲.

۶. قفطی؛ ص ۳۳۵.

۷. کشف الظنون، جلد ۱، ص ۵۲۴ - ۵۲۵.

۸. بنابر نوشته سزگین (جلد ۷، ص ۴۵) این چهار نفر تاکنون شناخته نشده‌اند.

۴۸۵ هجری) بوده، وی در شرح خود از شرح‌های مذکور استفاده کرده است». خواجه نصیرالدین طوسی هنگام شرح ثمره به دو شارح پیش از خود اشاره می‌کند: یکی احمد بن یوسف مصری مهندس، کاتب بنی طولون است. سزگین<sup>۱</sup> نام او را چنین می‌نویسد: احمد بن یوسف بن ابراهیم بن الدایه. وی به عنوان قدیمی‌ترین مفسر کتاب ثمره بطلمیوس شناخته شده است که شرح وی موجود است. او میان سالهای ۳۳۰ و ۳۴۰ هجری درگذشت. کتاب وی شرح احکام نجومی است که اغلب به سؤالات فلسفی و طبیعیات پاسخ می‌دهد. خواجه نصیر در شرح خود شش بار از او نام می‌برد و گاه نظرات او را مورد انتقاد قرار می‌دهد. در کتابخانه ملّی ملک، نسخه‌ای از کتاب ثمره به شماره ۵۹۲۴ هست که در صفحه آخر آن نسخه، شخصی به زبان عربی آن را معرفی کرده که ترجمه آن چنین است: «این کتاب تفسیر ثمره بطلمیوس است که مفسّر آن احمد بن یوسف مصری کاتب آل طولون است و ابوعلی حسین بن عبدالرحمن صوفی رازی مشهور آن را کتابت کرده است. تاریخ کتابت سال ۳۷۱ بخت ابن عبدالرحمن صوفی». بدون شک این نوشته در پایان این نسخه از صوفی نیست چرا که ممکن نیست وی خود را مشهور نامیده باشد.

شارح دیگر ابوالعباس احمد بن علی اصفهانی حاسب است که پنج بار نام وی در شرح خواجه نصیر آمده. در کتاب سزگین<sup>۲</sup> به جای «حاسب» کاتب آمده است. وی از دانشمندان قرن چهارم هجری بوده است.

عبدالقادر بن ابراهیم محالی شافعی نیز شرحی بر ثمره نوشته است. وی در سال ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱ م درگذشته است.<sup>۳</sup>

۱. GAS، جلد ۷، ص ۴۵.

۲. جلد ۷، ص ۴۵.

۳. سزگین، جلد ۷، ص ۴۶.

در پایان لازم به ذکر است که شادروان مجتبی مینوی در پانویس کتاب تاریخ و فرهنگ (ص ۲۳۲) آورده است: «متن عربی ثمرۃ الفلک بطلمیوس (Liber fructus) با ترجمه فارسی ظهیرالدین محمد بن مسعود ابوالمحامد غزنوی که قبل از ۵۵۰ فوت شده است و شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر آن، نسخه بریتیش میوزیوم به نشان Add<sup>۱</sup> 7490. ورق ۶۳ رو و پشت. خواجه نصیرالدین، این تحریر کتاب الثمره را در بیستم رجب ۶۶۳ پایان رسانده است». اما دکتر ذبیح الله صفا<sup>۲</sup> از کتابی به نام «نافع الثمره» در شرح ثمره بطلمیوس نام می برد که آن را ظهیرالدین محمد بن مسعود ابوالمحامد غزنوی نوشته است.

### شرح ثمره و جنبه فلسفی آن

خواجه نصیرالدین طوسی در آغاز شرح بعضی از کلمه‌ها، ابتدا مفهوم آن را به زبان فلسفی و از طریق منطق توضیح داده است. به همین سبب، گاه با به کار بردن اصطلاحات خاصی همچون «مطبوع و مجبول» در مقابل «مختار»؛ «جوهر مجرد» در مقابل «جوهر مادی» و ارتباط این دو با «عوارض نفسانی» و ضرورت وجود «فاعل» و «قابل» در عالم کون و فساد، فهم مطلب را بر خواننده مشکل کرده است، گرچه وی کوشیده است این مفاهیم را با اوضاع فلکی و احکام نجومی وفق دهد. به عنوان مثال، وی در «کلمه» اول در شرح «علم النجوم منک و منها» بحث خویش را با «قانون علیت» آغاز کرده می گوید: «و در علم حکمت مقرر شده است که هر امر که در عالم کون و فساد متجدد شود، هر آینه آنرا فاعلی بوده باشد و قابلی» سپس با آوردن شاهدی وجود «فاعل و قابل را در متجددات عالم کون و فساد ضروری» می داند. وی فاعل را نزد «محققان، قدرت الهی و شرط اوضاع نجومی» و قابل را

۱. این رقم در پانویس کتاب به اشتباه 4790 آمده بود و ما آن را تصحیح کردیم.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، ص ۳۱۲.

«اجسام این عالم» نامیده است و در پایان نتیجه می‌گیرد که در «علم النجوم منک و منها» «ک» اشارت به معرفت قوابل است و کیفیت تأثیر اوضاع در قوابل و «ها» اشارت بفواعل که اوضاع فلکی‌اند و وجود افعال، موقوف بر حصول آن اوضاع است. سپس در «کلمه» دوم ضمن اثبات «علم بعلم، مقتضی علم بمعلول بود» نتیجه گرفته است که آگاهی منجم از اوضاع فلکی علم یقینی است؛ اما آگاهی وی به احوال و قوابل در وقت قبول تأثیر اوضاع فلکی، علمی ظنی و حدسی است و پس از آن توضیح داده است که به همین سبب است که در «کلمه» اول، «ک» که جزو قوابل و در مرتبه دوم قرار دارد بر «ها» که فاعل و در مرتبه اول قرار دارد، مقدم شده است. آنگاه خواجه نصیر، نظر احمدبن یوسف را نقل می‌کند که می‌گوید: «ک در منک اشاره به وحی و کهانت و الهام و خواب راست است»؛ اما خواجه نصیر نظر احمدبن یوسف را مورد انتقاد قرار داده می‌گوید: «این معنی که احمدبن یوسف کرده قسمی نمی‌تواند باشد که آنرا بتوان علم نجوم نامید».

همچنین خواجه نصیر نظر ابوالعباس اصفهانی را درباره تقدم «ک» بر «ها» چنین شرح می‌دهد که ابوالعباس می‌گوید: «مرتبه نفس بالاتر از مرتبه اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک افلاک است و به واسطه نجوم و افلاک مؤثر در ما، و یکی بی‌توسط، مؤثر در ما، از آن مرتبه‌اند. پس «منک و منها» اشارت به این دو تأثیر است و این معنی از این موضع بس بعید».

همچنین وی در «کلمه» سوم به توضیح «جوهر مجرد» (= نفس ناطقه) و «جوهر مادی» (= بدن انسان) پرداخته و ملکات فاضله و ردیه را مؤثر بر این دو دانسته است و پس از توضیحی چند، چگونگی اطلاع نفوس انبیاء و اولیاء بر غیب و تفاوت اطلاع کاهنان با ایشان را متذکر شده است. همچنین وی چگونگی دیدن خوابهای راست را که مخیر از غیب‌اند بیان کرده است. از آنچه که در بالا آورده‌ایم معلوم می‌شود که خواجه نصیرالدین در ضمن شرح صد کلمه تلاش کرده است تا

احکام نجوم را از لحاظ نظری وسعت بخشیده آن را با کلمات و اصطلاحات دیگری جز نجوم شرح دهد و از این طریق آن را مستدل و منطقی جلوه دهد.

### ثوانی نجوم و نحوست آنها

ثوانی جمع ثانیه به معنی دوّم است و در اصطلاح نجوم عبارت است از چیزهای نورانی جز برق و صاعقه، که در دلائل و احکام در مرتبه دوم اند و احکام و دلایل اولیه، نجوم را باشد. علت آنکه شهابها یا ستاره‌های دنباله دار و گیسو دارها را ثوانی نجوم می‌نامند، آن است که از دلایل و احکام اولیه که همان نجوم و شناختن حالات و حرکات و تأثیر نجوم در عالم سفلی است به حساب نمی‌آیند.

اعتقاد به احکام نجومی باعث شده بود که گروهی خواسته‌های خود را به نام آنکه دلیل نجومی چنین حکم می‌کند، جامه عمل بپوشانند. چنانکه در «کلمه» ۱۰۱، ذیل ذوالجمله که یکی از ثوانی نجوم است چنین آمده: «و ظهورش (یعنی ذوالجمله) اگر در وتد طالع دولتی باشد، پادشاه آن دولت یا بزرگی که بمثابت پادشاه باشد بمیرد و اگر در مایلی وتد باشد ذخایر اموال او بکلی مستأصل شود و وزیر بدل کند...». در اینجا به اختصار به چند نمونه از این حوادث اشاره می‌کنیم: خواجه نصیرالدین طوسی از احمد بن یوسف نقل می‌کند: خمارویه بن احمد را که حاکم اعمال مصر بود، پسر یامد هارون نام و منجمین گفتند که در طالع، دلیل ریاست و مهتری نیست. یکی از منجمان که نامش صالح بن الولید التمیمی بود آن طالع را بدید و بدانست که [آن] طالع پسر خمارویه است و حکم کرد که بجای پدر نزدیک ده سال حاکمی کند و بعد از وفات صالح، حکم او راست شد و هارون نه سال و چند ماه حاکم مصر بود.<sup>۱</sup> در کتابهای تاریخ<sup>۲</sup> در این باره آمده است که خمارویه بن

۱. «کلمه» سی و دوم بطلمیوس.

۲. مثلاً نگاه کنید: نسب نامه خلفا و شهریاران تألیف زامباور، ذیل «طولونیان».

احمد کشته شد و پسرش ابوالعساکر را پس از ده سال حکومت کشتند و هارون هم در ۲۳ سالگی مرد و دوران کوتاه طولونیان بسر آمد.

در کتاب مجمل التواریخ و القصص<sup>۱</sup> آمده: «پادشاهی بهرام گور بیست و سه سال بود. بروایتی نوزده سال و چند ماه گویند، و بدیگری شصت سال، و چنان بودست که اخترشناسان او را گفتند سه بیست سال پادشاهی تو باشد. بهرام شصت سال پنداشت و ایشان خود بیست و سه گفته بودند.» از تاریخ سکه‌های ساسانی معلوم می‌شود که در زبان پهلوی بیست و سه را «سه ویست» می‌گفتند و بهرام گور را پس از ۲۳ سال سلطنت کشتند و چنان وانمود کردند که در چاهی افتاد و یا در باطلاق فرو رفت.

در داستان خسرو پرویز<sup>۲</sup> آمده: چون شیرویه او را زندانی کرد خسرو پرویز به شیرویه پیغام فرستاد که: حکایت تو چنان بود که منجمان از زایجه‌ات حکم کرده بودند که بر ضد ما برخیزی، اما نگفتیم ترا بکشند، بلکه حکایت زایجه ترا مهر زدیم و به شیرین همسر خویش سپردیم و به این قضیه اعتماد داشتیم. فرمیشا پادشاه هند نیز به سال سی و ششم پادشاهی ما، نامه نوشته بود با فرستادگان و از کارهای مختلف سخن کرده بود و ما و شما فرزندانمان را هدیه‌ها داده بود و به هریک نامه جدا فرستاده بود و هدیه تو یک فیل بود و یک شمشیر و یک باز سپید و دیباچه‌ای زربفت و زیر نامه تو به هندی نوشته بود مضمون آنرا نهان دار. و بفرمودیم تا هدیه و نامه همه را بدهند و نامه ترا به سبب آن زیر نوشت نگهداشتیم و یک دبیر هندی بیاوردیم و بگفتیم تا مهر از نامه برگرفت و بخواند که چنین بود: خوشدل باش و آسوده خاطر که به ماه آذر و روز دیباذر (= هشتم ماه) به سال سی و هشتم پادشاهی خسرو تاجدار شوی و پادشاهی او بگیری». و در صفحه ۷۷۹ تاریخ طبری آمده:

۱. ص ۶۹.

۲. تاریخ طبری، ترجمه پاینده، جلد ۲، ص ۷۷۴.

«مدت پادشاهی خسرو سی و هشت سال بود و به ماه آذر روز ماه (= دوازدهم ماه) کشته شد.»

با این دلایل به ظاهر آسمانی و پیش گوئی اخترشناسان بود که می شد پادشاه یا وزیر و حاکمی را از میان برداشت و نیز با این دلایل، منجمین افرادی را به مخالفت با دستگاه حکومتی وامی داشتند. یک نمونه آن بزیست فیروزان منجم است که پس از مسلمان شدن، یحیی بن ابی منصور نامیده شد. وی از نوادگان یزدگرد سوم ساسانی بود. او مازیار را به مخالفت با خلیفه عباسی برانگیخت و مازیار فریب بزیست فیروزان را خورده مخالفت خود را با خلیفه آشکار کرد و کشته شد.<sup>۱</sup> و از این نوع شاهدها در کتب تاریخ دیده می شود.

### گیسودار

منجمان از قدیم در کتابهای خود مبحثی را به «ذوذابه» که آن را به فارسی «گیسودار» می گفتند، اختصاص می دادند چرا که ظهور آنها را در آسمان با دلایل نجومی مربوط دانسته و مردم گاه با دیدن آنها به وحشت می افتادند چه آن را دلیل مرگ پادشاه یا قحطی، گرانی، جنگ و خونریزی می دانستند. ابونصر قمی<sup>۲</sup> در این باره می نویسد: «اما کواکب ذوذابه نحس است، چونک از جرم شمس ورگردد، شرّ پدیدار آید، خاصّه بشهره‌ء آن برج کی پدیدار آمده باشد».

گیسوداران را بر حسب شکل ظاهری آنها نامی داده بودند مانند «ذواللحیه» به معنای ریش دار، «عُزَیم» یعنی توده کوچک؛ البته ممکن است بعضی از این نامها که در کتابها آمده تصحیف شده باشند و معنی آنها به درستی مشخص نباشد. بطلمیوس نیز در «کلمه» ۱۰۲، واژه «ذوذابه» را آورده است و ظهور آن را دلیل

۱. تاریخ طبرستان، ص ۲۰۷ به بعد.

۲. ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم، ص ۶۰.

وقوع حوادثی می‌داند و ابن‌ندیم<sup>۱</sup> می‌نویسد که بطلمیوس کتابی به نام «ذوات الذوائب» داشته است.

ابونصر قمی<sup>۲</sup> درباره ذو ذوائب می‌نویسد: «اما ستارگانی که تأثیر ایشان بیشتر است اندر عالم سفلی یعنی زمین و آنچه در وی است از آنها هفت کوكب است، بزرگ‌اند و سیاره‌اند و آن چنین است: زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد و قمر و دو نقطه‌اند که ایشان را رأس و ذنب خوانند و دهم کوكب را ذو ذوابه خوانند و پارسیان گیسودار خوانند وی مربوط است به شمس، سیرش وا (= با) شمس است و همی‌گردد در احایین اعنی در وقت و دیدار بود اما (= ما) را. و بعضی علما گفته‌اند که چند ستاره است که مربوط است به شمس و آن اینست: عطیط و عُریم و کلیم و سرموس و الکید و ذو ذوابه». در لغت نامه دهخدا ذیل «ثوانی نجوم» آمده است: «هرچه بزیر فلک قمر پیدا آید از چیزهای نورانی جز برق و صاعقه، و از آن جمله است: انسی، جابیه، حربه، ذو ذنب، ذو ذوابه، شهب، طیفور، عمود، فارس، قصعی، مصباحی، نیازک و ردی». و در ذیل «ذو ذوابه» آورده است: «بقول منجمان فارس ذوابه ۱۲ نوعست و نزد منجمان هند ۸۰ نوعست».

ابن هبتا<sup>۳</sup> سیارگان ذوات الاذئاب (= دم‌داران یا گیسوداران) را چنین نام می‌برد: «فارس، نیزک، مصباح، البرجیس، قصعه، جاریه، طیفور، اللحیانی و الحشین». منجمین قدیم بین ذوات الذوائب و نیازک چندان فرقی قائل نبودند و معمولاً ذو ذوائب را منسوب به یکی از سیارات می‌دانستند. مثلاً ابن هبتا<sup>۴</sup> از بطلمیوس نقل می‌کند که ترجمه آن چنین است: «از کواکب ذوات الاذئاب ستاره‌ای است به

۱. الفهرست، ص ۴۸۲ - ۴۸۳.

۲. ترجمه المدخل، ص ۵۸.

۳. المغنی، جلد ۱، ص ۳۶۲ - ۳۶۳، جلد ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

۴. المغنی، جلد ۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

نام فارس بر مزاج زهره از عظم (= قدر) ماه... و نیزک و آن ستاره عطارد است زرد رنگ و درازنا است... و مصباح و آن برای مریخ است درازنا و سرخ، دارای منکبان است... و برجیس و آن ذوذوابه برای مشتری است و شعاعش مانند نقره سفید است و تمثال انسان در آن است... و آنکه قصعه نام دارد متعلق به زحل است و رنگش زرد است در سواد<sup>۱</sup> مانند رنگ زحل و شعاعش مستدیر است... و ستاره‌ای که جاریه نامیده می‌شود رنگش مانند گُل (= گُل سرخ) است و مانند صورت انسان که رنگ زردی بر آن غالب است و شعاعش بر سر انسان است که نیک منظر است رنگش شبیه رنگ طلا و نقره در هم آمیخته است... و طیفور و آن شبیه دیوی زشت منظر است، سرخ رنگ و کندرو... و دو ستاره دیگر غیر از این هفت ذوات الذوائب که احتمال دارد در ناحیه شمال ظاهر شوند آنها را اللحیانی و الحشین می‌نامند... و کید از ستارگان دم‌دار است و هر صد سال یک بار ظاهر می‌شود و سیر آن قهقرایی است».

در این گفتار، ابن هبتا به نقل از بطلمیوس نیزک را ستاره عطارد دانسته است. و همین مطلب را در جلد ۲ ص ۱۴۰ تکرار کرده است. البته منجمین قدیم بین ذوذوائب و نیزک چندان فرقی قائل نبودند. اما ابن هبتا به نقل از ماشاء الله (= یزدان خواست پارس) از منجمین بسیار مشهور قرن ۲ هـ (ق) این مطلب را به گونه‌ای دیگر نقل کرده است و می‌گوید: «اگر ذوذوابه در جایگاه عطارد ظاهر شود»، از گفته ماشاء الله چنین مفهوم می‌شود که عطارد ذوذوابه نیست. که البته گفته ماشاء الله صحیح‌تر از قول ابن هبتا است. و احتمال می‌رود معنای این عبارت آن باشد که هنگامی که ذوذوابه در جایگاه‌های این سیارات ظاهر شوند دلالت بر حکمی نجومی دارند.

بیان این نکته ضروری است که در کتاب ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم،

---

۱. «سواد» هم به معنی سیاهی و هم به معنی اطراف است و معنی این کلمه در اینجا ایهام دارد.

برجیس نام سیاره مشتری است و به جای زئوس یونانی آمده. به تصور آنکه برجیس واژه‌ای یونانی است؛ اما در گفتار ابن هبنتا برجیس در شمار ذوذوابه آمده است. در لغت نامه دهخدا ذیل برجیس آمده: «برجیس ستاره‌ایست و گویند مشتری است و این معرب برجیس بفتح با است چرا که وزن فعلیل بالفتح در کلام عرب نیامده». چنین به نظر می‌آید که نام برجیس فارسی است یعنی جزء دوم، «جیس» معرب گیس فارسی است. در منتهی الارب جیسوان معرب گیسوان است. ظاهراً «بر» در اصل «پُر» یا «پَر» بوده است و «پُرگیس» یا «پَرگیس» همان ذوذوابه یا گیسودار است. در حاشیه کتاب المغنی<sup>۱</sup> شخصی مشاهدات خود را از ذوات الاذئاب نوشته است که ما ترجمه آن را در اینجا می‌آوریم: «ما ظهور ستاره دنباله داری را در سال فتح اسطنبول (= استانبول، سال فتح ۱۴۵۳ میلادی) مشاهده کردیم و دارای حرکتی عجیب بود، دمی دراز داشت و مدت یک ماه در آسمان بود. و آن شمالی در مُسامت شهرهای روم بود. و باز ستاره‌ای را در زمان دولت اشرف اینال<sup>۲</sup> دیدم که دردمش شعاعی بود و دمی عریض داشت و آن را حرکتی همچون حرکت ماه بود و از غرب ظاهر شد و همچنان در مکان بروج بود تا اینکه در شرق آشکار شد و آن حدود یک ماه (در آسمان) بود. و در اول شعبان ۸۷۶ مشاهده کردیم ستاره‌ای را که روشن بود و از قدر (= مراتب نور ستارگان) ماه بود، ظاهر شد و دمی پهن حدود ۲۰ ذراع داشت و در مدت ۱۵ روز نیمی از فلک را برید. در نیمه شب آشکار شد و حرکتی عجیب داشت. در مشرق ظاهر شد و در مغرب پنهان گشت. سپس در شانزدهم ماه شعبان مذکور ستاره‌ای دنباله‌دار در وسط آسمان آشکار شد. دمی پهن

۱. جلد ۲، ص ۱۳۴.

۲. اشرف سیف‌الدین اینال علایی طاهری اجرود از ممالیک برجی بود و از ۴ ربیع‌الاول سال ۸۵۷ هـ تا ۱۵ جمادی‌الاول سال ۸۶۵ هـ که سال وفات اوست حکومت داشت (زامباور، ۱۶۴).

داشت و همچنین دارای حرکت بود و عطارد محترق و مستسر بود<sup>۱</sup>.  
در کتاب شهنشاہ نامه<sup>۲</sup> تألیف علاءالدین منصور شیرازی در سال ۹۸۹ هجری  
قمری، از گیسوداری نام برده شده که در سال ۳۹۸۵ در شهر استانبول دیده شد. وی  
می‌گوید:

در ظهور جرم ناری از اجرام فلکیه

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| عجبت‌ر که از احتراق بخار    | وز آثار علویۀ پر شرار       |
| قوی شعلۀ سبعة نحسات نام     | لقب ذوذوابه سریع انتقام     |
| شب غرۀ ماه روزه ز غیب       | ز ناگه درخشید بی‌شک و ریب   |
| گذشته برین نه رواق سپنج     | ز هجریه نهصد و هشتاد و پنج  |
| فرا فرقدان طیلسانی ز نور    | بسی شب برافراخت مانند هور   |
| ازو شام اسلامیان قدر شد     | شعاعش جهانتاب چون بدر شد    |
| بر اوج فلک تا چهل روز ماند  | شراری ز مغرب بمشرق رساند    |
| ظهورش چو در خانۀ قوس بود    | بر اعدای دین سهمش افتاد زود |
| در آخر بدلو اندرش عرض و طول | در آن برج آبی هبوط و افول   |
| بتابش چو دنباله بر شرق داشت | نحوست چو عقرب بر اعداگماشت  |

.....

---

۱. در کتاب المدخل ابونصر قمی آمده (ص ۷۷ - ۷۸): «چون میان خورشید و کوکب از پانزده درجه  
بکاهد محترق بباشند و ویرا همروشنیه خوانند تا اینکه در قلب خورشید قرار گیرند. تا آن جایگاه که  
میان کوکب و میان شمس پانزده دقیقه بود یا کمتر محترق باشد .... (زهره و عطارد چون) راجع باشند  
تا بنزدیک مقدار نوزده درجه آیند یا کمتر از آن، آن وقت محترق بباشند اندر رجوعت».

۲. مقاله دکتر مهدی محقق در یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خوئی، به کوشش  
شادروان دکتر احمد تفضلی.

۳. سال ۹۸۵ هجری برابر است با سال ۱۵۷۷ م و همین گیسودار که در این سال در اروپا نیز دیده شد، آنرا  
Tycho نامیدند.

ترا مژده بادا بفتح عجم که در خاک شد خصم بر بسته دم<sup>۱</sup>  
در اینجا بی مناسبت نیست که درباره گیسودار (komet) مطالبی بنابر دانش  
امروز آورده شود<sup>۲</sup>:

گیسودار (komet یا ستاره موئی) یک جسم آسمانی است که از گازها و اجسام  
سخت تشکیل شده است و غالب آنها به دور خورشید می گردند. در زمان قدیم  
گیسودارها اغلب به نام «مو» یا ستاره های «دم دار» نامیده می شدند، زیرا آنها دارای  
دنباله بودند. امروزه می دانیم هنگامی که آن شیء آسمانی به داخلی ترین قسمت  
مجموعه شمسی وارد شود، این دنباله ها دیده می شوند. یک گیسودار (komet) از  
یخ و غبار تشکیل شده است که حتی هسته آنرا نیز تشکیل می دهند و قطر آنها در  
حدود ۱ تا ۵۰ کیلومتر است. هسته مرکزی یک گیسودار ۱۰<sup>۱۰</sup> تا ۱۰<sup>۲۰</sup> تن وزن دارد  
و این هسته یخی از منوکسید کربن منجمد و دی اکسید کربن منجمد و متان و آب یخ  
زده و غیره تشکیل شده است و احتمالاً حدود ۱۰۰ میلیارد از این نوع گیسودار در  
اطراف مجموعه شمسی ما وجود دارد که فاصله آنها از ۴۰۰۰۰ AE (= ۶ × ۱۰<sup>۱۲</sup>)  
کیلومتر) یا حتی ۱۵۰۰۰۰ AE (= ۲۲/۴۴ × ۱۰<sup>۱۲</sup> کیلومتر) است. گمان می رود که  
آنها باقیمانده ابرهایی باشند که پس از شکل گرفتن مجموعه شمسی ما بجا مانده  
باشند. بیشتر این گیسودارها با یک حرکت بیضی شکل در مدت صدها هزار سال یا  
میلیونها سال به دور خورشید گردش می کنند. هنگامی که یک گیسودار در حدود  
میانی مجموعه شمسی حرکت می کند مقداری از مواد هسته مرکزی منجمد آن در  
اثر حرارت خورشید بخار می شود و Koma (= قسمت نورانی یک گیسودار)

۱. منظور از «خصم» شاه اسماعیل دوم صفوی است که در ۱۳ رمضان ۹۸۵ (تاریخ روضة الصفا، جلد ۸،

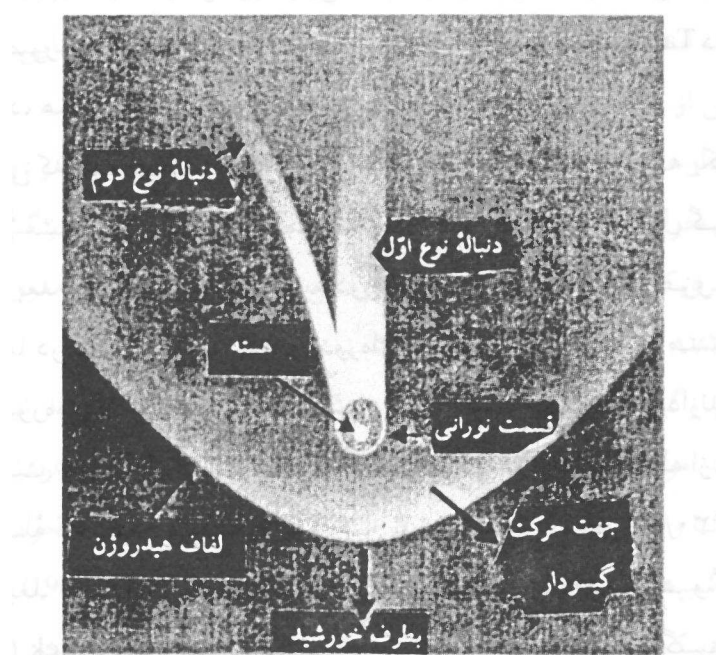
ص ۱۷۱ - ۱۷۲) به او زهر خوراندند. زامباور به اشتباه سوم ذی الحجه آورده است.

۲. نقل به اختصار از: *Grosses Lexikon der Astronomie*; abc.

۳. AE = فاصله زمین تا خورشید.

..... پیشگفتار □ بیست و نه

درست می شود که دارای بخار آب و منوکسید کربن و Hydroxyl (= هیدروژن و ازت) و مولکولهای دیگری مانند کربن، ازت و هیدروژن است. طول گیسودار از ۵۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰۰ کیلومتر است و حتی ممکن است تا ۱۰۰۰۰۰۰ کیلومتر نیز برسد. هنگامی که یک Komet در داخل مجموعه شمسی قرار می گیرد در اثر بادهای خورشیدی قسمتی از گاز آن کنده شده و به شکل دنباله آن جسم آسمانی دیده می شود که از گاز و غبار تشکیل شده است. آنها با سرعتی بیش از ۵۰۰ کیلومتر در ثانیه از سر اصلی گیسودار حرکت کرده و یک دنباله تقریباً مستقیم درست می کنند. غبارهایی که از Koma جدا می شوند یک دنباله ضعیف و خم شده ای را درست می کنند. دنباله های گازی «نوع اول» (= typ I) و دنباله های غباری «نوع دوم» (= typ II) نامیده می شوند.



چگونگی ساختار یک گیسودار

طول این دنباله‌ها اغلب چند میلیون کیلومتر است و گاهی اوقات طول آنها تا ۱۰۰ میلیون کیلومتر می‌رسد. بلندترین دنباله‌ای که تا کنون دیده شده است از گیسوداری بود که در سال ۱۶۸۰م دیده شد و طول دنباله آن ۳۰۰ میلیون کیلومتر بود و طول گیسودار سال ۱۸۴۳م دارای طولی به همین اندازه بود. فشردگی گاز در یک Koma (قسمت نورانی گیسودار) در هر سانتی‌متر مکعب دارای ۱۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰۰ مولکول است؛ اما در دنباله خود در هر سانتی‌متر مکعب فقط ۱۰ تا ۱۰۰ مولکول در هر سانتی‌متر مکعب دارد و بدین علت است که اگر دنباله یک گیسودار و یا حتی چنانچه هسته مرکزی یک گیسودار با زمین برخورد کند زمین ما را خطری تهدید نمی‌کند. مثلاً هنگام بازگشت مجدد گیسودار هالی (Halley) در سال ۱۹۱۰م بعضی از نویسندگان چنین تصور کردند که این گیسودار به زمین اصابت خواهد کرد. اینکه یک گیسودار به زمین اصابت کند، تقریباً غیر ممکن است. گرچه می‌توان تصور کرد شهاب آسمانی که در ۱۹۰۸/۶/۳۰م در ناحیه Taiga در سبیری سقوط کرد، هسته مرکزی یک گیسودار بوده است.

هنگامی که یک گیسودار وارد مجموعه شمسی می‌شود، چون به یک سیاره بزرگ مثلاً مشتری نزدیک شود ممکن است مدار آن دچار اختلال گردد و در دوره‌های بعد برای یک دوره کوتاه به دور خورشید گردش کند و جزو خانواده گیسودارها درآید. اکثر گیسودارهای دوره‌ای به چنین خانواده‌هایی منسوب‌اند. محاسبه دوره‌های گردش و برگشت گیسوداران که مدار بیضی شکل دارند، بسیار مشکل است. برای مثال گیسودار Bennett (1970 II) در دورترین نقطه از خورشید دارای فاصله  $288 \text{ AE}$  (= فاصله زمین تا خورشید) یا  $10^8 \times 430/8$  کیلومتر است که بعد از بیش از یک هزار سال ممکن است دوباره دیده شود. و گیسودار Kohoutek (1973 F) احتمالاً گردشی در مدت ۷۵۰۰۰ سال دارد. گیسوداری که کوتاه‌ترین مدت گردش را دارد، گیسودار Encke (1786 I) است که مدت گردش آن

۳/۳ سال است.

از آنچه گفته شد، چنین معلوم می‌شود که شهاب‌سنگ و دنباله آن و گیسودار برای زمان محدودی به دور خورشید می‌گردند و بطور متوسط دوره هستی گیسودارها پس از حدود صد دوره که به نقطه حضیض خود برسند، می‌باشد. دنباله‌دار Encke ممکن است که فقط چند صد سال به هستی خود ادامه دهد و پس از آن بطور کامل نابود خواهد شد. اکنون معلوم شده است از نور بسیاری از گیسودارها، که در دهه‌های اخیر یا سده‌های اخیر شناخته شده‌اند، کاسته می‌شود. همیشه از مقدار نور گیسودارها، «قدر» (= درجه روشنایی) آنها گزارش می‌شود و مقدار درجه روشنایی آنها با واحد فاصله خورشید تا زمین که یک AE (=  $1.496 \times 10^8$  کیلومتر) است، سنجیده می‌شود. مثلاً برای گیسودار Encke  $11/4^m$  و برای گیسودار Hally  $4/6^m$ . گیسودار Encke در مدت  $50^m$  سال از نور خود را از دست داده است و گیسودار Finlay (1886 VII) که اکنون مقدار روشنایی آن  $13/5^m$  است، پس از  $50^m$  سال مقدار روشنایی آن  $4/4^m$  خواهد بود.

گیسودار هالی (Halley) که تا سال اول میلادی قابل بررسی است در دوره ۲ تا ۳ هزار ساله خود مقداری از نور خود را از دست داده است. بعضی از گیسوداران دارای عمری کوتاه و بعضی دارای عمر طولانی‌تری هستند. گیسودار معروفی که در ۱۸۷۲/۱۱/۲۷ م نابود شد Biela نام داشت.

بعضی از گیسودارها رابطه مستقیم باریزش شهابها دارند و بخشی از این شهابها هر ساله در موقع معینی از سال دوباره برمی‌گردند. مدار اکثر گیسودارها به شکل بیضی است و مدار بعضی از آنها هذلولی<sup>۱</sup> است و نیز گیسودارهایی وجود دارند که مدار آنها شبیه به شکل دایره است و یکی از آنها گیسودار Oterma (1942 VII) است که در کمربند سیاره کوچک به دور خورشید می‌گردد (سیاره‌های کوچک

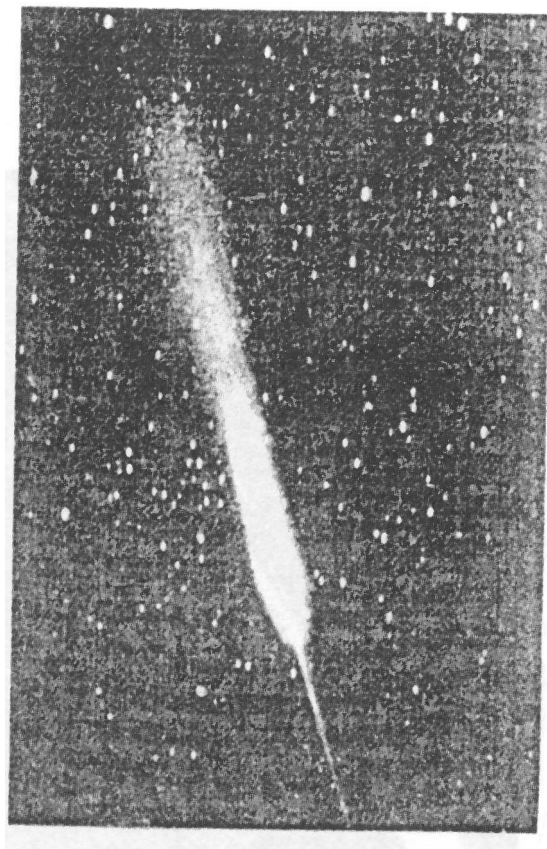
1. Hyperbel; parabel.

سیاراتی هستند که در کنار سیارات معروف، آنها نیز به دور خورشید می‌گردند). و یا گیسودار (Schwassmann - wachmann I (1925 II) که مدار آن در نزدیکی و بیرون از مدار سیاره مشتری است.

در عصر قدیم و قرون وسطی تصور می‌کردند که گیسودارها، بخارهای جوئی هستند. نخستین بار Tycho Brahe با رصد و محاسبه بر روی گیسودار سال ۱۵۷۷ توانست نشان بدهد که این گیسودار فاصله زیادی از زمین دارد و حتی فاصله آن از فاصله زمین تا ماه هم بیشتر است و این گیسودار به نام او، Tycho نامیده شد؛ اما بر سر شکل مدار گیسودارها اختلاف بود تا آنکه با دیده شدن گیسوداری در سال ۱۶۸۲، ستاره شناس انگلیسی Halley ثابت کرد که این گیسودار مداری بیضی شکل دارد و این گیسودار به نام هالی نامیده شد.

با کاملتر شدن دستگاههای رصدی هر ساله بیش از ده گیسودار یا شهاب سنگ کشف می‌شود و هر گیسودار یا شهاب سنگ در هر سالی که کشف شود با شماره همان سال و با یک حرف الفبا مشخص می‌شود. و اگر مدار چند شهاب سنگ یا گیسودار در یک سال معلوم شود، هر شهاب سنگ یا گیسودار چون به نقطه حضیض خود برسد، دارای سال کشف و یک شماره رومی خواهد بود مانند شهاب سنگی که در ۱۹۷۹ م به حضیض خود رسید و یا گیسودار یا شهاب سنگ دوم در 1979 II به حضیض خود رسید؛ اما گیسودار West (1975 n) در ۱۹۷۶/۲/۲۵ م به حضیض خود رسید و در صبحگاه اول ماه مارس ۱۹۷۶ م به صورت یک شیء نورانی دیده شد و این یک اتفاق غیر منتظره بود. و این نورانی ترین گیسودار در چند دهه اخیر بود.

رصد های جدید که توسط ماهواره ها انجام شده نشان داده است که اطراف گیسودارها را ابرهای هیدروژنی پوشانده است و در سال ۱۹۵۷ م معلوم شد که دنباله دار Arend-Roland دارای امواج رادیویی است.

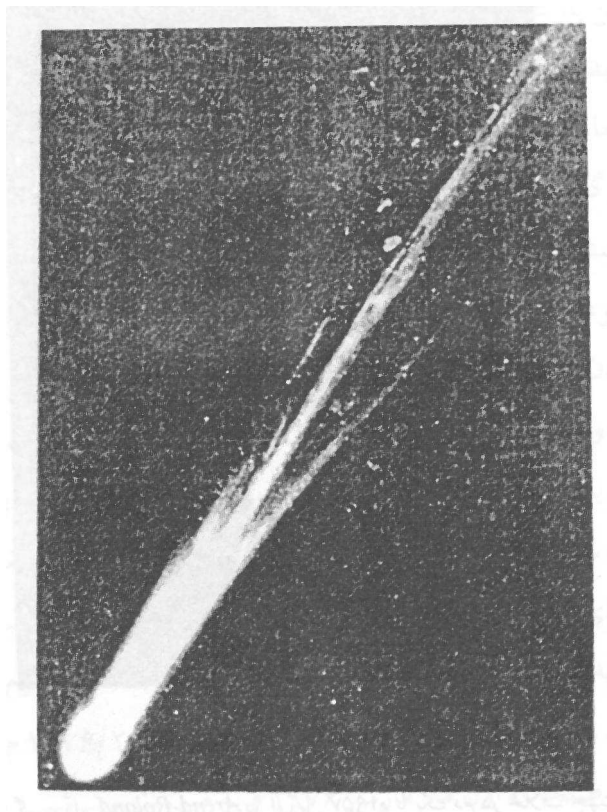


گیسودار *Arend-Roland* در آوریل ۱۹۵۷م با یک دُم در خلاف جهت

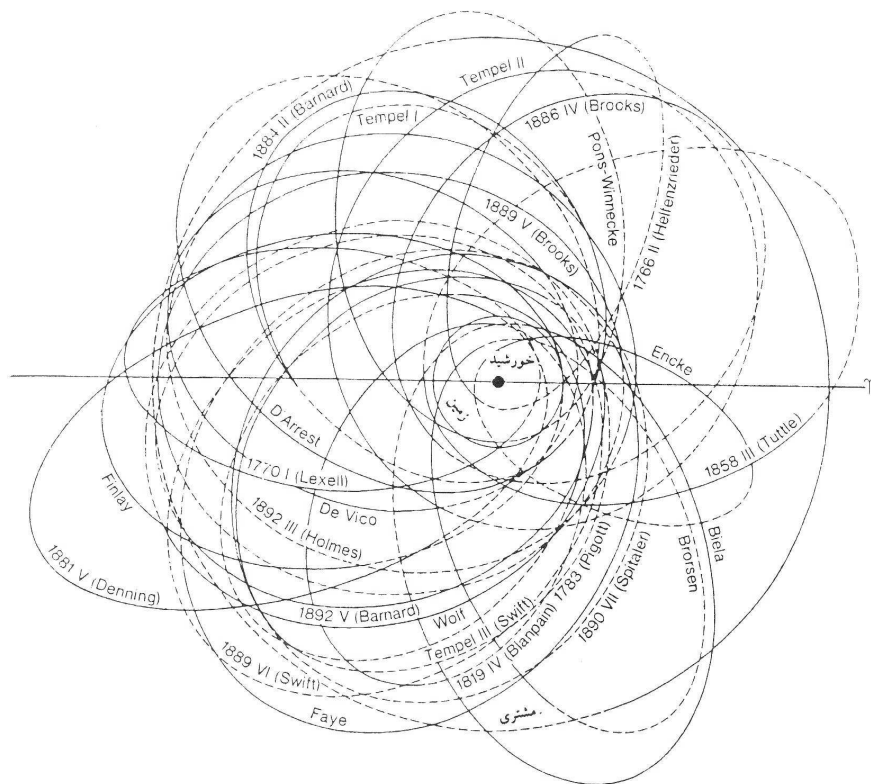
گیسودارهایی که به دور یک سیاره می‌گردند آنها را خانواده آن سیاره می‌نامند. مثلاً ۶۸ گیسودار و احتمالاً بیش از این تعداد، در مدت ۵ تا ۸ سال به دور سیاره مشتری می‌گردند که از خانواده مشتری هستند. معروف‌ترین این گیسودارها Tempel-Swift است که در مدت ۵/۶۸ سال و Pons-Winnecke در مدت ۶/۳ سال و Giacobini-Zinner در مدت ۶/۴ سال و Biela در مدت ۶/۶ سال به دور

سی و چهار □ شرح ثمره بطلمیوس .....

مشتري می گردند و سیاره زحل دارای خانواده گیسودارهایی است که تعداد آنها ۵ یا ۶ عدد است.



گیسودار Ikeya-Seki از سال ۱۹۶۵م



گیسوداری در فروردین ماه ۱۳۷۶ در آسمان دیده شد که آن را هال بوپ (Hale-Bopp) نامگذاری کردند و ما مختصری درباره آن نقل می‌کنیم:<sup>۱</sup>

گیسوداران روشن به ندرت در نزدیکی زمین ظاهر می‌شوند. گیسوداری که در بهار سال ۱۳۷۶ ش / ۱۹۹۷ م دیده شد با قدر  $1/3^m$  - سومین گیسودار روشنی بود که تاکنون رصد شده است. دو گیسودار دیگر که از هال بوپ نورانی‌تر بودند، اولی به نام Tycho است که در سال ۱۵۷۷ م ظاهر شد و قدر آن  $1/8^m$  - بود و دومی Sarabat است که در سال ۱۷۲۹ م ظاهر شد و قدر آن  $3/0^m$  - بود و گیسودار هالی که از قدر  $4/0^m$  + است، در مقایسه با آنها کم نور است.

هنگامی که هال بوپ (Hale-Bopp) در آسمان یافت شد، در بیرون از مدار مشتری بود و چهار ماه زودتر از آنچه محاسبه شده بود به حضیض خورشید رسید و با ۸۹ میل، مدار این گیسودار تقریباً عمود بر مدار زمین بود و در ۲۳ مارس ۱۹۹۷ م به نزدیکترین فاصله یعنی ۱۹۷ میلیون کیلومتری زمین رسید و در اول آوریل ۱۹۹۷ م این گیسودار غول آسا با سرعت ۱۵۸۰۰۰ کیلومتر در ساعت به نزدیکترین فاصله از خورشید رسید که فاصله‌اش از خورشید ۱۳۷ میلیون کیلومتر بود. در اوایل آوریل Hale-Bopp به نورانی‌ترین شکل خود رسید که نورش  $1^m$  - بود و با چشم غیر مسلح در روز دیده می‌شد و هنگام شب نیز بر اشیاء اطراف خود سایه می‌افکند. هسته این گیسودار بطوریکه تخمین زده شد دارای ۵۰ کیلومتر قطر است یعنی سه برابر قطر گیسودار «هالی» و طول دنباله آن صد میلیون کیلومتر بود. گردش هسته آن به دور محور خود در ۱/۲ ساعت بود و حرکت präzession آن در هر ثانیه هزار کیلومتر بود. اگر سیارات اختلالی در مدار آن بوجود نیاورند، هال بوپ پس از ۲۴۰۰ سال دوباره به نزدیکی زمین خواهد رسید (این دوره را تلویزیون ایران در ۱۳۷۶/۱/۱۶ چهارهزار سال اعلام کرد).

۱. نقل از *Kosmos Himmels Jahr 1998* از Hans ulrich keller.

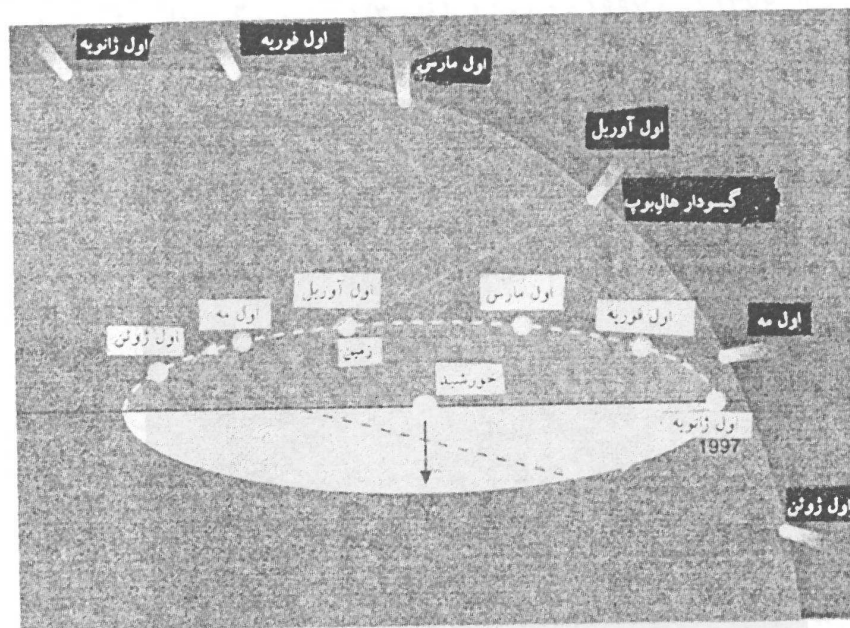
..... پیشگفتار □ سی و هفت

---

نگارنده این گیسودار را در فروردین ماه ۱۳۷۶ هنگام روز در آسمان تهران مشاهده کرد که قُرس آن شاید بزرگتر از ماه در حالت بدر بود و دنباله‌ای همچون جارو داشت و از شرق به غرب در حرکت بود.



عکس گیسودار Hale-Bopp که در ۲۱ مارس ۱۹۷۷م در ساعت ۲۱ و ۴۰ دقیقه  
به وقت اروپا گرفته شده است.



طرح حرکت گیسودار Hale-Bopp و موقعیت خورشید و زمین

### ذوالجُمّه

در این واژه «ذو» به معنی دارنده و «جُمّه» به معنی موی سر است و معرب واژه کوما (Coma=) یونانی است (و امروزه قسمت نورانی یک گیسودار نیز Koma نامیده می شود). به عبارت دیگر، این واژه در زمان قدیم، معرب شده و در تبدیل

حرف «ک» به «ج» Coma به شکل «جمّة» درآمده است و ممکن است مترجم «صد کلمه» آن را از زبان یونانی در این ترجمه به کار برده باشد و آوردن «ذوالجمّة» در این مبحث صحیح نیست، زیرا که ذوذوابه یا گیسودار سیاره است حال آنکه «جمّة» یا «Coma» یک صورت از مجموعه ستارگان ثابت از صورت‌های ۸۸ گانه آسمانی است که دارای ۷۰ ستاره است و از صورت‌های شمالی است و در میان صورت‌های اسد، عوّا و سگ‌های شکاری واقع است. در کتاب‌های نجومی قدیم این مجموعه شامل سه ستاره است و صوفی<sup>۱</sup> نوشته است که بطلمیوس سه ستاره خارج از صورت اسد را ضفیره (= موی بافته، موی پیچیده و جمع کرده بر سر) نامیده است.

در زبان یونانی موی را Coma می‌نامند و یکی از تعبیرهای آن در نجوم موی سر برنیک (Coma Berenices) است که یک صورت آسمانی است و این صورت آسمانی نام خود را از یک اسطوره مصری گرفته است و داستان آن چنین است: «شاهزاده برنیک دختر ماگاس (Magas) پادشاه kyrene<sup>۲</sup> زوجه بطلمیوس سوم پادشاه اسکندریه، موی طلایی سر خود را برای بازگشت موفقیت آمیز شوهرش در جنگ با سوریه در سالهای ۲۴۶ تا ۲۴۱ ق.م جهت تقدیس، به آفرودیت تقدیم کرد؛ اما حلقه زلف «برنیک» در معبد مفقود شد و این بدان معنی بود که خدایان آن موی را به آسمان برده‌اند و از آن زمان این صورت آسمانی را Coma Berenices (= موی برنیک) نامیدند.<sup>۳</sup>

۱. ترجمه صورالکواکب، چاپ عکسی، ص ۱۰۸.

۲. نام شهری در شرق سرزمین امروزی لیبی که در قرن هفتم ق م بنا شد.

۳. نقل به اختصار از Brock Haus Enzyklopädie; Grosses lexikon der Astronomie; abc Astronomie و نقشه آسمانی.

## نیزک یا شهاب

بطلمیوس در این کتاب از تأثیرات ثوانی نجوم سخن می‌گوید و در کلمه ۱۰۱ چنین آمده است: «النیزک و ذوات الذوائب من ثوانی النجوم و لیست منها». نیازک که جمع نیزک است از ثوانی نجوم است. نیزک یا نیزه واژه‌ای است فارسی که در زبان عربی به کار می‌رود و نه تنها به صورت مکسر جمع بسته شده بلکه از آن فعل نیز ساخته‌اند. در کتاب المعرب<sup>۱</sup> آمده است: «نیزک اعجمی معرب است و فصحای قدیم عرب بدان تکلم می‌کردند». در زبان عربی معاصر واژه نیزک را به معنی شهاب‌سنگ نیز به کار می‌برند. و از واژه «نیزک» فارسی، فعل عربی «نَزَكَه» یعنی او را نیزه زد و به او تهمت بست، ساخته شده است و صفت فاعلی نیزک را به معنی بدگو و تهمت زن به کار برده‌اند.<sup>۲</sup>

در زمان قدیم، فرزندان ذکور را نیزک نیز نام‌گذاری می‌کردند. یک نمونه آن نام «نیزک طرخان» است که در سال ۸۴ هجری قمری در بادغیس حکومت داشته است<sup>۳</sup> وی در سال ۹۱ هجری کشته شد<sup>۴</sup>. دیگری، نیزک مهتر طخارستان بود و از نزدیکان ابومسلم خراسانی به شمار می‌رفت<sup>۵</sup>؛ اما در دوره‌های بعد نام شهاب عربی به جای نیزک در زبان فارسی معمول شده است. مطران یوحنا ابراهیم<sup>۶</sup> درباره نیزک می‌نویسد: «گفته می‌شود سریانیان این کلمه را از فارسی گرفته‌اند و در زبان سریانی به معنی حربه، زُج و نشابه است، و در کتاب الدین و الدولة (ص ۱۰۳) در روایت حبقوق نبی آمده است که می‌گوید: «و سارت العساكر فی

۱. جوالیقی، ص ۳۳۲.

۲. شوشتری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، ص ۶۸۵؛ قاموس المحيط، ۳/۳۳۱.

۳. تاریخنامه طبری، ص ۸۱۲.

۴. تاریخ بخارا، ص ۱۶۵.

۵. تاریخنامه طبری، ص ۱۰۸۴، ۱۰۸۶.

۶. الالفاظ السریانیة فی المعاجم العربیة، ص ۲۹۷.

بریق سهامک و لمعان نیازکک، تدوُخ الارض غضباً و تدوس الارض رجزاً». این واژه را شاعران عرب نیز در اشعارشان به کار برده‌اند. مثلاً ذوالرّمه شاعر (مرگ ۱۱۷ ه‍.ق) سروده است:

فيا من لقلب مستهام كانه من الوجد شكتة صدور النيازك  
یعنی: کی بداد دل عاشقی میرسد که گوئی نوک نیزه عشق آنرا چاک چاک کرده.<sup>۱</sup>  
ابونؤاس نیز این واژه را دو بار در اشعار خود به کار برده است.<sup>۲</sup>  
در روایات اسلامی آمده است که نیزه‌های آتشی برای رجم شیطان است، زیرا او از آسمان طرد شده بود و هر وقت بخواهد به آسمان صعود کند فرشتگان نیزک به سوی او پرتاب می‌کنند. «از ابن عباس منقول است که از زمان آدم تا زمان عیسی دیوان بر آسمان می‌رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را درس مینمودند و سخنان می‌ربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند. چون روح الله متولد شد، ایشانرا از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین دست داد از همه آسمان‌ها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر شد و ابواب کهانت بکلی مسدود گشت.»<sup>۳</sup>

در قرآن کریم سوره جن آیه ۸ آمده است: «وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُھْباً». ترجمه این آیه چنین است: «و ما بودیم و بسودیم آسمان را و یافتیم آن را پر شده و نگاهبانان سخت و ستاره‌های سوزان. در نسخه بدل «شُھْباً» «آتشی افروزنده و اندازنده» ترجمه شده است.<sup>۴</sup>

در کتاب بخشی از تفسیری کهن به پارسی واژه رجم در قرآن کریم سوره «حجر» آیات ۱۷ و

۱. شوشتری، ص ۶۸۵.

۲. دیوان ابونؤاس، ص ۲۲۲، ۲۱۹.

۳. مواهب علیه، جلد ۲، ص ۳۳۷.

۴. ترجمه تفسیر طبری، جلد ۷، ص ۱۹۴۰.

۱۸ آمده است: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیمٌ \* إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَّ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مَبِیْنٌ» (و ننگه داشتیم آنرا از هر دیوی نفریده، مگر کسی ازیشان که سخن دزدیده نیوشد، در پی او نشیند و او را جوید شاخ آتش آشکارا). و در تفسیر آن آمده است: «... و نجوم السماء ثلاثة اقسام... و قسم منها رجوم لدحور الشیاطین»<sup>۱</sup> یعنی ستارگان آسمان سه قسم اند و یک قسم از آنها برای راندن شیاطین است. در تفسیر تاج التراجم<sup>۲</sup> آیه ۱۸ سوره حجر چنین ترجمه شده است: «ولیکن آن کسی که چیزی بدزد از آن، بر اثر وی بیاید ستاره ای ظاهر، و وی را بسوزد». در تفسیر نسفی این دو آیه چنین ترجمه شده است<sup>۳</sup>: «ونگه داشتیمش از هر دیوی رانده شده به آتش آسمان، چون قصد کنند به شنیدن وحی قرآن \* مگر آنک دزدیده شنود جز وحی از سخن آسمانیان، در رسدش افزاؤ آتش تابان». و در مواهب علیه آمده است<sup>۴</sup>: «ولیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود، پس از پی درآید او را و بدو رسد و بسوزدش ستاره روشن و درخشان».

آیا اینکه رجم شیطان (= راندن شیطان با سنگ) در دوره جاهلی معمول بوده یا نه افوه اودی شاعر عرب دوره جاهلی که در ۵۰ سال پیش از هجرت درگذشته است، در بیتی به این امر اشاره دارد:<sup>۵</sup>

کشهاب القذف یرمیکم به      فارس فی کفه للحرب نار

یعنی اسب سوار هنگام جنگ آتشی در دست دارد که مانند شهاب آن را به سوی شما پرتاب می کند.

۱. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۲. جلد ۳، ص ۱۱۷۷.

۳. جلد ۱، ص ۴۹۵.

۴. جلد ۲، ص ۳۳۷.

۵. دیوان افوه اودی به نام الطرائف الادبیه، ص ۱۲.

ابوالعلاء معری می‌گوید<sup>۱</sup>: «ای اباهدرش به من خبر ده و تو آگاه هستی، آیا رجم با نجوم در دوران جاهلیت وجود داشته است، چرا که بعضی از مردم می‌گویند رجم یا نجوم در زمان اسلام حادث شده. پس وی گفت: هرگز، آیا شعر اودی را نشنیده‌ای». اما جاحظ<sup>۲</sup> این بیت را جعلی می‌داند و می‌نویسد: «به خدا سوگند که افوه اودی شاعری جاهلی است و همه راویان بدون شک می‌گویند این قصیده افوه اودی جعلی است، چرا که وی از کجا می‌دانست که شهاب‌ها «قذف» و «رجم» است، زیرا که امر رجم از سخنان مسلمین است.

حال مطالبی درباره‌ی نیزک‌ها و سنگهای آسمانی بر اساس کتابهای نجومی امروزی می‌آوریم:

نیزک‌ها یا شهاب‌ها مانند ستاره‌هایی به نظر می‌آیند که به سرعت حرکت می‌کنند و سپس نور آنها خاموش می‌شود. شهاب‌ها و شهاب سنگها گیسودارهای متلاشی شده‌ای هستند که به شکل نیزک به نظر ما می‌آیند. فاصله نیزک‌ها از زمین در حدود ۹۰ تا ۱۱۰ کیلومتر است و نیزک‌های نورانی به زمین نزدیک‌تر هستند. نیزک‌های معمولی که در آسمان دیده می‌شوند ضخامت آنها از یک میلیمتر تا چند سانتیمتر است و حتی قطر بعضی از آنها به ۱/ میلیمتر می‌رسد و وزن آنها از دو گرم تا دو میلی گرم است. نوری که در دنباله آنهاست گاهی تا چند دقیقه و حتی تا یک ساعت در آسمان باقی می‌ماند و نیزک‌ها گاهی در روز نیز دیده می‌شوند. پیش از طلوع خورشید شهابها دو تا سه بار بیشتر، پس از غروب خورشید دیده می‌شوند.

نیزک‌ها جزو منظومه شمسی هستند که هرگاه وارد جو زمین می‌شوند باید آن چنان سرعتی داشته باشند که بتوانند از نیروی جاذبه خورشید خارج شوند. یک جسم آسمانی در میان زمین و خورشید دارای سرعت ۳۰ کیلومتر در هر ثانیه است

۱. رسالة الغفران، ص ۲۹۷.

۲. الحيوان، جلد ۶، ص ۲۸۰ - ۲۸۱.

(سرعت گردش زمین به دور خورشید نیز در هر ثانیه  $3^{\circ}$  کیلومتر است) و یک جسم آسمانی برای گریز از نیروی جاذبه خورشید احتیاج به سرعت  $42$  کیلومتر در هر ثانیه دارد و چون چنین شیئی در حال حرکت به دور خورشید و در خلاف جهت حرکت زمین به ما برخورد کند، اگر این حرکت را با سرعت حرکت آن شیئی آسمانی با هم جمع کنیم، سرعت حرکت آن  $72$  کیلومتر در ثانیه خواهد بود.

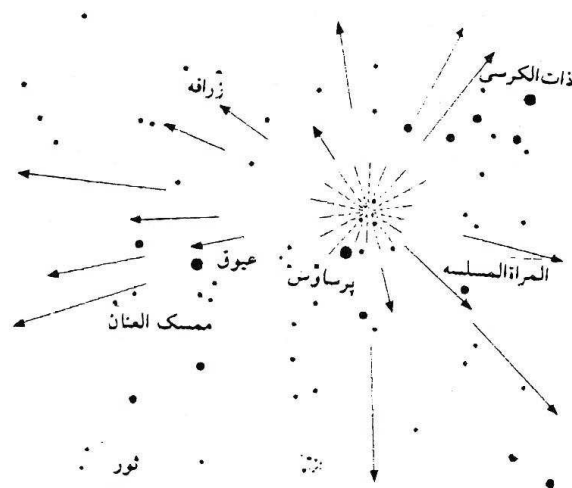
ریزش بسیاری از نيزک‌ها در روزهای معلوم و حتی ساعت‌های معلومی از سال است و در بعضی از سالها نيزک‌ها به فراوانی دیده می‌شوند و حال آنکه در بعضی از سالها به ندرت و یا اصلاً دیده نمی‌شوند. اگر شهاب‌سنگهای آسمانی در مجموعه شمسی ما باشند، ریزش شهاب‌های بیشتری را می‌توان مشاهده کرد. آنها در دنبال گلوله سنگهای بزرگ حرکت می‌کنند و باقی‌مانده آنها به صورت نيزک به زمین سقوط می‌کنند و گیسودارهایی که متلاشی می‌شوند به صورت شهاب و شهاب‌سنگ در می‌آیند.

سنگهای آسمانی که در حدود  $10$  سانتیمتر قطر دارند به صورت گلوله‌های آتشین دیده می‌شوند که گاهی روشنایی آنها به اندازه ماه در حالت بدر است و در ارتفاع  $90$  کیلومتری از زمین کاملاً تبخیر می‌شوند. و حال آنکه تقریباً از سرعت آنها چیزی کاسته نمی‌شود و نيزکهای کوچک که در حدود  $1/1$  میلیمتر هستند هنگام حرکت، هوا با آنها مقابله می‌کند و زودتر سرعت خود را از دست می‌دهند و بدون آنکه بتوانند بصورت آتشین یا آنکه به صورت بخار در بیایند به آرامی به زمین سقوط می‌کنند.

مدار نيزک‌ها دو گونه است: تعدادی از آنها مدار مشخصی ندارند و تعدادی دیگر دارای مدارهای معینی هستند که در مواقعی معلوم از سال می‌توان ریزش آنها را دید. در هر ساعت  $25$  شهاب در آسمان دیده می‌شود؛ اما چونکه شخص ناظر نمی‌تواند همه آسمان را در یک لحظه زیر نظر داشته باشد، پس در هر ساعت  $8$

## ..... پیشگفتار □ چهل و پنج

شهاب را می‌توان دید و روزانه در تمام زمین ۱۰۰ میلیون شهاب دیده می‌شوند و شهاب‌های نورانی بسیار کمتر از شهاب‌های کم نور دیده می‌شوند. ریزش شهاب سنگها از هر کجای آسمان که باشند به نام صورت‌های آسمانی همان ناحیه خوانده می‌شوند. مثلاً شهاب سنگهایی که متعلق به صورت اسد اند، نیزک‌های اسدی نامیده می‌شوند که به دور خورشید می‌گردند و در سالهای ۱۷۹۹م و ۱۸۳۳م و ۱۸۶۶م یعنی در هر ۳۳/۳ سال یکبار دیده شدند، اما پس از آن در اثر پدید آمدن اختلالات از طرف سیارات در سالهای ۱۸۹۹م و ۱۹۳۳م ریزش نیزک‌ها به وقوع نپیوست. نخست پس از یک اختلال که در مدار بوجود آمد نیزک‌های اسدی در سال ۱۹۶۶م به صورت شدیدتری در آسمان دیده شدند. و شهاب‌های صورت آسمانی اژدها که اژدهایی نام دارند در هر ۶/۶ سال یکبار به شدت فعال می‌شوند.



ریزش شهاب‌ها از جایگاه صورت پرساوس که شدیدترین بارش آن میان ۱۰-۱۳ ماه اوت است.

گلوله‌های بزرگ آتشین در فاصله ۱۰ تا ۵۰ کیلومتری زمین به علت وجود هوا از سرعت آنها کاسته می‌شود و در اثر اصطکاک با هوا چنان گرم می‌شوند که ذوب شده و حتی می‌سوزند و تکه‌های بخار نشده آنها به زمین سقوط می‌کنند. شهاب سنگهایی که از جنس آهن‌اند، ترکیبات آنها از ۹۱٪ آهن و ۸٪ نیکل و ۶٪ کبالت است و عنصرهای دیگری که در آنهاست بسیار ناچیز است. برای شناختن بعضی از شهاب سنگها لازم است گفته شود که بیشتر شهاب سنگهایی که از جنس آهن هستند سطحی صاف و جاهای کمی گود افتاده و خوردگی دارند که در ترکیبات فلزی در روی زمین چنین شکلی دیده نمی‌شود.<sup>۱</sup> درباره شهاب سنگها، ابوریحان بیرونی<sup>۲</sup> مطلب جالبی را در کتاب خود آورده است که ما آن را نقل می‌کنیم: «بارانی که بر قریه طاعون از قرای بوشنج (در افغانستان) در روزی که آسمان کاملاً صاف بود، بارید و فلزاتی که مانند مس و مفرغ نوع پست آن از آسمان پایین آمد. این فلزات مجدر و لکه‌دار بود مانند آهنهای نوع پستی که گداخته می‌شود و بزمین می‌افتاد آب از آن تراوش می‌کرد و وزن آن یک تا دو من بود».

در پایان لازم به ذکر است که در مجله المشرق<sup>۳</sup> چاپ سوریه مقاله‌ای تحت عنوان «النیازک و نجم المجوس» نوشته شده و در آن مقاله درباره نيزک‌ها بر طبق اطلاعات نجومی در یکصد سال پیش بحث شده و گفتاری درباره «نجم المجوس (نجم المجوس همان ستاره بیت لحم است) نیز دارد.

۱. نقل به اختصار از *Grosses lexikon der Astronomie* و *abc Astronomie*.

۲. الجماهر فی معرفة الجواهر، ترجمه محمدعلی نجفی و مهیار خلیلی، ص ۴۸.

۳. السنة الاولى، العدد ۲، ۱۵ کانون ۲، سنة ۱۸۹۸، نام مؤلف: الأب سبستیان رنزال الیسوعی.

### نقطه اعتدال بهاری و اصحاب طلسمات

خورشید در حرکت سالانه خود<sup>۱</sup> دوبار فلک معدل النهار را قطع می‌کند و هنگامی که مرکز خورشید بر روی دایره معدل النهار برسد، شب و روز برابر می‌شود، یک بار در اول بهار و بار دیگر در اول پاییز، و این نقطه تقاطع فلک البروج و معدل النهار را نقطه اعتدال بهاری یا نقطه اعتدال پاییزی می‌نامند و این نقطه اعتدال، غیر از اول اعتدال بهاری یا پاییزی است، این نقطه سیر قهقرایی دارد و اکنون در اوایل برج حوت واقع است و پس از مدتی به آخر برج دلو خواهد رسید. نقطه اعتدال بهاری در هر ۷۲ سال یک درجه انتقال پیدا می‌کند و تغییر مکان این نقطه تقاطع معدل النهار و فلک البروج بر غیر توالی بروج است و در مدت نزدیک به ۲۶۰۰۰ سال نقطه اعتدال بهاری، بروج دوازده گانه را دور می‌زند و بروج آسمانی در جای خود ثابت می‌باشند و حرکتی ندارند.

صوفی<sup>۲</sup> درباره نقطه اعتدال بهاری می‌نویسد: «همه مردمان متفق اند بر آنکه ثوابت را حرکتی است بر توالی بروج، اما بر رأی بطلمیوس در هر صد سال یک درجه و اما بر رأی اصحاب ممتحن و کسانی که بعد از بطلمیوس رصد کرده‌اند در هر شصت و شش سال یک درجه. پس این صورتها که بر منطقه البروج اند، پیش ازین بسه هزار سال در غیر این اقسام بوده باشند از قسمتهاء دوازده گانه غریب نباشد اگر نامهاء اقسام در آن وقت بحسب صور بوده باشد یعنی چون صورت حمل در قسم دوازدهم بوده باشد و صورت ثور در قسم اول (و) نام اول برج ثور بوده باشد و دوم جوزا و سیم سرطان و چون طیمو خارس و پیش از او ارساد تازه کرده‌اند صورت حمل را یافته باشند که قسم اول از اقسام دوازده گانه که بعد از نقطه تقاطع

۱. برای آنکه فهم مطلب آسان تر باشد، همیشه می‌نویسند که خورشید دارای حرکت است.

۲. ترجمه صورالکواکب، ص ۵ - ۶.

معدل النهار و فلک البروج باشد انتقال کرده بود، نامها بگردانیده باشند و قسم اول را حمل و دوم را ثور و سیم را توأمان و چهارم را سرطان نام نهاده و خلاف نیست در آنکه بروزگار دراز این صورتهای انتقال کند تا چون صورت حمل بقسم هفتم رسد که جای میزانست و صورت میزان بقسم اول که جای حمل است و صورت سرطان بقسم دهم که جای جدی است و صورت جدی بقسم چهارم که جای سرطانست. پس آن وقت اول اقسام را میزان خوانند و دوم را عقرب و سیم را قوس و چهارم را جدی و پنجم را دلو و ششم را حوت و هفتم را حمل و هشتم را ثور و نهم را جوزا و دهم را سرطان و یازدهم را اسد و دوازدهم را سنبله و اول میزان را اعتدال ربیعی خوانند و اول جدی را انقلاب صیفی و اول حمل را اعتدال خریفی و اول سرطان را انقلاب شتوی».

از نوشته صوفی دانسته می شود که سه هزار سال پیش از زمان وی، نقطه اعتدال بهاری در برج ثور بوده است و این درست است. اما اینکه می گوید صورت حمل در برج دوازدهم یعنی در برج حوت و صورت ثور در قسم اول یعنی در حمل بوده، صحیح نیست چرا که صوفی می خواهد ثابت کند که اول اعتدال بهاری یعنی برابر شدن شب و روز، مانند نقطه اعتدال بهاری، هر دو در برج ثور بوده اند و توجهی نداشته است که صورتهای بروج انتقال پیدا نمی کنند. آنچه صوفی درباره حرکت ثوابت نوشته است همان نوشته ابرخس و بطلمیوس است که بعضی از منجمین تابع نظریه وی بوده اند؛ زیرا وی نوشته است که ثوابت حرکت می کنند. در نفائس الفنون<sup>۱</sup> در این باره آمده است: «و از قسم دویم یکی حرکت فلک ثوابت است و قدما حرکت او را دریافتند و معتقد ایشان آن بود که حرکت یومی از فلک ثوابت صادر میشود و ارسطو نیز برین بوده تا بعهد ابرخس که او دریافت کواکبی که بر حوالی بروج اند حرکت میکنند و برین هیچ زیاده نکرد تا بطلمیوس بعد از او ذکر

کرد که جمیع حرکت میکنند و گفت فلک ثوابت در صد سال یکدرجه حرکت کند چنانکه دوری به سی و شش هزار سال تمام کند.

و بعضی گفتند یکدرجه را بشصت و شش سال شمسی که شصت و هشت سال قمری باشد قطع کند، چنانکه دوری به بیست و سه هزار و هفتصد و شصت سال تمام شود و جمعی همچو ابن‌اعلم و غیر او گفتند یکدرجه در هفتاد سال قطع کند چنانکه دوری در بیست و پنج هزار و دویست (سال) تمام شود و این مطابق رصد مراغه است. اگرچه خواجه نصیرالدین در بیشتر کتب خود چنین آورده است که دوری به بیست و چهار هزار سال تمام کند و چون هر دو قطب او غیر قطب عالم بود و حرکت در جهت مختلف بناچار منطقه او مقاطع معدل النهار گردد.»

دوره ۶۶ سال یک درجه بنابر رأی اصحاب ممتحن است و ابن‌اعلم<sup>۱</sup> که همچون صوفی در خدمت عضدالدوله بوده این دوره را ۷۰ سال می‌دانسته است و نظریه وی به حقیقت نزدیک‌تر بوده زیرا دوره حقیقی این حرکت یک درجه در مدت ۷۲ سال است.

خواجه نصیرالدین در کتاب زیج ایلخانی<sup>۲</sup> می‌نویسد: «طلوع شرطین در سنه الف و عشرين و خمسمائه (= ۱۵۲۰) اسکندری بیست و سوم نیسان باشد و بهر هفتاد سال یک روز زیادت شود.» و در صفحه ۴ همان کتاب آمده است: «ستارگان هر یک بسی هزار سال گرد همه آسمان برآیند و مقدار روش هریک از این جمله بدشواری توان دانست.»

اگر ما رقم سی هزار سال خواجه نصیرالدین را بر ۳۶۰ درجه تقسیم کنیم رقم ۸۳/۳۳ سال بدست می‌آید. یعنی این حرکت که نام صحیح آن حرکت نقطه اعتدال بهاری است در هر ۸۳ سال و کسری یک درجه است و این عدد سالها نزدیک به

۱. ابن‌اعلم، ابوالقاسم علی بن حسن علوی، وی در سال ۳۷۴ یا ۳۷۵ درگذشت.

۲. ص ۴۳.

عددی است که بتانی<sup>۱</sup> از بطلمیوس و وی از اصحاب طلسمات نقل کرده است و ترجمه آن چنین است: «بطلمیوس در کتاب خود بیان کرده است که به گمان اصحاب طلسمات فلک را حرکتی انتقالی و کندی است که در هر هشتاد سال یک درجه است». مدت هشتاد سال یک درجه که بقول بطلمیوس اصحاب طلسمات از آن سخن گفته‌اند، فقط باید مربوط به طی کردن نقطه اعتدال بهاری در مجموعه ستارگان ثریا در مدت هشتاد سال باشد ابوریحان بیرونی از بودن نقطه اعتدال بهاری در مجموعه ستارگان ثریا یاد می‌کند؛ اما اظهار نظری نمی‌نماید و می‌نویسد: «من در کتب هرمس دیده‌ام که نقطه اعتدال ربیعی ثریا است و باید هرمس این سخن را سه هزار سال پیش «از اسکندر» گفته باشد<sup>۲</sup>». و ادامه می‌دهد: «تازیان در منازل ماه بشرطین آغاز کردند و مردم دیگر غیر از اعراب از پروین آغاز نمودند». بیرونی در صفحات ۳۷۰ و ۳۷۱ کتاب خود جدولی در نام منازل قمر در لغت سغد و اهل خوارزم تنظیم کرده است که نخستین منزل از پروین شروع شده است و شمارش منازل قمر از پروین نشانگر آن است که در زمانی بسیار دور نقطه اعتدال بهاری در مجموعه ستارگان پروین بوده است.

درباره طی کردن نقطه اعتدال بهاری در مجموعه ستارگان ثریا در مدت هشتاد سال باید بگوئیم: بنابر نقشه آسمانی<sup>۳</sup> فاصله اولین و آخرین ستارگان ثریا در حدود ۴/۴۵ دقیقه است. چون آن را به درجه تبدیل کنیم (هر ۴ دقیقه یک درجه است)

۱. زیج صابی، ص ۱۹۰.

۲. در آثار الباقیه ص ۵۸۴ ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ سوم، کلمه «از اسکندر» نیامده است و ما آن را از نسخه خطی آثار الباقیه کتابخانه استانبول نقل کردیم. گفتنی است که «از اسکندر» در این جمله از آثار الباقیه زائد است، زیرا در زمانی که نقطه اعتدال بهاری در ثریا بوده تا زمان بیرونی تقریباً سه هزار سال است و اگر سه هزار سال پیش از اسکندر حساب شود، نقطه اعتدال بهاری در اواسط برج ثور واقع خواهد بود و آن درست نیست.

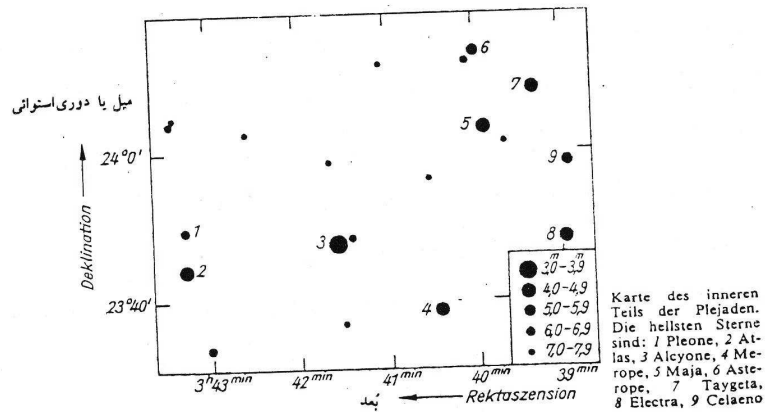
۳. «نقشه آسمانی» چاپ پراک در کشور چک و نقشه ستارگان ثریا در کتاب *abc Astronomie*.

رقم ۱/۱۱۲۵ درجه به دست می‌آید و چون آن را به ثانیه برگردانیم، ۴۰۰۵ ثانیه خواهد شد و می‌دانیم که حرکت نقطه اعتدال بهاری در هر سال ۵۰ ثانیه است و با تقسیم ۴۰۰۵ ثانیه بر ۵۰ ثانیه رقم ۸۰/۱ سال به دست خواهد آمد و این ۸۰ سال همان مدتی است که نقطه اعتدال بهاری ستارگان ثریا را طی کرده است. و گفتار اصحاب طلسمات باید مربوط به سیر نقطه اعتدال بهاری در ستارگان ثریا باشد زیرا که نقطه اعتدال بهاری ۱/۱۱۲۵ درجه ستارگان ثریا را در مدت ۸۰ سال پیموده است. پس یک درجه را در ۷۲ سال طی می‌کند و اگر این عدد را در ۳۶۰ درجه ضرب کنیم ۲۵۹۲۰ سال به دست می‌آید و بنابر محاسبات رصدخانه‌های امروزی حرکت گردنایی (Präzession) زمین در حدود همین مقدار است<sup>۱</sup>. در نتیجه روشن می‌شود که بطلمیوس اشتباه کرده و به غلط منجمین دوره‌های قدیم را اصحاب طلسمات نامیده است. به نظر نگارنده، اصحاب طلسمات، منجمین دوران پیش از بطلمیوس بوده‌اند و حسابهای نجومی آنان بر پایه‌های دقیق رصدی استوار بوده است.

در پایان، این نیز گفتنی است که در سال ۱۹۵۰ میلادی فاصله نقطه اعتدال بهاری از مجموعه ستارگان ثریا که در کوهان ثور واقع‌اند ۳ ساعت و ۴۳/۹ دقیقه بوده است و اکنون این نقطه در اوایل برج حوت قرار دارد.

---

۱. این مدت در دائرةالمعارف Brock Haus، ذیل Platonisches Jahr، ۲۶۰۰۰ سال و ذیل Präzession، ۲۵۸۰۰ سال و در کتاب abc Astronomie، ۲۵۷۰۰ سال و در Grosses lexikon der Astronomie، ۲۵۸۵۰ سال آمده است.



عکس<sup>۱</sup> ستارگان ثریا، درجات و قدر آنها

روشن ترین ستارگان در مرکز مجموعه ثریا عبارتند از:

1-pleone 2- Atlas 3- Alcyone 4- Merope 5- Maja 6- Asterope  
7- Taygeta 8- Electra 9- Celaeno

دایره های سیاه در گوشه تصویر علامت قدر ستارگان است.

Rektaszension (= بُعد): قوسی است که بر روی استوای آسمانی از نقطه اعتدال بهاری تا یک ستاره است و بطور معمول Rektaszension از طرف غرب به سمت شرق و به حساب زمانی از ساعت ۰ تا ۲۴ و به ندرت از ۰ تا ۳۶۰ درجه

۱. عکس از کتاب *abc Astronomie* آورده شد.

شمارش می شود.

Deklination (= میل یا دوری استوایی): یعنی فاصله زاویه ای یک ستاره از خط استوای آسمانی. دوری استوایی برای ستارگانی که در شمال خط استوای آسمانی واقع اند با علامت مثبت و ستارگانی که در جهت جنوب استوای آسمانی واقع اند با علامت منفی نشان داده می شود.

### رقعه کژدم

از نیکات جالب در کتاب ثمره رقعه کژدم است که بطلمیوس بدان اشاره دارد. رقعه کژدم به معنی نوشته یا نامه عقرب است و این واژه به صورت رُقیه (= افسون) نیز آمده است. رسم رقعه نویسی در کتابهای احکام نجومی فارسی و عربی نیز دیده می شود و این رقعه ها را هنگام طلوع ستارگان عقرب و مار در وقت معینی از سال می نوشتند که بنابر محاسبه بوده و جنبه علمی داشته است و در دوره های بعد، فقط به صورت رقعه نویسی و خرافات در آمده است.

«کلمه» یازدهم بطلمیوس درباره رقعه چنین است: «الصور التی فی عالم التركیب، مطیعة للصور الفلکیة و لهذا رسمها اصحاب الطلسمات عند حلول الکواکب فیها، كما ارادوا عملها». خواجه نصیرالدین طوسی این کلمه را شرح داده می نویسد: «اصحاب طلسمات بنای علم خود را بر آن (یعنی صورفلکی) نهاده اند. مثلاً در وقت طلوع صورتی، یعنی ظهورش از تحت شعاع آفتاب بطالعی مناسب آن عمل، نقشی بکنند که بزعم ایشان مرادی که خواهند، از آن جنس حیوان یا نبات حاصل آید، چنانکه رقعه کژدم و مار نویسند بوقت طلوع عقرب و حیه (= مار)». ابوریحان بیرونی<sup>۱</sup> درباره رقعه کژدم می نویسد: «اسفندار مذمه روز پنجم آن روز

۱. آثار الباقیه، نسخه خطی استانبول متن عربی، ص ۲۵۱؛ متن عربی چاپی، ص ۲۲۹؛ ترجمه فارسی، چاپ

اسفندارمذ است و در این روز افسون می‌نویسند و عوام مویر را با دانهٔ انار می‌کوبند و می‌گویند تریاقی خواهد شد که زیان‌گزیدن کژدم‌ها دفع می‌کند و از آغاز سپیده‌دم تا طلوع آفتاب این رقیه (= افسون) را بر کاغذهای چهارگوش می‌نویسند و آن افسون این است: بسم الله الرحمن الرحيم اسفندارمذماه و اسفندارمذ روز بستم دم<sup>۱</sup> و زهر و زُفر<sup>۲</sup> و زوبر<sup>۳</sup> از همهٔ خرفستران<sup>۴</sup> بنام یزدان و بنام جم و افریدون بسم الله آدم و حوا حسبی الله وحده و کفی. در این روز سه‌تای از این کاغذها را بر سه دیوار خانه می‌چسبانند و دیواری را که مقابل با صدر خانه است خالی می‌گذارند و می‌گویند اگر به دیوار چهارم هم از این کاغذها بچسبانیم هوام و حشرات سرگردان می‌شوند و راهی نمی‌یابند که از آن خارج شوند و سرهای خود را بقصد خروج از خانه بلند می‌کنند و خاصیت این طلسم این بود که ذکر شد.

آوردن بسم الله در اول جمله بدین علت است که افسون کردن و نوشتن حرز و این گونه رقع‌ها گناه محسوب می‌شده و نوشتن آن مجاز نبوده است و از این رو گفته‌اند اگر تعویذ به زبان عربی و اسماء الهی و صفات و ارادهٔ خدای تعالی باشد مباح است.

و باز بیرونی<sup>۵</sup> دربارهٔ رقعۀ کژدم می‌نویسد: «این از رسمهای پارسیان نیست. ولکن عامیان نو آوردند<sup>۶</sup> و بشب این روز با کاغذها بنویسند و بر در خانه‌ها بندند تا

۱. در آثار الباقیه، نسخه خطی کتابخانهٔ استانبول این واژه به صورت «رم» است و ممکن است که این کلمه به معنی رمیدن باشد. چونکه مار، برای نیش زدن نخست می‌رمد و سپس نیش می‌زند.

۲. «زُفر» در زبان پهلوی به معنی دهان است.

۳. در نسخهٔ خطی استانبول این واژه به صورت «زُوبر»؟ است و در چاپ عربی و ترجمۀ فارسی به شکل «زبر» = بالا آمده است.

۴. در نسخهٔ خطی و چاپی «جز ستوران» است و صحیح آن خرفستر = جانور گزنده است.

۵. التفهیم، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۶. این نوآوری که بیرونی از آن سخن می‌گوید ظاهراً سند وی از شرح ثمره است که در حدود یک صد سال پیش از تألیف کتاب التفهیم، احمد بن یوسف (درگذشته بین سالهای ۳۳۰ و ۳۴۰ هجری) آن را شرح کرده است.

اندرو گزنده اندر نیاید و پنجم روز است از اسفندارمذماه.»

در کلیات مجمع الدعوات کبیر<sup>۱</sup> آمده است: «رباعی ابوالخیر دوازده بار بخواند و دست بدست زند مار (و) عقرب فرار نمایند. بستم دم مار، دم عقرب، بستم نیش از دم و دم هر دو شان بستم شجاً قرنیاً قرنیاً بر نوح نبی سلام کردم، رستم.»  
در اینجا نوح علیه السلام به جای «جم» آورده شده است و در کتابهای دیگر آمده است که نوح علیه السلام همان «جم» است و طوفان نوح را طوفان جم می‌نامند و چون نوح علیه السلام از پیامبران مرسل است نام نوح را به جای جم آورده‌اند.

در کتاب تحفة الغرائب<sup>۲</sup> آمده: «اگر خواهی گزدم در خانه نیاید، فراگیر پاره‌ای کاغذ، روز پنجم اسفندار [مد]، و بر وی نویسد: اسفندارمذماه، اسفندارمدروز، بستم دم و زفر همه خرس‌توران به نام یزدان کردگار و آفریدگار جانوران. و چون نوشته باشد، در بالین بنهد، از آن جایگاه گزدم<sup>۳</sup> بگریزد.»

نوشتن رقعۀ کژدم که در روز پنجم اسفندماه در بامدادان در فاصلۀ فجر و طلوع خورشید معمول بوده باید مربوط باشد به اعتدال بهاری و تحویل سال یعنی برابر شدن شب و روز و نیز بودن نقطۀ اعتدال بهاری در ستارگان ثریا (پروین) در زمانی که پنجم اسفندماه فارسی در اوّل بهار بوده است (سال فارسی سالی است که کیسه ندارد و مانند ماههای قمری در گردش است). و در آن زمان هنگامی که فصل بهار شروع شده، نقطۀ اعتدال بهاری در برج ثور و در ستارگان ثریا بوده است و مدت زمانی را که نقطۀ اعتدال بهاری در ستارگان ثریا بوده یک دورۀ هشتاد ساله بوده است و اکنون نقطۀ اعتدال بهاری در اوایل برج حوت است.

اگر به نقشه آسمانی نگاه کنیم، خواهیم دید که مجموعه ستارگان ثریا تقریباً در

۱. ص ۲۳۵.

۲. ص ۲۱۷.

۳. گزدم=کژدم

$18^{\circ}$  از سر ستارگان عقرب واقع است و هنگامی که مرکز خورشید استوای آسمانی (نقطه اعتدال بهاری) را در بُعد ثریا قطع می‌کرده اگر ما از این نقطه قوسی بکشیم که در طرف شمال ستارگان ثریا و در طرف جنوب، جنوبی‌ترین ستاره سر عقرب را قطع کند، این قوس تقریباً از مرکز آسمان و ستاره جدی خواهد گذشت. و این بدان معنی است که مرکز ستارگان ثریا و جنوبی‌ترین ستاره سر عقرب در  $18^{\circ}$  از یکدیگر قرار دارند و در زمان قدیم در اول فصل بهار و تحویل سال با بودن نقطه اعتدال بهاری در ثریا و هنگام فجر، جنوبی‌ترین ستاره سر عقرب شروع به طلوع کرده و سپس با شروع طلوع سومین ستاره سر عقرب (از سمت جنوب)، آخرین ستاره ثریا غروب کرده است و این مدت  $4/5$  دقیقه طول می‌کشد و حرکت خورشید در این مدت کمی بیش از یک درجه است و این همان مدتی است که با طلوع ستارگان سر عقرب و تحویل سال و غروب ستارگان ثریا نوشتن رقعۀ کژدم مرسوم شده است. و این موضوع نشان می‌دهد که رصد های قدیم بر محاسبات بسیار دقیقی استوار بوده است.

شاید بی‌مورد نباشد بگوییم که روز پنجم اسفندماه، روز زنان یا عید زنان بوده است. بیرونی<sup>۱</sup> در این باره می‌نویسد: «و اما اليوم الخامس من اسفندارمذ ماه فاسمه اسم الملك الموکل بالارض و بالنساء و العقیفات و قد کان فیما مضی عید للنساء خاصة، و یسمی مردگیران ای باقترحاتهن.» و در آثارالباقیه<sup>۲</sup> آمده است: «اسفندارمذماه روز پنجم آن روز اسفندارمذ است و برای اتفاق دو نام آن را چنین نامیده‌اند و معنای آن عقل و حلم است و اسفندارمذ فرشته موکل بزمین است و نیز بر زنهای درست کار و عفیف و شوهر دوست و خیرخواه موکل است و در زمان گذشته این ماه بویژه این روز عید زنان بوده و در این عید مردان بزنان بخشش

۱. قانون مسعودی، جلد ۱، ص ۲۶۶.

۲. ص ۳۵۵.

می نمودند و هنوز این رسم در اصفهان و ری و دیگر بُلدان پهلِه باقی مانده و به فارسی مردگیران می گویند».

و گردیزی<sup>۱</sup> می نویسد: «این روز پنجم اسفندارمذ باشد، و این هم نام فرشته است که بزمین موکل است و بر زنان پاکیزه مستوره، و اندر روزگار پیشین، این عید خاصه مر زنان را بودی. و این روز را مردگیران گفتندی، که بمراد خویش مرد گرفتندی».

### ویژگیهای نثر

لغات و ترکیبات عربی در کتاب حاضر بسیار است و از آنجا که قدیمی ترین نسخه ای که از شرح خواجه نصیرالدین طوسی (وفات ۶۷۲ق) اساس قرار داده شده از سال ۷۲۵ق (= نسخه لیدن) است می توان گفت که نثر خواجه تقریباً محفوظ مانده و از تغییرات و حذف و اضافات احتمالی کاتب به دور مانده است. پیش از آنکه ما نمونه هایی از نثر خواجه را بیاوریم، در ذیل به چند نکته اشاره می کنیم:

- ۱- رسم الخط نسخه لیدن با نسخه دانشگاه تهران تفاوت هایی دارد؛ اما چون چندان اهمیتی نداشت از نسخه بدل صرف نظر گردید. مثلاً در نسخه دانشگاه تهران اعداد دوم و سوم به صورت «دویم» و «سیّم» آمده است و گاه «و» مابین اعداد مرکب نیامده است مانند «بیست یک» و همچنین کلمات، بیشتر متصل نوشته شده مانند «ولیعهدی» به جای ولی عهدی، «میکنند» به جای می کنند، «یکیک» به جای یک یک، «قوابلست» به جای قوابل است که نسخه بدل نشد.
- ۲- در نسخه لیدن حروف پ، چ، ژ، گ به صورت ب، ج، ز، ک بود که بر اساس رسم الخط امروز تغییر داده شد.

۳- در این کتاب «آنانک»، «آنچ»، «آنک»، «چنانک» و «کی» به جای آنانکه، آنچه، آنکه، چنانکه و که آمده است.

۴- در نسخه لیدن، شماره «کلمه‌ها» به صورت ابجدی در حاشیه آمده بود و ما بنابر نسخه دانشگاه تهران، شماره‌ها را به حروف نوشتیم.

۵- کلمات و عباراتی که در میان دو قلاب [ ] است از نسخه دانشگاه تهران نقل شده است و آنچه میان دو ابرو ( ) است، مواردی است که مصحح اضافه کرده است.

۶- همانطور که در قسمت «شیوه جمع بستن کلمات» ملاحظه می‌شود، جمعهای عربی (مکسر و جمع مؤنث با «ات») بر جمعهای فارسی (-ان و -ها) غالب است که این افزونی حتی چشمگیر است.

### شیوه جمع بستن کلمات

جمع بستن کلمات با «-ان»:

خائنان (۵۱)، دزدان (۵۱)، دهقانان (۱۱)، دیگران (۴۲)، زنان (۶۲)، زیردستان (۶۵)، سیاهان (۶۶)، شارحان (۷)، طبیبان (۵۵)، غلامان (۶۲)، کسان (۶۹)، متأخران (۷۲)، متسلطان (۵۱)، متقدمان (۷۲)، مخالفان (۵۴)، مردان (۶۲)، مردمان (۴۵)، رؤسان (۷۵)، منجمان (۱۶).

جمع بستن کلمات با «-ها»

آمیزشها (۱۴)، بادها (۱۱)، بحرانها (۵۴)، برجها (۶۴)، بویها (۴۲)، پایها (۶۴)، تأثیرها (۱۵)، جایها (۷۶)، چیزها (۷۶)، حالها (۶۵)، حدها (۷۴)، خُلقها (۱۴)، دریاها (۵۲)، دستها (۶۴)، دیگرها (۷۳)، ربعها (۶۲)، روزها (۵۴، ۵۵)، سراها (۳۹)، شهرها (۳۹)، طالعها (۵۷)، عداوتها (۴۰)، عرضها (۵۰)، عملها (۶۵)، غذاها (۴۲)، فکرها (۴۰)، قرانها (۴۷)، کارها (۴۰)، ماهها (۷۲)، مثالها (۶۴)،

مدخلها (۶۰، ۷۴)، موضعها (۵۴، ۷۶)، نظرها (۱۵).

### جمع با «-ات»

اجتماعات (۷۵)، اختیارات (۱۷)، استقامات (۷۶)، اعتبارات (۵۹)، انتہات (۶۸)، انقلابات (۴۸)، بحرانات (۵۵)، تأثیرات (۱۲، ۱۵)، ترکیبات (۱۵)، تسیرات (۶۸)، تعدیلات (۴۹)، ثنائیات (۴۷)، حیوانات (۱۶)، خیرات (۱۲)، درجات (۱۶)، دلالات (۱۱)، رباعیات (۴۸)، رطوبات (۵۲)، ریاسات (۷۵)، سبحیات (۶۱)، سعادات (۱۲، ۶۶)، سفلیات (۳۲)، طلسمات (۱۶)، طوفانات (۴۸)، علویات (۱۲، ۳۲)، قرانات (۵۲، ۵۷)، متجددات (۱۵)، مثلثات (۵۷)، مخدرات (۱۷)، مرکبات (۱۵)، نباتات (۱۶)، نطافات (۴۹)، نفقات (۷۰).

### جمع مکسر

آثار (۱۱)، ابدان (۲۴)، ابصار (۵)، ابعاد (۴۹)، اجزاء (۳)، اجسام (۸)، احکام (۳)، اخبار (۱۰)، اخلاق (۱۴)، ادلاً (۱۰)، ادخنه (۷۸)، ادویه (۱۷)، ارباع (۵۷)، ازواج (۲۷)، اشخاص (۷۷)، اصحاب (۱۶)، اصول (۷۱)، اضداد (۱۴)، اطباء (۱۷)، اعراض (۳)، افراح (۳۲)، افعال (۶، ۸)، افلاک (۵۱)، اقران (۶۰)، الفاظ (۷۶)، امثال (۱۰)، امراض (۱۷، ۵۴)، املاک (۷۷)، امور (۸)، انبیاء (۸)، اواخر (۴۹)، اوایل (۴۹)، اوتاد (۱۷)، اوضاع (۴)، اوقات (۵۴)، اولیاء (۱۱)، بحارین (۵۵، ۵۶)، بروج (۴۹)، بسایط (۱۵)، تجارب (۴)، تحاویل (۷۷)، حوادث (۶۰، ۲)، حواس (۵)، خزاین (۴۱)، خلل (۶۰)، دلائل (۱۰، ۱۲)، رؤسا (۷۵)، رعایا (۷۰)، زوایا (۵۵)، زوایل (۲۰)، سعود (۲۱)، سموت (۲۹)، جمع سمت، سموم (۱۷)، سواقط (۲۰)، شرکاء (۷۷)، شُهب (۱۱)، شهور (۷۲)، جمع شهر = ماه، شوغل (۸)، صواعق (۱۱)، صُور (۳)، طوالع (۷۲)، عناصر (۱۵)، عوارض (۷)، عواقب (۷۷)، عوام (۴۹)، فواعل (۴)، قضایا (۴)، قوایل (۴)، کُتب (۱۶)، کواکب (۲)، مبادی (۸ و ۹)، محارم (۹۹)، مشاکل (۷۰)، مضاحک (۴۱)، مقادیر

(۴۹)، مواضع (۷)، موالید (۶۲، ۷۷)، نجوم (۳)، نحوس (۲۱)، نفوس (۳)، نقوش (۸، ۹)، نیازک (۱۱).

در زبان عربی، هنگام اضافه وصفی، هرگاه مضاف جمع مکسر باشد، مضاف‌الیه (= صفت) مفرد مؤنث خواهد بود، در عبارات زیر، چنانکه در زبان فارسی امروزی نیز گاه معمول است، صفات به صورت مفرد مؤنث آمده است:

اخلاق فاضله و رذیله (۷۱)، امراض حادّه (۵۴)، امراض مزمنه (۵۶)، بحارین مذکوره (۵۶)، بروج مؤنثه (۶۲)، بروج مذکره (۶۲)، کواکب ثابتّه (۳۹)، کواکب لطحیه (۶۱)، کواکب متحیره (۷۶).

درجات مصححه (۳۹)، کائنات متجدّده (۳)، در این دو مورد، چون «درجات» و «کائنات» جمع مؤنث سالم غیر ذی روح هستند، بر اساس قاعده عربی، صفت آنها مؤنث آمده است).

در کلمات مختوم به مصوت بلند «ا» و یا در حالت جمع با «ها»، در هنگام اضافه به جای «ی» همزه آمده است مانند:

بر جهاء آبی (۲۴)، بویهاء مکروه (۴۲)، جامه‌اء خلق (۴۲)، جامه‌اء وسخ (۴۲)، خانه‌اء اصل (۲۷)، خانه‌اء تحویل (۲۷)، خانه‌اء کواکب (۳۱)، خلقه‌اء بسیار (۱۴)، سرماء زمستان (۱۲)، طالع‌ه‌اء مبدأ (۳۵)، عطاءه‌اء ایشان (۳۵)، علمه‌اء دیگر (۲)، قوته‌اء ذاتی (۳۵).

در هنگام جمع بستن کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ، «ه» حذف شده است: آینه‌ها (۸)، جامه‌ها (۲۵)، جمع جامه، نسخه‌ها (۱۱)، حالات (۱۱ = هاله‌ها)

در بعضی موارد «الّا» به جای «مگر» آمده است:

– پیش ازین گفته آمد کی فعل تمام نشود الّا بفاعلی کی تأثیر کند (ص ۱۲).  
– اختیار نشاید کرد الّا بعد از آنک طبیعت آن کارکی مطلوب باشد، از اختیار معلوم کرده باشی (ص ۱۷).

- و اما صورت قابل مقتضی اثر نباشد الا بر سبیل امکان (ص ۶).
- و بآن موضع نرسد الا بعد از مرور ایام استقامت و اقامت (ص ۶۸).
- به کار رفتن «دون» به معنی «غیر از»:
- چه بسبب حصول آن شرط، آن تجدّد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر (ص ۳).
- پس مباینی هست کلی و مباینی هست از بعضی و جوه دون بعضی (ص ۳۲).
- در جمله‌های زیر «نزدیک» به معنی «نزد» به کار رفته است:
- و فاعل نزدیک محققان قدرت الهی است (ص ۳).
- چنانک نزدیک اهل دریابار و دهقانان و غیر ایشان مشهور و معروف بود (ص ۱۱).
- پس باین سبب در حکم مسئله باشد کی میان مرده و خفته و یا مست... بنزدیک او فرق نتوان کرد (ص ۵۳).
- و گفته‌اند... در بغداد یکی از منجمان در سرّ بنزدیک او (= ابراهیم بن مهدی) تردّد کردی (ص ۵۳).

### مبحث اعداد

آوردن اعداد به صورت فارسی یا عربی در این کتاب همچون دیگر کتابهای نجومی مانند ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم از ابونصر قمی و روضة المنجمین شهردان رازی از قانون خاصی پیروی نمی‌کند و نویسندگان اعداد را گاه به فارسی و گاه به عربی آورده است؛ اما تقریباً می‌توان گفت آنجا که اعداد مربوط به «منازل»، «بیوت» و «اوتاد» و دیگر مسائل نجومی است، بیشتر به صورت عربی آمده است و اعداد دیگر مثل روزهای هفته، ماه، سال و... به صورت فارسی است.

در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

- مثلاً طالع در تن او، و عاشر در جاه او، و سابع در ازواج و شرکای او و رابع در آباء... (ص ۲۷).
- عاشر خانه ملوک باشد... سابع خانه مخالفان... رابع خانه عمارت (ص ۳۹).
- عاشر طالع جلوس پادشاه دلیل جاه او باشد و حادی عشر که ثانی عشر است دلیل وزراء و اعوان او (ص ۴۱).
- و ثامن، ثانی اوست دلیل مایحتاج و فواید او باشد (ص ۴۲).
- علت سابع یا رابع یا ثامن طالع اصل باشد (ص ۴۴).
- جد، پدر پدر باشد و چون رابع، دلیل پدرست، رابع رابع دلیل جد باشد و ثالث سابع دلیل عم کی برادر پدر است (ص ۷۳).
- علاوه بر این اعداد ۲ تایی، ۳ تایی، ۴ تایی، و ۵ تایی... به صورت عربی آمده است:
- از آن جمله بیست و یک ثنایی و بیست و یک خماسی و سی و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی و هفت سداسی و یک سباعی (ص ۴۷).
- و اما ثلاثی سی و پنج بوذ (ص ۴۷).
- و اما در خماسی بسبب آنک چون دو دو بیست و یک اند، اگر هر یکی را از این ثنائیات اسقاط کنند .... (ص ۴۷).
- و اما سداسی بحذف یک یک ممکن بوذ (ص ۴۸).
- پس مجموع ثلاثیات پانزده و ده و شش و سه و یکی باشد و آن سی و پنج بوذ (ص ۴۸).
- پس رباعیات هم سی و پنج بوذ (ص ۴۸).
- اعداد کسری نیز تقریباً همه به صورت عربی است:
- اما بقاء علت تا آن وقت دلیل عشر ماده علت و قلت حرکت آن ماده باشد (ص ۵۵).
- و چون هر ربُعی بدو قسم مساوی کنند (ص ۵۵).

– حصه هر برجی بیست و چهار روز و ثلثی باشد بتقریب (ص ۷۲).

در یک مورد نیز به جای «دو برابر کردن»، «ضعف» آمده است:

– و مجموع کی ضعف بیست و یک و ضعف سی و پنج بود با هفت و یکی صد و بیست بوذ (ص ۴۸).

دو جمله زیر نیز جالب توجه است:

– و چون هر یکی از این سه کوکب کی در ثلاثی واقع اند از مجموع هفت کوکب اسقاط کنیم، چهار بماند (ص ۴۸).

– پس چون بُعد قمر از درجه طالع بگیرند و بر سیر وسط یک روزه قمر قسمت کنند آنچه بیرون آید، مقدار نقصان یا زیادت باشد (ص ۴۹).

### به کار بردن کلمات عربی

در این مثالها کلمات و اصطلاحات عربی به گونه‌ای به کار رفته است که بدون دانستن معانی آنها، عبارت پیچیده و گاه نامفهوم است:

– و اطلاع او بر غیب بطریق انتقاش باشد بنقوشی که در عقل فعال... منتقش باشد (ص ۸).

– و مستعد شده باشد انتقاش را بنقوش آن عالم، پس منتقش شود بنقوشی خاص .... (ص ۸).

– و گفت هر کس کی بطبع ازو امری از امور صادر شود بی تکلف کسبی و تجشم تحصیل موصّلی به آن امر دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد (ص ۱۰).

– ... بعضی مردمان مطبوع اند یعنی مجبول اند بر معرفت غیب (ص ۱۰).

– و نیز گفته اند معوجة الطلوع مطیع مستقیمة الطلوع بود (ص ۳۸).

– دوم از مابین الدلیلین موافق او در طبیعت من المشاکله گیرند (ص ۶۸).

### در پایان به نمونه‌هایی از جملات برگزیده اشاره می‌کنیم:

- بمعرفة این کتاب راه نیابد کسی که نظر بسیار نکرده باشد در آن کتابها کی در پیش ازین ساخته‌ایم (ص ۲).
- حاسه قبول نتواند کرد عین صورت محسوس را (ص ۶).
- و این حکمت نه آن حکمت بودی کی اسم علمی از علوم باشد (ص ۱۴).
- پس تو را علم حاصل آید بباز خواندن این حکم (ص ۱۹).
- و لامحاله تسیر او بمطالع طالع باید کرد در آن بلد (ص ۲۹).
- و اما تسیر سهام کی بطلمیوس گفته است از جهت پیش رانند یعنی خلاف توالی بروج (ص ۳۰).
- و چون حرکت اولی برخلاف توالی است، سهم برخلاف توالی باید رانند (ص ۳۰).
- و اگر در حوت بوذ در جستن و پای کوفتن (ص ۳۴).
- چه زهره و مشتری بر لذت و جمال دال اند مرقم را (ص ۳۴).
- اما حکم او چنان روان نبوذ کی حکم پدرش (ص ۳۶).
- مثلاً اگر زحل باشد پیری یا مردی با غور تمام (ص ۳۶).
- و ثبات آن کوکب در وتد دلیل محل آن مرد باشد ... [ و ] دلیل مال و یسیارش (ص ۳۷).
- زحل دلیل تعمق در معانی و رسیدن بغور افکار و تأنی در کارها (ص ۴۰).
- نظر قبول صاحب سعد را سیرت نیک بوذ و صاحب نحس را سیرت نه نیک بوذ (ص ۴۶).
- در کلمه دوم رفته است کی (ص ۵۳).
- آن منجم گفته بوذ تا طشتی بزرگ را آب در ریخته بودند... (ص ۵۳).
- و بآن سبب وقت بحران از عین تربیع پیشتر یا پستر افتد (ص ۵۴).

- درین کلمه ببحران تغیر هوا می خواهد از حالی بحالی (ص ۵۷).
- آن قدر بیش حکم مکن کی حرمت و جاه او از اقران او زیادت باشد (ص ۶۰).
- بل حکم بیش از آن مکن کی کسی را بفرزندگی گیرد (ص ۶۰).
- و اگر با تقابل هر دو نیر [ در اوتاد ] نخستین بعد از قمر طلوع کنند و پیش از شمس در حدّ تشریق هر دو چشم مولود بروذ (ص ۶۱).
- آن عامل مال آن جماعت و رعیت تلف کند تلفی تمام (ص ۷۰).







بسم الله الرحمن الرحيم

و [ به نستعين ]

الحمد لله حمد الشّاكرين و الصّلوة على محمد و آله الطاهرين [و بعد چنين  
فرمايد مولانا المعظم علامّة العالم سلطان الحكماء المحققين، افضل المتأخرين،  
حجة الله على العباد اجمعين نصير الحقّ و الملمّة و الدّين برهان الاسلام و المسلمين  
محمد بن محمد بن الحسن الطوسي قدّس الله نفسه و طيّب رَمَتَهُ كه] بحكم اشارت  
مخدوم و مخدومزاده صاحب معظم عالم مؤيد مظفر منصور بهاء الدولة و الدّين  
شمس الاسلام و المسلمين قدوة الاكابر في العالمين ذخر الوزراء في الافاق مَفخرًا و  
نسبًا جهان<sup>۱</sup> محمد بن المولى المعظم صاحب الاعظم شمس الحق و الدّين ملك  
الوزراء في العالمين صاحب ديوان الممالك نظام العالم دستور العرب و العجم  
محمد اعزّ الله انصارهما و ضاعف اقتدارهما كتاب ثمرة بطلميوس را بپارسی ترجمه  
كرده آمد و آنچ مشكل می نمود بقدر فهم خود بمقصود و مراد از آن اشارتی كرده  
شد انشا(ء) الله مؤافق افتد و در آن بارگاه بزرگوار پسندیده آيد انه المستعان و عليه  
التكلان.

مطلع كتاب: كتابُ الثَّمرة لبطلميوس الحكيم، تمامُ الكُتبِ الاربعة التي أَلَفَها في

---

۱. اين عبارت در نسخه بادلان چنين آمده است: «مفخر و نسيب جهان».

الأحكام لسورس تلميذه. قال قَدْ قَدَّمْنَا لَكَ يَا سِورَسُ كُتُبًا فِيمَا تُؤَثِّرُهُ الْكَوَاكِبُ فِي عَالَمِ التَّرَكِيبِ كَثِيرَةً الْمَنْفَعَةِ فِي مَقْدَمَةِ الْمَعْرِفَةِ وَ هَذَا الْكِتَابُ ثَمَرَةٌ مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْكُتُبُ وَ مَا خُلِّصَ عَنِ التَّجَرِبَةِ مِنْهَا وَ لَيْسَ يَصِلُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ مَنْ لَمْ يُمَعِّنِ النَّظَرَ فِيمَا قَدَّمْنَا قَبْلَهُ وَ فِي عُلُومٍ أُخَرَ مِنَ الْعُلُومِ الرِّيَاضِيَّةِ فَكُنْ بِهِ سَعِيداً.

[ترجمه]: بطلمیوس گفته است خطاب با شاگرد خویش سورس نام کی ما در پیشتر جهت توائی سورس چند کتاب ساخته‌ایم در شرح تأثیر کواکب در عالم ترکیب کی<sup>۱</sup> در شناختن حوادث پیش از وقوعش بسیار منفعت است<sup>۲</sup> و این کتاب، ثمره آن جمله است کی آن کتابها بر آن مشتملست و آنچه خلاصه آن جمله است کی بتجربه معلوم شده است و بمعرفة این کتاب راه نیابد کسی کی نظر بسیار نکرده باشد در آن کتابها کی در پیش ازین ساخته‌ایم و در علمه‌اء دیگر یعنی علم ریاضی پس تو بوقوف برین کتاب<sup>۳</sup> نیک‌بخت باش. اینست مطلع کتاب، و از کتابه‌اء کی در علم مقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته است یکی اربع مقالاتست و از سخن او درین موضع و در اربع مقالات معلوم می‌شود کی در هر [دو] کتاب اشارت بسورس کرده است هم چنانک در مجسطی و خود در اربع مقالات صریح گفته است کی مجسطی ساخته‌ام [و بمجسطی مسایل حوالت کرده] و غرض از ایراد این سخن آنست که جماعتی را ظن بوده است کی بطلمیوس صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب احکام است و آن ظن خطا بوده است و ما یک یک کلمه از کتاب ثمره بلفظی کی مترجمان با عربی کرده‌اند بیاریم و ترجمه آن بر وجهی کی فهم کرده‌ایم با اندک اشارتی ببیان مقصود، از آن ایراد کنیم [و از شرحهائی که این کتاب را ساخته‌اند دو شرح یافته‌ایم، یکی شرح احمد بن یوسف المصری المهندس کاتب

۱. نسخه دانشگاه تهران: در عالم ترکیب کی منفعت آن.

۲. نسخه لیدن: بسیار است.

۳. نسخه دانشگاه تهران: کتابها.

آل طولون و دیگر شرح ابوالعباس احمد بن علی الاصفهانی الحاسب و ما بعد از تحریر این سواد آن شرحها مطالعه کردیم و آنچه واجب نمود ایراد کردن الحاق کردیم [بتوفیق الله و عونہ]. [و این کتاب صد کلمه است].

[ کلمه اول ] : قَالَ بَطْلَمِيوسُ: عِلْمُ النُّجُومِ مِنْكَ وَ مِنْهَا.

[ ترجمه ] : درین موضع بعلم نجوم، علم احکام نجوم می خواهد و آن مقدمه معرفت کائنات متجدده باشد بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم حکمت مقرر شده است کی هر امر کی [در عالم کون و فساد] متجدد شود هر آینه آنرا فاعلی بوده باشد و قابل، و فاعل عبارت از موجد است و از شرطها آن چیزها باشد کی ایجاد بی آن ممکن نباشد و قابل عبارت از موضوع یا ماده باشد. مثلاً در توالد حیوان فاعل وجود دهنده اوست و شرط ملاقات پذیر و ماذر بر وجهی خاص، و قابل نطفه است و آن ماده ایست کی صورت حیوانی بآن پیوندد و در اضائت<sup>۱</sup> از آفتاب فاعل آفتاب است و قابل سطحی کثیف کی محاذی آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند و شرط عدم حجاب، پس در متجددات عالم کون و فساد نیز فاعلی و قابلی ضرورت باشد و فاعل نزدیک محققان قدرت الهی<sup>۲</sup> است و شرط<sup>۳</sup> اوضاع نجومی کی تجدد هر متجددی موقوف بر حصول آن شرطست<sup>۴</sup> چه بسبب حصول آن شرط آن تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر. و قابل اجسام این عالم که مواد یا موضوعات باشند و آنچه تعلق <۳> باجسام دارد مانند صور[ی] که اجزا اجسام است و نفوس کی مدبرات بعضی اجسام باشند و أعراض کی باجسام و نفوس قایم اند و چون فاعل، تنها کفایت نیست در وجود فعل، بل، با وجود فاعل، وجود

۱. اضائت = روشن شدن.

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: دادار.

۳. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «یا شرط یا هردو».

۴. در حاشیه نسخه لیدن به خط دیگری نوشته شده: «یا شرط تنها - با هم که شرط تأثیر قادر مختارند».

قابل نیز ضرورت است. پس دانستن اوضاع فلکی و تأثیرات آن در علم بمتجددات کافی نباشد بل علم بوجود قوایل هم بیايد و هرچند علم باوضاع از طریق یقینی حاصل تواند شد، معرفت تأثیرات آن اوضاع جز بتجربه و استقرا و حدیثی کی مقتضی ظنون باشند ممکن نباشد و معرفت حال قوایل از معرفت احوال اجسام و نفوس حاصل شود کی مبنی باشد بر احساس و تجارب و قضایای کی بحس معلوم شود و از این جهت فرمود کی علم النجوم منک و منها. منک اشارت بمعرفت قوایل است [و کیفیت تأثیر اوضاع در قوایل]، و منها اشارت<sup>۱</sup> بفواعل کی اوضاع فلکی اند و وجود افعال موقوف بر حصول آن اوضاع است. مثلاً چون دلیلی فلکی اقتضاء سردی هوا کند، ناظر در آن دلیل باید کی در بلاد گرم در فصل تابستان حکم بنقصان حرارت هوا کند. و در بلاد سرد در فصل زمستان حکم بسرما بافراط و توابع آن، و این اختلاف بحسب اختلاف [قبول] قوایل است و اگرچه در هر دو دلیل سماوی یکسانست و تقدیم قسم اول بر [قسم] بسبب تقدّم احساس کردن است بر دیگر ادراکات. و احمد بن یوسف<sup>۲</sup> از شارحان آنچ از مقدمه معرفت بوحی و الهام یا کهنات و خواب راست معلوم شود از قبیل قسم اول شمرده است<sup>۳</sup> کی به لفظ «منک» اشارت بآن قسم کرده است و این سخن مطابق این عبارت نیست چه این معنی قسمی نتواند بود از آنچ علم نجوم بر آن اطلاق کنند [و ابوالعباس اصفهانی گفته است مرتبه نفس بالاتر از مرتبه اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که یکی محرک افلاک است و بواسطه نجوم و افلاک مؤثر در ما و یکی بی توسط مؤثر در ما از آن مرتبه اند پس «منک و منها» اشارت باین دو تأثیر است و این معنی ازین موضع بس بعید].

۱. در حاشیه نسخه لیدن نوشته شده: «بمعرفت شرایط فعل قادرم».

۲. در نسخه لیدن به جای «احمد بن یوسف» «جماعتی» آمده است.

۳. نسخه دانشگاه تهران: شمرده اند.

[ کلمه دوم ]: وَ لَيْسَ لِلْعَالِمِ أَنْ يُنْبِئَ بِصُورَةِ الْأَفْعَالِ الشَّخْصِيَّةِ كَمَا لَيْسَ لِلْحَاسِّ أَنْ يَقْبَلَ صُورَةَ الْمَحْسُوسِ الشَّخْصِيَّةِ لِكِنَّهُ يَقْبَلُ صُورَةً مُوَافِقَةً لَهَا فِي الْجِنْسِ وَ هَذِهِ حَالُ مَنْ قَضَى عَلَى الْعُنْصَرِ بِكَيْفِيَّةٍ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَدُلَّ عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي فِي الْفَاعِلِ، وَ الْيَقِينُ مَعَ هَذِهِ الصُّورَةِ فَأَمَّا الْحَدْسُ فَهُوَ مِنْ جِهَةِ الْعُنْصَرِ وَ الْقَابِلِ، فَيَكُونُ أَخْذُ صُورِ الْحَكْمِ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ وَ غَيْرِهَا وَ مَا جَرَى مَجْرَاهَا فَإِنَّمَا يَكُونُ بَيْنَ الْيَقِينِ وَ الْحَدْسِ وَ هَذَا فِيمَا غَلَبَ عَلَيْهِ اسْتِقْرَاءُ الطَّبَائِعِ وَ خِدْمَةِ التَّأْثِيرِ.

[ ترجمه ]: احساس محسوسات بحصول صورتی یا کیفیتی توانذ بود کی در حاسه حاصل شود مانند آن صورت یا کیفیت کی در محسوس باشد مثلاً حرارتی در حاسه لمس حادث شود از مجاورت آتش [یا] شبیه بحرارت آتش کی بآن حرارت ادراک حرارت آتش کند<sup>۱</sup> چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه سوخته شود و از احساس باز ماند [و] همچنین در حاسه شم و ذوق و سمع و بصر. و در سمع کیفیتی کی از قرع<sup>۲</sup> هوا حادث شود و هوا آن کیفیت بسمع رساند و در سمع کیفیتی شبیه به آن کیفیت حادث شود نه عین آن کیفیت، چه عرض انتقال نتواند کرد و در بصر دو رأی گفته‌اند: قومی را رأی چنانست کی ابصار بانطباع صورتی باشد مانند صورت مبصر در باصره و قومی دیگر را رأی چنانست کی ابصار بوقوع شعاع چشم باشد کی مدد شعاع نیری مانند آفتاب و آتش بدان پیوند بر مبصر و بر جمله آن هیئت کی از مبصر در مبصر حادث شود غیر هیئت مبصر نباشد در حقیقت، پس معلوم شد کی در همه حواس احساس بحصول صورتی یا کیفیتی است کی در حاسه حاصل<sup>۳</sup> شود شبیه بمحسوس و نیز بایذ دانست کی صورت فاعل مقتضی وجود

۱. نسخه دانشگاه تهران: نکنند.

۲. قرع = کوفتن و برخورد کردن.

۳. نسخه دانشگاه تهران: حادث.

اثر باشد در قابل بر سبیل و جوب و اما صورت قابل مقتضی اثر نباشد<sup>۱</sup> الا بر سبیل امکان، چه با وجود صورت آتش احراق واجب باشد کی فعل اوست و اما با وجود پنبه<sup>۲</sup> احراق<sup>۳</sup> [و] حرّ ممکن نبوذ و چون واقع شود فعل پنبه<sup>۴</sup> نبوذ [بلکه] فعل فاعلی دیگر بود و ازینجا گفته اند علم بعلت مقتضی علم بمعلول است، چه حصول صورتی مساوی علت از آن جهت که علت بود منفک نتواند بود از حصول صورتی مساوی معلول [و در قابل این حکم صحیح نباشد] و چون این مقدمات روشن شد <۴> گوئیم بطلمیوس درین کلمه اشارت می کند بآنک از طریق صناعت نجوم تقدّم معرفت متجدّدات یقینی نبوذ و معنی سخن او آنست کی عالم بعلم نجوم اخبار نتواند کرد از افعال کی از اوضاع فلکی صادر شود بعینها چنانک حاسّه قبول نتواند کرد عین صورت محسوس را، بل قبول صورتی بیش نتواند کرد کی شبیه بود بصورت محسوس همچنین کسی کی بر عنصر بحسب کیفیات او یعنی قابل [و احوال او در قبول تأثیر] حکم کند، از آن استدلال نتواند کرد بر صورتی کی فاعل بحسب آن صورت فعل می کند و حکم بیقین بعد از اطلاع بر آن صورت میسر شود. پس آن کس کی نظر در [احوال] قابل کند بمجرّد آن نظر او را علم یقینی بحصول آن متجدّد حاصل نگردد، غایت سعی او آن بود کی به حدس وقوف یابد از جهت قابل [و احوال او]، پس تحصیل صورت حکم در این صناعت و دیگر صناعاتی کی شبیه بود باین صناعت مستفاد بود از بعضی مقدّمات یقینی و بعضی مقدّمات [ظنی و] حدسی و نتیجه یقینی نتواند بود از بهر آنک نتیجه تابع اخصّ مقدّمات بود و این

۱. در نسخه دانشگاه تهران این جمله چنین است: «و اما صورت قابل مقتضی نباشد وجود اثر را، بل، حصول

اثر با وجود او نباشد».

۲. نسخه دانشگاه تهران: هیمه.

۳. همو: احتراق.

۴. نسخه دانشگاه تهران: هیمه.

حدس نیز در مواضعی صورت بندذ کی استقراء حالة<sup>۱</sup> طبیعت قابل و متبع آثار [اوضاع در] او غالب باشد و در غیر آن مواضع حدس میسر نشود<sup>۲</sup> و به خدمت تأثیر متابعت آثار می خواهد کی وقوف بر طبیعت بطریق استقراء بدان وجه دست دهد و حاصل آن است کی علم نجوم کی مقتضی تقدّم معرفت متجدّدات باشد مشتمل بر دو چیزست یکی علم به اوضاع فلکی و آن یقینی است و دوم علم به احوال قوایل در وقت [قبول] تأثیر اوضاع و آن ظنی است و بعضی از آن کی اعتماد را بهتر شاید حدسی، پس تقدّم معرفت متجدّدات به این طریق یقینی نتواند بود و درین کلمه روشن می شود کی مراد از «منک» و «منها» در کلمه متقدّم معرفت حال قابل است کی از تو است و تأثیر اوضاع کی از فلکیاتست نه تقدّم معرفت بطریق نجوم و بطریق دیگر غیر این صناعت [و در بعضی نسخها این کلمه را با کلمه اول یک کلمه شمرده اند که اگر دو کلمه شمرند، مجموع کتاب صد و یک کلمه شود و سخن شارحان در شرح این کلمه زیادت وجهی ندارد] والله اعلم.<sup>۳</sup>

[ کلمه سوم ] : فَأَمَّا الَّذِينَ يَجِدُونَ تَقْدِمَةَ الْمَعْرِفَةِ مِنَ الْجَزْءِ الْأَفْضَلِ فِيهِمْ فَإِنَّهُمْ يَقْرَبُونَ مِنْ صَوْرَةِ الْيَقِينِ بِمَا فِيهِمْ مِنَ الْقُوَّةِ الْإِلَهِيَّةِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ الْمَوْضُوعِ كَثِيرٌ شَيْءٌ.

[ ترجمه ] : در علم حکمت تقریر کرده است<sup>۴</sup> کی انسان مرکب است از جوهری مجرد کی آن را نفس ناطقه می خوانند و از جوهری مادی کی آن را بدن انسانی می خوانند و نفس مربوط است بر بدن و متصرف درو و مدبّر او به تقدیر الهی و همچنانک آثار او در بدن ظاهرست از بدن، هم اثرها به او سرایت می کند و آن ملکات فاضله و رذیلة و احوال دیگرست کی آن را عوارض نفسانی می خوانند

۱. نسخه دانشگاه تهران: حال.

۲. در حاشیه نسخه لیدن به خط دیگری نوشته شده: «علم تجربی می خواهد بکیفیت تأثیر اوضاع فلکی».

۳. در نسخه ملک در پایان چنین آمده است: «خود این کلمه را دو کلمه شمرده اند».

۴. همو: مقرر کرده اند.

مانند شهوت و غضب و میل به لذات و نفرت از مؤلمات و حب مال و جاه و امثال آن و نفس بحسب تجرید مستعد ادراک حقایق و وصول بمبادی<sup>۱</sup> و اطلاع بر مغیبات باشد و به سبب ملکات و عوارض مذکور از آن محجوب ماند و اگر نفسی باشد مجبول<sup>۲</sup> بر اعراض<sup>۳</sup> از آنچه مقتضی حجاب او باشد بر غیب مطلع شود بی هیچ کسبی و آن نفوس انبیاء و اولیاء باشد و اطلاع او بر غیب بطریق انتقاش باشد به نقوشی کی [در] عقل<sup>۴</sup> فعال و نفوس سماوی که مبدأ حرکات و افعال اجسام سفلی اند منتقش باشد بر مثال انعکاس از آینها<sup>۵</sup> به دیگر آینها کی متحاذی باشد و اگر گاه منغمس شود در امور بدنی و گاه ملتفت شود بآن طرف بمثبت نفوس کاهنان باشد کی چون شواغل بدنی [را] دور کنند و با عالم حقیقت<sup>۶</sup> رجوع کنند اطلاع یابند بر بعضی مغیبات بحسب استعداد، و باشد کی چون مستعد اطلاع شوند از جهت توجه بآن عالم به مخصّصی محتاج شوند کی بر حال خاص دون دیگر احوال واقف شوند و آن مخصّص <۵> یا فکری باشد کی در ضمیر ایشان سانح شود یا آوازی کی از بیرون بشنوند یا امری کی متجدّد شود در آن حالت یا در هیئتی کی در سایل از آن غیب یا در سخن او احساس کنند یا به دلیل نجومی از اوضاع کواکب تمسّک کنند و بآن امر متجدّد بر مطلوب استدلال کنند و خوابها را راست کی مخبر بود از غیب، همان حکم دارد چه نفس در آن وقت از تدبیر بدن اعراض کرده باشد و مستعد شده [باشد] انتقاش را بنقوش آن عالم پس منتقش شود بنقشی خاص کی فکر او در بیداری مخصّص آن نقش باشد از جمله نقوش ممکن و این صنف مردم

۱. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «یعنی مبادی متجدّدات».

۲. نسخه دانشگاه تهران: محتوی.

۳. نسخه لیدن: اغراض.

۴. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «یعنی عقول و نفوس فلکی».

۵. آینها = آیینه‌ها.

۶. نسخه دانشگاه تهران: علم حقیقی.

منقسم شوند بدو قسم یکی آنک مجبول باشند بر مطالعه آن طرف و اعراض ازین طرف و آن کسانی باشند کی در نظر مردم واله و بی خویشتن نمایند و از ایشان سخنانی شنوند مخبر از غیب و دیگر قسم کسانی که گاه بآن جانب ملتفت باشند و گاه به این جانب و بحسب ارادت خود از طرفی به طرفی انتقال تواند کرد و معنی سخن بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه آنست کی آنانک تقدمه معرفت از جزو افضل یابند یعنی از نفس ناطقه ایشان به یقین بهتر رسند و بآن نزدیکتر [باشند] بقوتی الهی که در ایشان مرکوز باشد و آن استعداد انتقاش باشد به نقوشی کی در مبادی متجددات حاصل باشد کی آن نقوش مقتضی [وجود] آن متجددات باشند و چون علم به علت مقتضی علم به معلول باشد آنچه ایشان را از غیب معلوم شود واجب الحصول بود پس یقینی بود و آنچه گفت اگرچه با ایشان از علم موضوع جهت تقدمه معرفت یعنی علم احکام نجوم زیادت چیزی نباشد مراد آنست کی ایشان بر غیب اطلاع یابند و اگرچه از نجوم بسیار ندانند، پس اگر کسی را گمان افتد کی در کلمه اول «منک» و<sup>۱</sup> «منها» جهت این طایفه آخر گفته است این گمان خطا باشد چه درین صورت اغلب «منک» است و «منها» بنسبت با آن اندکست و نیز [برین تقدیر] تقدمه معرفت است درین موضع کی «منک» و «منها» است نه<sup>۲</sup> علم نجوم کی مطلوب از تعلم آن تقدمه معرفت باشد [و این متناقض کلمه اول باشد. پس معلوم می شود که این گمان باطل است.]

[ کلمه چهارم ] : إِذَا طَلَبَ الْمُخْتَارُ الْأَفْضَلَ فَلَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَطْبُوعِ فَرْقٌ.

[ ترجمه : مختار و مطبوع متقابلان باشند. مختار کسی بود که بر فعل و ترک کاری یا بر دو فعل متقابل مانند عدل و جور قادر باشد و بحسب ارادت یک طرف را ترجیح

۱. در نسخه دانشگاه تهران به جای «و» «بازاء» آمده است.

۲. در نسخه دانشگاه تهران این عبارت چنین است: درینموضع منقسم بمنک و منها نه.

دهد و مطبوع کسی بود که بطبع مجبول بود بر میل بیکطرف یا آنطرف از او صادر شود بی التفات بدیگر طرف و معنی این کلمه اینجا آنست که [آنکس کی او را اختیار توجه باشد وقتی بجانب مبادی و وقتی بجانب امور بدنی چون توجه کند بارادت خود مبادی و او را از آن جهت علم بمتجددات پیش از تجدّد حاصل شود و آنکس کی مجبول باشد بر مطالعه مبادی و از آن جهت عالم باشد بمتجددات پیش از تجدّد میان ایشان هردو فرقی نباشد در معرفت متجددات بل اطلاع هردو بر آنچ مفروض باشد از امور غیبی یکسان بود.

[ کلمه پنجم ] : المَطْبُوعُ فِي الشَّيْءِ هُوَ الَّذِي يُوجَدُ دَلِيلُ ذَلِكَ الشَّيْءِ قُوَّةً فِي مَوْلَدِهِ.

[ ترجمه ] : از آنچ در پیشتر گفت، معلوم شد کی بعضی مردمان مطبوع اند یعنی مجبول اند بر معرفت غیب و بعضی غیر مطبوع کی باکتساب و توجه ارادتى بآن مرتبه می رسند اینجا حکمی عام بیان کرد و گفت هرکس کی بطبع ازو امری از امور صادر شود بی تکلف کسبى و تجشّم<sup>۱</sup> تحصیل مَوْصَلِی بآن امر دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد در وقت ولادت او یعنی در طالع او وقوت کواکب بعضی ذاتی بود و آن مانند بودن در خانه و شرف و حدّ و مثلثه و وجه و تشریق و یا تغریب محمود و امثال آن بود. و بعضی عَرَضِی بود و آن مانند بودن در حیّز و وتد یا مایلی الودت یا فرح بود؛ [و اما ادلاً چنان بود که مثلاً اگر زحل قوی بود آنکس بطبع، عمارت و زراعت خواهد و اگر مشتری قوی بود عدل و قضاء و وزارت خواهد و اگر مریخ قوی باشد شجاعت و سواری بر او غالب بود و اگر شمس قوی بود تکبر و تسلط، و اگر زهره قوی بود لهو و زینت، اگر عطارد قوی بود کتابت و حساب، و اگر قمر قوی بود تغلب در امور و تطلع بر اخبار و آثار].

۱. تجشّم = رنج کشیدن.

[ کلمه ششم ]: النَّفْسُ الْمَطْبُوعَةُ فِي تَقْدِمَةِ الْمَعْرِفَةِ تَحْكُمُ عَلَى ثَوَانِي النُّجُومِ وَ تَكُونُ أَصَابَتُهَا فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ أَصَابَةِ كَثِيرٍ فِي الْحُكْمِ عَلَى النُّجُومِ أَنْفُسَهَا.

[ ترجمه: و در بعضی نسخها توالی النجوم است و] ثوانی نجوم احداث هوارا گویند که در آثار علوی ذکر کرده اند مانند باذ و ابر و هاله و قوس [و] قزح و نیازک و شهب و صواعق و رعد و برق و امثال آن. و دلالات این بر متجددات مانند دلالت باشد از یک معلول علتی بر دیگر معلول همان علت چنانک از شعاع بر حرارت و نفس مطبوع آنست کی < ۶ > گفته اند کی مجبول باشد بر توجه بر طرف مبادی و چنان نفس را اندک دلیل کفایت بود در حکم بتجدد متجددات، چه اطلاع بر غیب او را بقوت باشد و در تخصّص بمطلوبی معین او را بمخصّصی احتیاج باشد کی مقتضی توجه باشد بآن مطلوب چنانک گفته اند پس از معلولی بمعلولی بآسانی تواند نقل کرد و در غیر ایشان<sup>۱</sup> این جنس استدلال بسیار باشد چنانک بعضی باذها دلیل باشد بر باران و بعضی دلیل بر خشکی هوا و بعضی حالات<sup>۲</sup> دلیل بر صحو<sup>۳</sup> و بعضی دلیل بر بارندگی و امثال آن، چنانک نزدیک اهل دریابار<sup>۴</sup> و دهقانان و غیر ایشان مشهور و معروف بود و چون دلیل معلول بر معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل علت بر معلول چه دلیل معلول بر معلول مرکب بود از دلیل معلول بر علت و از دلیل علت بر معلول دیگر [پس] اصابت نفس مطبوع کی اتصال بمبادی او را ملکه است در استدلال [ضعیف بر] ضعیف تر از جهت قوت ذاتی او زیادت از اصابت دیگر نفوس می تواند بود در استدلال قوی تر از جهت ضعف آن نفوس در اطلاع [بر] مغیبات.

۱. نسخه دانشگاه تهران: انسان.

۲. حالات جمع هاله، هاله حلقه و دایره باشد که برگرد ماه بسبب بخارات ارضی پدید آید و گویند آن هاله علامت باران است.

۳. صحو = رفتن ابر.

۴. دریابار = شهری که در کنار دریا باشد.

[ کلمه هفتم ] : قَدْ يَقْدِرُ الْمُنْجَمُ عَلَى دَفْعِ كَثِيرٍ مِنْ أَفْعَالِ النُّجُومِ إِذَا كَانَ عَالِمًا بِطَبِيعَةِ مَا يُؤَثِّرُ فِيهِ وَوَطْأَ قَبْلَ وَقُوعِهِ قَابِلًا يَحْتَمِلُهُ.

[ ترجمه ] : پیش ازین گفته آمد که فعل تمام نشود الا بفاعلی کی تأثیر کند و قابلی کی متأثر شود و معلوم شد که قابل تأثیرات اوضاع فلکی [از] اجسام و نفوس ارضی اند و ما را در بعضی ازین اجسام و نفوس قدرت تصرف است. پس اگر منجم قوت تأثیر علویات شناخته باشد، تواند که قابلی را کی [در] محل تصرف او باشد مایل گرداند بقبول تا اثر فاعل در وی زیادت از اعتدال باشد یا بمقاومت و یا قبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال باشد چنانکه کسی [که] داند که سرماء زمستان سخت خواهد شد، آلات دفع سرما معدّ گرداند تا سرما در وی آن اثر نکند که در کسی مانند [او] کی آن استعداد نکرده باشد و همچنین اگر خواهد که تأثیر سرما در چیزی زیادت باشد از آن چه در مثل [او] آن چیز را مستعدتر گرداند قبول سرما را تا سرما زیادت تر اثر کند و این است معنی این کلمه که منجم تواند که بر دفع بسیار [ی] از افعال نجوم قادر شود بشرط وقوف بر طبیعت قابل و قدرت بر تصرف در وی.

[ کلمه هشتم <sup>۱</sup> ] : إِنَّمَا يَنْتَفِعُ بِالِاخْتِيَارِ إِذَا كَانَتْ قُوَّةُ الْوَقْتِ زَائِدَةً عَلَى فَضْلِ مَا بَيْنَ الْقَوَامِينَ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ مَقْصُورَةً عَنْهُ فَلَيْسَ يَظْهَرُ أَثَرُ الْإِخْتِيَارِ وَإِنْ كَانَ مَا يُسْتَعْمَلُ مِنْهُ مُؤَدِّيًا إِلَى صَلَاحٍ. [ ترجمه ] : هر طالع کی همه دلایل او مسعود و قوی باشد، آنکس را کی صاحب این طالع بود نظیری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع کی همه دلایل او منحوس و ضعیف بود آنکس را کی صاحب آن طالع بود بقا و ثباتی نبود و در شر و شقاوت بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود [بود] یا نادر الوجود بود. پس اکثر طوابع را دلایل از هر دو صنف باشد و بعد از تکافی دلایل خیر و شر هر حالی کی بر

۱. در نسخه بادلیان، این «کلمه»، کلمه نهم است.

آن قرار گیرد، آنرا قوام آن دلایل خوانند و چون اختیاری کنند جهت شخصی آنکس را طالع اصلی باشد و طالع تحویلی با دلایل حاضر یعنی<sup>۱</sup> دلایل طالع وقت حاضر در ایامی کی اختیار در آن ایام کنند و هریک را قوامی باشد، پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشند و سعادت اختیار موافق با آن ضمّ شود، انتفاع آن شخص بآن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت<sup>۲</sup> متفاوت باشند و فضل<sup>۳</sup> سعادت را بود هم انتفاع بآن اختیار بسیار بود و اگر فضل نحو(ست را) بود و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیادت باشد همچنان باشد کی اول؛ اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشند و سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت باشد، از آن اختیار اثر زیادت نحوست<sup>۴</sup> محسوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود و اگرچه استعمال اختیار در آن هر دو صورت مؤدّی باشد بصلاح حالی تا عدم فساد، چه وجود آن اختیار از فایده <۷> فی نفس الامر خالی نبوذ و برین قیاس باید کرد آنجا کی یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در [دیگر] طرفی یا هر دو در طرف نحوست [بود].

[و در بعضی نسخها فضل مابین الزّمانین است و تفسیر چنان بود که اگر قوّت وقت ابتدا در کاری که باختیار نجومی ابتدا کرده باشد، زاید بود بر تغییرات دلایل بعد از آن تا زمان انتها انتفاع باین اختیار بزودی ظاهر شود و آن کار چنانکه مراد باشد تمام شود و اگر کمتر از آن بود اثر نفع از آن اختیار ظاهر نشود و اگرچه از منفعتی خالی نبود بهیچ حال].

[ کلمه نهم ] : لَيْسَ يَصِلُ إِلَى الْحُكْمِ إِلَى تَمْزِيجِ الْكَوَاكِبِ إِلَّا عَالِمٌ بِالْأَخْلَاقِ وَالْاِمْتِزَاجِ

۱. این عبارت در نسخه بادلیان چنین است: «یعنی ادلای تسییر و انتها در ایامی».

۲. در نسخه لیدن بعد از «سعادت»، کلمه «نحوست» اضافه شده است.

۳. از اینجا تا «اگر فضل نحو(ست را) بود» از نسخه دانشگاه تهران ساقط است.

۴. نسخه دانشگاه تهران: سعادت.

## الطَّبیعی.

[ترجمه]: همچنانک عناصر را کی کیفیات متضادست چون ممتزج شوند کیفیتی میان همه حادث شود کی آنرا مزاج مرکبی گویند کی از آن عناصر حاصل شود. مقتضیات اوضاع کواکب را نیز با یکدیگر آمیزشی باشد تا از میان جمله اثری حاصل شود کی مقتضا[ی] مجموع آن اوضاع باشد و در علم اخلاق نیز معلوم شده است کی مبادی افعال ارادی سه قوتست: شهوی و غضبی و نطقی.

و از اعتدال شهوی خُلقی پسندیده حاصل آید کی آنرا عَفَّت<sup>۱</sup> خوانند و از افراطش خُلقی ناپسندیده کی آنرا فجور خوانند و از تفریطش خُلقی ناپسندیده کی آنرا خمود<sup>۲</sup> خوانند و از ترکیبات این اخلاق در تحت شهوی، خُلُقهاء بسیار بود مانند حیا و رفق و صبر و قناعت و سخاوت و اصداد هریک از دو طرف. و از اعتدال غضبی خُلقی پسندیده بود کی آنرا شجاعت خوانند و از افراطش و تفریطش دو خُلُق ناپسندیده کی آنرا تهوّر و جُبْن خوانند. و از ترکیبات این هر سه در تحت غضبی اخلاق بسیار [بود] مانند حلم و ثبات و همّت و تواضع و حمیّت و اصداد هریک از دو طرف. و از اعتدال نطقی خُلقی پسندیده بود کی آنرا حکمت خوانند. و این حکمت نه آن حکمت بود کی اسم علمی از علوم باشد. و از افراط و تفریطش دو خُلُق ناپسندیده کی آنرا جربزه و بَلَه خوانند و از ترکیبات این هر دو<sup>۳</sup> در تحت نطقی اخلاق بسیار بود مانند ذکا و حُسن [و] تعقّل و تحفّظ و تفکّر بصواب و تذکّر و تصرّف در معانی و اصداد هریک از دو طرف. و این سه نوع اخلاق را نیز با یکدیگر

۱. در حاشیه نسخه لیدن به خطی دیگر آمده است: «عفت و شجاعت و حکمت حاق وسط شهوت و غضب و ادراکاند و هریک را دو نهایت، از دو طرف افراط و تفریط هست. جود و خمود و دها و گویند جربزه و بله و تهوّر و جبن. پس اصول هر سه نه‌اند و مجموع مرکبات از سه ضرب سه در سه بیست و هفت. و مرکبات از نقطه متوسطه میان این اطراف سه‌گانه از هریک غیر متناهی.

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «یعنی عفت و جود و خمود».

۳. نسخه دانشگاه تهران: سه.

آمیزشها بسیار باشد. و از تألیف<sup>۱</sup> این سه خُلق باعْتدال خُلُقی پسندیده کی آنرا عدالت خوانند و از افراط و تفریطش دو خُلق کی آنرا ظلم و انْظلام خوانند و از ترکیبات این هرسه در تحت عدالت اخلاق بسیار مانند صداقت و وفا و شفقت و توّد و تسلیم و توکّل و اضداد هریک از دو طرف، چنانک علم اخلاق بر بیان آن مشتمل باشد و در کتب احکام نجوم بیان کرده باشند کی هر خُلُقی از تأثیرات کُدام کوکب و امتزاج نظرها [ی] ایشان حاصل آید. پس بطلمیوس در این کلمه بیان کرده است کی حکم بر امتزاج تأثیرها [ی] کوکب نتواند کرد مگر کسی کی واقف باشد بر ترکیب اخلاق و امتزاج عناصر و تولّد مرکبات بر وجه طبیعی از بسایط، تا واقف شود از تأثیرات مختلف بر حصول یک اثر از مجموع آن تأثیرات [و آن یک، اثر قوام مذکور باشد در فصل گذشته].

[ کلمه دهم ]: النَّفْسُ الْحَكِيمَةُ تُعَيِّنُ الْفِعْلَ الْفَلَکِیَّ کَمَا یُعَيِّنُ الزَّرَّاعُ الْقُوَى الطَّبِیْعِیَّةَ بِالْحَرْثِ<sup>۲</sup> وَ التَّنْقِیَّةِ.

[ ترجمه ]: در کلمه هفتم بیان کرد کی منجم دفع بسیار افعال کوکب تواند کرد بحسب تصرّف در قوایل. اینجا بیان می کند کی نفس<sup>۳</sup> حکیم کی داند کی حق و حظ هر امری کی حادث شود چه باشد و طبایع مرکبات و متجدّدات را مبادی چگونه [باشد] (تا) قادر باشد بتربیت قوایل بر وجهی کی واجب باشد تا اموری کی متجدّد شود بر وجهی متجدّد شود کی باید. چنانک برزگر چون خواهد کی زمینی مثلاً گندم

۱. تألیف = جمع کردن، جمع نمودن با ترتیب، دو یا چند چیز را به هم ربط دادن.

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده: «بالسقی اولی من بالحرث».

۳. در حاشیه همین نسخه آمده است: «نفس د .... چو اختیاری کند جهت کاری و در صورت زایجه طالع وقت اختیار کوکی چند را بر وجهی یابد که مناسب آن اختیار نباشد از آن اختیار ... کند ... د ... اختیار ... دیگر ... کوکب نیز ... آن اختیار ... و این مناسب آن باشد که ... مزارع قوت دهد مزر (وع) را بسقی و ته (قیه) از گیاهها ناشایست». (قسمتهای نقطه چین از نسخه ساقط شده).

بار آورد بحرث چنانک باید بسازد و اموری کی تجدد آنرا ملایم نباشد دفع آن بکنند چنانکه برزگر زمینی را کی خار بار آورد، بتنقیه آنرا از خار پاک کند و اصل این حکم از آنجاست کی هر متجدد پرا فاعلی و قابلی باید چنانک گفتیم و هر چند فاعل فلکی از تصرف اهل این عالم خارج است بسیار از قوایل در تحت تصرف ایشان است. پس چون متصرف حکیم باشد هریک را چنان تدبیر کند <۸> کی حادث ملایم ارادت او باشد.

[ کلمه یازدهم ]: الصُّورُ الَّتِي فِي عَالَمِ التَّرْكِيبِ مَطِيعَةٌ لِلصُّورِ الْفَلَائِيَّةِ وَ لِذَا رَسَمَهَا أَصْحَابُ الطَّلَسَمَاتِ عِنْدَ حُلُولِ الْكَوَاكِبِ فِيهَا لَمَّا أَرَادُوا عَمَلَهَا.

[ ترجمه ]: بصور<sup>۱</sup> فلکی چهل و هشت صورت می خواهد کی منجمان از ثوابت تصوّر کرده اند بیست و یک در شمال و دوازده<sup>۲</sup> بر منطقه البروج و پانزده در جنوب [یا صور درجات که اصحاب طلسمات گفته اند که با هر وجهی و با هر درجه چه صورت طلوع کند] و بصور عالم ترکیب نباتات و حیوانات می خواهد و این حکم کی درین کلمه یاد کرده است اصلی است کی اصحاب طلسمات بنا [ی] علم خود بر آن نهاده اند. مثلاً در وقت طلوع صورتی یعنی ظهورش از تحت شعاع آفتاب [یا طلوعش از افق] بطالعی مناسب آن عمل، نقشی بکنند کی بزعم ایشان مرادی کی خواهند از آن جنس حیوان یا نبات حاصل آید چنانک رقعۀ کژدم<sup>۳</sup> و مار نویسند بوقت طلوع عقرب و حیّه. و بر جمله از مطالعه کُتب اهل این صناعت تفصیل اعمال ایشان معلوم شود؛ پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوانی بوقت طلوع صورت آن حیوان یا رسیدن کوکبی بآن صورت بآن مانند کی آن حیوان [یا آن نبات]

۱. در حاشیۀ نسخه لیدن آمده است: «و شاید اگر صور درجات نیز خواهد چنانک طمطم و تنگلو (ش) تصویر کرده اند».

۲. دوازده = دوازده.

۳. نسخه لیدن: کژدم.

درین عالم مطیع آن صورت است از فلک [و در اختیارات ازین کلمه نفع باشد چنانکه تعلیم را برجی اختیار کند که بر صورت مردم بود و دفع موزیات را برجی که بر صورت آن موذی نباشد].

[ کلمه دوازدهم ]: *اِسْتَخْدِمِ النَّحُوسَ فِي الْاِخْتِيَارَاتِ وَ اِسْتَعْمِلْهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يَلِيْقُ بِهَا* كما يَسْتَعْمِلُ الطَّبِيبُ الْحَاقِظُ مِنَ السُّمُومَاتِ فِي الدَّوَاءِ الْمَقْدَارَ الْكَافِي.

[ ترجمه ]: اطباء در ادویه امراض مولمه مخدرات بکار دارند دفع ایلام را بر وجهی یا مقارن چیزی کی دفع مضرت مخدرات کند و اگرچ مخدرات [را] از سموم شمرند. همچنین منجم باید کی در اختیارات نحوس بکار دارد در مواضعی کی بآن لایق بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعدا و هفتم در دفع خصوم و آنرا از دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند و از اوتاد ساقط و زایل گردانند تا در حصول مقصود خلل نیفتد.

[ کلمه سیزدهم ]: *لَا تَسْتَعْمِلِ الْاِخْتِيَارَ اِلَّا بَعْدَ تَصْحِيحِ الرَّأْيِ فِي طَبِيعَةِ الْأَمْرِ الْمُخْتَارِ وَ تَعْرِفُ مَا تَبْلُغُهُ قُوَّةُ الْارَادَةِ مِنْهُ لِتُنَاسِبَ بَيْنَ الْقُوَّةِ الْفَلَكِيَّةِ وَ الْقَوَامَاتِ. وَ كَذَلِكَ يَنْبَغِي أَنْ تَتَكَلَّمَ عَلَى مَا قَدَّمْتَ الْقَضَاءَ عَلَيْهِ وَ لَا تَصْرِفَ فِكْرَكَ إِلَى الطَّبِيعَةِ الْفَلَكِيَّةِ وَ خُذْهَا فَتَكُونَ كَمَنْ يَقْرَأُ كِتَابًا لَا يَعْرِفُ لِسَانَ أَهْلِهِ وَ لَيْسَ يُوثِقُ بِمَا جَرَى هَذَا الْمَجْرَى.*

[ ترجمه ]: اختیار نباید کرد الا بعد از آنک طبیعت آن کار کی مطلوب باشد از اختیار معلوم کرده باشی و رأی تو بر آن قرار گرفته و بدانسته<sup>۱</sup> باشی کی قوت ارادت تو در آن مطلوب تا چه حد تواند بود یعنی باختیاری کی تا چه غایت ممکن باشد کی آن مطلوب حاصل کنی از آن جهت کی نسبت داده باشی میان قوت فلکی و حدی کی قابل را مقرر باشد در امکان قبول تأثر فلکی.

---

۱. نسخه دانشگاه تهران: ندانسته.

مثلاً کسی کی اختیار کند جهت طلب فرزند، بدانسته<sup>۱</sup> باشد کی فرزند از او در چه سن آید و بچه شرط، در چند مدّت و چند عدد و از چه کس. چه اگر این معانی در قابل مرعی نباشد طمع داشتن بخلاف این شرایط کی واجب باشد رعایت آن بمجرّد اختیار فلکی از هر آدمی کی باشد در هر سن کی باشد بر هر وجه کی باشد در کمتر مدّت چندان عدد کی در خیال آید از هر آدمی کی با او جفت شوذ حاصل آید، آن طمع، طمعی محال بود و همچنین باید کی در آنچه در پیشتر از آن وقت اختیار کرده باشند نظر کنی کی چند بار خواند و چه قدر از هر اختیاری مطابق ارادت آمد و حدّ آن چندان بود تا بر آن قیاس کنی مطلوب خود را. پس همه اندیشه در طبیعت فلکی تنها مکن بی آنک جانب قابل و مقدار را امکان قبول در وی اعتبار کنی کی آنگاه مثّل تو مثل کسی باشد کی نامه می خواند و آن لغت نداند کی آن نامه بآن لغت نوشته باشند < ۹ > چه بر آنچه نه برین قاعده باشد کی گفتیم اعتماد نباشد و اگر حکمی کنند درست نیاید.

[ کلمه چهاردهم ] : الْمُحِبَّةُ وَ الْمُبْغَضَةُ تَعْدِلَانِ بِالْفَكْرِ عَنِ الْإِصَابَةِ، وَ ظُهُورُ النَّفْسِ يُصَغِّرُ الْعَظِيمَ وَ اخْتِفَاؤُهَا يُعْظِمُ الصَّغِيرَ، وَ الصَّوَابُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ.

[ ترجمه ] : محبت اقتضا [ی] خیر خواستن کند بمحبوب و مبغضت اقتضا [ء] ضدّ خیر خواستن بمبغوض، پس مُحِبٌّ و مُبْغَضٌ در آنچه تعلق بمحبوب و مبغوض دارد، از میل خالی نباشد. اگر خیری اقتضا [ی] طالع انسان باشد محبّ در آن میل بزیادت کند و مُبْغَضٌ میل بنقصان و در شرّ بعکس، پس کسی کی حکم کند بطالع کسی باید کی از محبت و مبغضت آنکس خالی باشد. و همچنان طیب کی علاج کند و حاکم کی فصل حکومت کند و چون این حکم ذکر کرد، بعد از آن علّت [این] حکم بیان کرد بآنک ظهور نفس یعنی میل روح حیوانی از باطن بدن بظاهر بزرگ را خُرد شمرذ

۱. نسخه دانشگاه تهران: ندانسته.

و اخفا<sup>۱</sup> [ی] نفس یعنی میل روح [حیوانی] از ظاهر بیاطن، خُرد را بزرگ شمرد و ظهور نفس حالی<sup>۲</sup> بود کی در حال خشم و شجاعت و دفع و محبت و امثال آن حادث شود در حیوان چه در آن حال خواهد کی ملایم را قوی گرداند و منافی را قهر کند. و اخفا<sup>۳</sup> [ی] نفس حالتی بود کی در حال خوف و جبن و حذر و دشمنی و امثال آن حادث شود چه در آن حال منافی را بیشتر از آن در حساب گیرد کی باشد و ملایم را کمتر از آن. پس باید کی نفسی کی در معرض آن باشد کی حکمی کند در حال اعتدال بود و از عوارض کی مقتضی میل باشد خالی بود.

[کلمه پانزدهم]: إِذَا وَعَدَتِ الْقُوَّةُ الْفَلَکِیَّةُ شَیْءً فَاسْتَشْهَدَ عَلَيْهِ بِثَوَانِي النُّجُومِ.  
[ترجمه]: پیش ازین گفته آمد کی ثوانی نجوم دلایل سفلی است<sup>۴</sup> مانند آثار علوی و غیر آن. و اینجا امارات را می خواهد یعنی چون اوضاع فلکی اقتضاء تجدد امری کند، نگاه کن اگر امارات تجدد با آن یابی آن امارات بمنزلت گواهی باشد بر حکم فلکی، پس تو را علم حاصل آید باز خواندن این حکم. مثلاً اگر اوضاع اقتضا [ی] بیماری بسیار کند در بهار و در زمستان متقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب شود بوقوع بیماری در بهار و برین قیاس.

[کلمه شانزدهم]: مَا أَكْثَرَ مَا يَكُونُ خَطَأُ الْمُنَجِّمِ إِذَا كَانَ السَّابِعُ وَ صَاحِبُهُ مَنَحُوسِينَ.  
[ترجمه]: طالع دلیل سایل باشد و سابع دلیل مسئول عنه. پس چون در طالع سؤال سابع و صاحبش منحوس باشند دلیل باشد کی مسئول عنه یعنی منجم بر حالی کی باید، نباشد و چون چنین باشد در رأی او خطا بسیار متوقع باشد و این

۱. نسخه دانشگاه تهران: اختفا.

۲. همو: حالتی.

۳. نسخه دانشگاه تهران: اختفا.

۴. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «از احداث جَوَّ».

حکم خاص است بطالع سئوال [و مشروط بآنکه سئوال از اموری نباشد که منسوب باشد بسابع. مانند خصومت و حرب و تزویج و شرکت، چه در آن صورت نحوست سابع و صاحبش خاص نباشد بمسئول عنه].

[ کلمه هفدهم ] : طَوَالِعُ أَعْدَاءِ الدَّوْلَةِ هِيَ الْبُرُوجُ السَّوَاقِطُ مِنْ طَالِعِهَا، وَ طَوَالِعُ الْمُتَمَكِّنِينَ مِنْهَا أَوْتَادُهَا، وَ طَوَالِعُ الْمُتَصَرِّفِينَ فِيهَا مَا يَلِي الْأَوْتَادَ مِنْهَا وَ طَوَالِعُ الْمُدُنِ، فَمَا كَانَ مِنْهَا عِنْدَ بَنَائِهَا دَلٌّ عَلَى مَا يَحْدُثُ فِيهَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا عِنْدَ تَسَلُّمِ مَلِكٍ إِيَّاهَا دَلٌّ عَلَى مَا يَحْدُثُ فِي دَوْلَتِهِ بِهَا، وَ كَذَلِكَ إِذَا كَانَتْ لِيُظْهِرَ دِينَ دَلَّتْ عَلَى مَا يَحْدُثُ فِي ذَلِكَ الدِّينِ بَتِلْكَ الْمَدِينَةِ.

[ ترجمه ] : در اصطلاح منجمان برج زایل دیگر است و آن بازاء وتد و مایلی الوتد باشد و ساقط دیگر و [آن] بازاء ناظر باشد و زوایل چهار است: سیوم و ششم و نهم و دوازدهم و سواقط چهار است<sup>۱</sup>: دوم و ششم و هشتم و دوازدهم و از همه ضعیفتر دو خانه باشد کی هم زایل بود و هم ساقط و آن ششم و دوازدهم است و درین عبارت [ب] بروج سواقط، زوایل خواسته است چه بازاء مایلی الوتد و وتد بکار داشته است. پس چون خواهند کی بدانند کی مولودی در دولتی چه رتبت خواهد داشت، اگر طالع او از طالع دولت زایل باشد دلیل سازند کی از اعداء این دولت خواهد بود و اگر مایلی الوتد باشد < ۱۰ > دلیل سازند کی از متصرفان باشد در آن دولت مانند وزرا و نواب و عمال. و اگر یکی از اوتاد باشد دلیل سازند کی از متمکنان باشد در آن دولت چون ملوک و ولی عهدان ایشان، و برین دلیل تنها حکم نتوان کرد تا دلیل ارباب بیوت [و موافقت و مخالفت با طوابع ملوک و وزرا و اعدا و غیر ایشان] بآن منضم نشود و اما در طالع شهرها سه وجه اعتبار کرده است: یکی طالع بنا [ی] شهر و آن دلیل باشد بر حوادثی کی در آن شهر باشد از خیر و شر مادام کی آن شهر باشد. و دوم طالع استیلاء پادشاهی بر آن شهر و آن دلیل باشد بر آنچه در

۱. «است» از نسخه ملک آورده شد.

دولت آن پادشاه در آن شهر حادث شود از نیک و بد تا مادام کی آن پادشاه بر آن شهر مستولی باشد. و سوم طالع ظهور دینی در آن شهر و آن دلیل باشد بر آنچه در آن دین حادث شود در آن شهر و آن مادام کی آن دین ظاهر باشد و ازین طالعها هرچ طالع وقت آن حدوث معلوم نتوان کرد طالع سالی کی در آن سال آن ملک یا آن دین ظاهر شود بجای طالع دین و ملک بکار دارند.

[ کلمه هجدهم ] : إِذَا تَوَلَّتِ السُّعُودُ مَوَاضِعَ الْخَوْفِ جَاءَتْ بِالْمَكَارِهِ مِنْ ذَوِي السَّلَامَةِ وَإِنْ تَوَلَّتْهَا النُّحُوسُ جَاءَتْ مِنَ الْأَسْرَارِ فَإِنْ نَظَرْتَ السُّعُودُ إِلَى تِلْكَ الْأَمَكْنَةِ أَوْ كَانَتْ فِيهَا، دَفَعَتْ ذَلِكَ الْخَوْفَ وَ عَلَى حَسَبِ هَذَا نُقِلَ فِي الْأَرْبَعَةِ التَّمْزِجَاتِ.

[ ترجمه ] : مواضع خوف در مقابل مواضع امن باشد و سعود مقابل نحوس. و از تمزيج آن دو با این دو، چهار صورت حاصل شود. اول آنک مستولی بر مواضع خوف سعود باشد و مواضع خوف هشتم باشد و ششم و دوازدهم، چه از اول خوف مرگ و نکبت بود و از دوم خوف مرض و از سوم خوف از اعداء، و باشد کی از هفتم خوف از خصوم باشد و از چهارم خوف از عواقب. و استیلاء سعود بر مواضع خوف دلیل باشد کی مکروهی کی متوقع باشد از اهل سلامت باشد چنانک عدول بر کسی گواهی دهند کی او را زیان دارد و یا خویشان او [و برادران] چیزی از حقوق او تلف کنند. دوم آنک مستولی بر مواضع خوف نحوس باشند و حکمش بخلاف اول بود یعنی مکروه از اهل شرّ و فساد رسد.

سیم آنک مستولی بر موضع امن و نفع سعود باشد و دلیل بود بر آن کی فواید از بزرگان و نیکان رسد. و چهارم آنک مستولی بر مواضع نفع نحوس باشند [و] دلیل باشد بر آنک از اهل شرّ و فساد فایده یابد و نظر سعود باین مواضع خیر بیفزاید و شرّ بکاهد و نظر نحوس، شرّ بیفزاید و خیر بکاهد و این حکمها بیشتر در طوابع سؤالات باشد و در طوابع موالیدهم اعتبار کردن آن درست باشد.

[ کلمه نوزدهم ] : اسبر طبعه السنخ و عمره و فعله و انفعاله قبل تقدیم القضاء علیه.

[ ترجمه ] : پیش از آنک حکم کنی بر چیزی، اول طبیعت اصل آن چیز امتحان کن و بر آن وقوف حاصل کن و همچنین بر فعل و انفعال آن اصل و سبر<sup>۱</sup> آزمایش بود و سنخ اصل. مثلاً حکم یا بر نوع انسان کنی یا بر دُول و مِلَل یا بر مُدُن و اقالیم یا بر غیر آن و هریک را مدتی بقا ممکن بود بخلاف دیگر [ی] و در فعل و انفعال همچنین. مثلاً در وقت [حکم] شیخ را بقا چندان ممکن نبود کی طفل را و تولید از صاحب سنی معین ممکن بود و از صاحب سنی دیگر ممکن نبود و از ذکور فعلی دیگر کممکن<sup>۲</sup> بود و از اناث فعلی دیگر و از خصیان آنچه از ایشان ممکن بود، ممکن نبود. و همچنین در انفعال و آنچه در اصناف نوعی ممکن بود در اصناف نوعی دیگر ممکن نبود پس باید کی [از] حصّه هر یکی از انواع و اصناف محکوم علیه از آنچه مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تواند بود [و این حکمها از آن جمله است که تعلق بقابل دارد].

[ کلمه بیستم ] : < ۱۱ > إذا كان النّيران في دقيقة واحدة و كان سعد في جزء الطالع فإنّ السعادة في ذات اليد، وكذلك إذا كان القمر في دقيقة الاستقبال و السعد في الدرجة السابعة و يكون الأمر بضدّ هذا إذا كان النّحس في موضع السعد.

[ ترجمه ] : سهم السعادة را بروز از آفتاب تا قمر چندانک باشند از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند آنجا کی رسد موضع آن سهم بود و شب از قمر تا آفتاب بگیرند و از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند تا موضع آن سهم بود یا از آفتاب تا قمر بگیرند، و از طالع بر خلاف توالی بشمرند و متقدّمان شب همچنان شمرده اند کی

۱. سبر = اصل و نهاد چیزی.

۲. کممکن = که ممکن.

بروز؛ اما متأخران سهم الغیب اعتبار کرده‌اند و آن بروز از ماه تا آفتاب گیرند و بشب از آفتاب تا ماه، پس هرگاه کی آفتاب و ماه در یک دقیقه مجتمع باشند آن هر دو سهم در حقیقت طالع باشند و هرگاه کی آفتاب و ماه در حقیقت مقابله باشند هر دو سهم در حقیقت سابع بود و در صورت اول سعد در طالع مقارن<sup>۱</sup> سهم السعادة بود، و در صورت دوم سعد در سابع همچنان. و آن مقارنت اقتضا[ی] آن کند کی مال [مولود] وافر باشد و بسیار بافراط، چه سهم سعادت دلیل مال بسیار باشد و اگر نحس در طالع یا سابع بود ضرر آن بنقصان مال، و فقر و فاقه و وقوع خسران بسیار باشد و این حکم هم در طالع اصل و طالع تحویل و طالع سؤال باشد و [برین قیاس باید کرد هرکجا که سهم السعادة<sup>۲</sup> مقارن سعدی یا نحسی باشد در غیر طالع و سابع از متحیره یا ثوابت].

[ ۲۱ ] : مَنْ تَنَاوَلَ دَوَاءً مُسَهِّلًا وَ الْقَمَرَ مَعَ الْمُشْتَرَى قَصَرَ عَمَلُهُ وَ ضَعُفَ فِعْلُهُ.

[ ترجمه ] : قمر ینبوع قوت طبیعی باشد و چون با مشتری باشد طبیعت [او] قوی باشد، پس از مؤثری غریب بسهولت منفعل نگردد و باین سبب عمل مسهلی کی در آن وقت تناول کند ضعیف باشد [و زهره این فعل نکند چه طبع او ترقیق اخلاط و ترطیب باشد].

[ کلمه بیست و دوم ] : مَسَّ الْغُضُو بِالْحَدِيدِ<sup>۳</sup> وَ الْقَمَرُ فِي بُرْجِ ذَلِكَ الْغُضُو مَكْرُوهٌ.

[ ترجمه ] : هر عضوی منسوبست ببرجی. سر بحمل، و گردن بشور، و دو دست

۱. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «صواب آنست که مقارن نویسند و مؤکد این معنی آنست که بعد از این گفته است و آن مقارنت اقتضاء آن کند که مال وافر باشد».

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده: «یعنی مقارن سهم السعادة بود».

۳. در حاشیه همین نسخه آمده: «اگر علت این است تخصیص را بآهن وجهی نیست پس بعکس از تخصیص و جهتی...». (بقیه مطلب در حاشیه از بین رفته است).

بعجوزا و هم برین قیاس تا پای کی منسوبست بحوت. و چون قمر در برج [مخصوص] بعضوی بود رطوبات بدنیه متوجه بدان عضو باشد، پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی مؤدّی بضرر باشد [و برینقیاس سرّ بطالع منسوب است و گردن بثنائی تا آخر خانهای دوازده گانه و قمر در آنخانه که عضو باو منسوبست آهن باو رسانیدن مصلحت نباشد].

[ کلمه بیست و سوم ] : تَنَاوُلُ الدَّوَاءِ الْمُسْهِلِ وَالْقَمَرُ فِي الْعَرْبِ أَوْ السَّرَطَانِ أَوْ الْحَوْتِ وَ صَاحِبُ الطَّالِعِ مُتَّصِلٌ بِكَوْكَبٍ تَحْتَ الْأَرْضِ مَحْمُودٌ، وَإِنْ اتَّصَلَ صَاحِبُ الطَّالِعِ بِكَوْكَبٍ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ قُذِفَ الدَّوَاءُ وَلَمْ يَسْتَقِرَّ.

[ ترجمه ] : بودن قمر در برج‌هائِ ابی اقتضاء حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبات داروی مسهل را نکابتی زیادت نتواند بود و سیلان اخلاط باسانی میسر گردد [و بهتر آن بود که در حدّ زهره بود] و اتصال قمر بکوکبی دلیل [حرکت] خلط و دارو باشد بجهت آن کوکب، پس اگر کوکب تحت الارض باشد، دارو متوجه باسافل بدن شود و اسهال کند. و اگر کوکب بوسط النهار باشد یا صاحب طالع<sup>۱</sup> متصل بکوکبی بر وسط السماء باشد، دارو قصد اعالی کند و بقی<sup>۲</sup> برآید و بر جمله اتصالش بکوکب<sup>۳</sup> فوق الارض در طلب اسهال محمود نباشد اما در تناول داروی قی بر عکس بود و همچنین اتصال قمر بکواکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد و بکواکب علوی غیر محمود.

[ کلمه بیست و چهارم ] : الْمَلَابِيسُ الْجَدُّ مَكْرُوهٌ عَمَلُهَا وَ اسْتِعْمَالُهَا وَالْقَمَرُ فِي الْأَسَدِ وَ

۱. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «بطلمیوس صاحب طالع را گفته است که اگر... بکوکبی تحت الارض یا

فوق الارض ولا(دت) صاحب طالع باشد، ظاهراً سهو افتاده است اما... و اما در شر...».

۲. بقی = به قی.

۳. نسخه دانشگاه تهران: بکوکبی.

أَعْظَمُهُ إِذَا كَانَ مَنحُوساً أَوْ عَلَى مُقَابِلَةِ الشَّمْسِ.

[ترجمه]: مراد از عمل، قطع جامه<sup>۱</sup> نو است و بعضی خیاطت [و نسج] هم مکروه داشته‌اند و اولی آنست کی ابتداء خیاطت نکنند و نه ابتدا [ی] نسج و اما استمرار در عمل محتاج نباشد باختیاری و چون ثبات در جامها<sup>۱</sup> مذموم است [و استبدال<sup>۲</sup> محمود پس در ابتدای عمل و ابتدای استعمال یعنی نوپوشیدن و بآن زینت کردن] پس قمر<sup>۳</sup> < ۱۲ > در بروج ثابته نشاید و ثابت‌ترین اسد است چه بسمت رأس نزدیکست و مطالعش در بلاد شمالی بسیار و صورت اسد دال باشد بر توحش و تسلط، و بعد از اسد، عقرب ثابت‌تر باشد بسبب طول مطالعش، و درین باب مذموم‌تر چه هبوط قمرست و خانه مریخ، و بعد از آن دلو کی خانه زحل است و زحل دلیل تأنی و ثبات و کم غائله‌تر ثور باشد کی خانه زهره است و شرف قمر، و چون قمر در بروج ثابت بود و منحوس در شریب‌فزاید و دلیل نامرادی باشد در وقت استعمال آن جامه از اقتضاء [طبیعت] آن نحس و مقابله آفتاب هم ناپسندیده بود، چه اقتضا آن کند کی نامرادی از جهت ملوک و متسلطان باشد.

[کلمه بیست و پنجم]: مُشَاكَلَةُ الْقَمَرِ فِي الْمَوَالِدِ لِلْكَوَاكِبِ تَجْعَلُ الْمَوْلُودَ مُتَحَرِّكاً فِيمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ فَإِنْ اتَّفَقَ أَنْ تَكُونَ الْكَوَاكِبُ قَوِيَّةً فِي ذَاتِهَا، دَلَّتْ عَلَى تَقَدُّمِهِ فِيهَا وَإِنْ كَانَتْ ضَعِيفَةً دَلَّتْ عَلَى أَنَّ حَرَكَتَهُ أَقْوَى مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَظُهُورُ مَا تَحَرَّكَ فِيهِ يَكُونُ مِنْ تَمَكُّنِ تِلْكَ الْكَوَاكِبِ فِي الْأَوْتَادِ الظَّاهِرَةِ وَ مَا يَلِيهَا، وَ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ يَكُونُ مِنْ سَعَادَتِهَا. وَ عَلَى هَذَا فَقَسْ مَا بَقِيَ مِنَ الْقِسْمَةِ.

۱. جامها = جامه‌ها.

۲. استبدال = گرفتن چیزی از بدل چیزی.

۳. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «و ماشاء الله مصری گفته است: من لیس ثوباً والقمر فی الأسد عمله من الحسنی باشد». لازم به ذکر است که نام ماشاء الله بنابر کتاب روضة المنجمین یزدان خواست پارسی بوده است (برای توضیح بیشتر نک: مقدمه ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم اثر ابونصر قمی).

[ ترجمه ] : مشاکلت قمر با کواکب، نظر قمر بود بکواکب و امتزاجش با ایشان. و نظر، [یا] بمقارنه باشد یا بتسدیس یا بتثلیث یا بتربیع یا بمقابله یا بتناظر و آن مشاکلت در موالید اقتضا[ی] آن کند کی مولود سعی در آن معنی کند کی طبیعت آن کوکب بر آن دلالت کند. مثلاً اگر کوکب زحل باشد دلیل باشد بر آن کی مولود با صبر و ثبات و وقار و تأنّی باشد و اگر مشتری بود دلیل باشد بر آنک مولود با صلاح و سداد و دیانت و مروّت باشد و اگر مریخ بود دلیل باشد بر آنک با شجاعت و قوّت و هیبت و تسلط باشد، و اگر زهره بود دلیل باشد بر آنک با لهُو و طرب و معاشرت و لیاقت باشد، و اگر عطارد بود دلیل باشد بر آنک با کیاست و فطنت و ذکا و تمیز باشد و در حال قوّت و ضعف و ظهور و خفا و سعادت و نحوست آن کواکب نظر باید کرد چه قوّت آن کوکب دلالت کند بر آنک تقدّم مولود در مقتضا[ی] طبیعت آن کوکب بقوّت نظری زیادت از آن باشد کی بقوّت عملی و ضعف دلالت کند بر آنک تقدّم او بعملی زیادت از آن باشد کی بنظری<sup>۱</sup> و همچنین دلیل ظهور آن طبیعت از مولود تمکّن آن کوکب باشد از اوتاد یا مایلی الاوتاد [و] فوق الارض [و] خارج از شعاع و دلیل خفا[ی] آن طبیعت در مولود اصداد این باشد و دلیل انتفاع و تمتّع مولود از آن طبیعت، مسعود بودن آن کوکب باشد و دلیل آنک مولود از آن طبیعت انتفاع نیابد و او را حظّی و فایده نباشد از آن، منحوس بودن آن کوکب باشد و ترکّب<sup>۲</sup> این احوال از هشت نوع تواند بود، کی از ضرب دو در دو و در دو حاصل آید<sup>۳</sup> و این هشت نوع اینست: اول قوی ظاهر مسعود، دوّم قویّ ظاهر منحوس، سوّم قویّ خفیّ مسعود، چهارم قوی خفیّ منحوس، پنجم ضعیف ظاهر مسعود، ششم

۱. بنظری = بنگری، این واژه در ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم نیز ۲ بار (ص ۱۷۹، ۲۱۰) آمده است و چنین به نظر می‌آید که این واژه به جای «بنگری» گاه به کار می‌رفته است.

۲. ترکّب = ترکیب شدن.

۳. این عبارت در نسخه دانشگاه تهران چنین آمده است: «کی از ضرب دو در دو در دو حاصل آید».

ضعیف ظاهر منحوس، هفتم ضعیف خفی مسعود، هشتم ضعیف خفی منحوس. و احکام هریکی بحسب امتزاج مدلولات مذکور باشد.

[و سعادت و نحوست اگر بحسب سیارات نباشد بحسب مقارنات ثوابت اعتبار باید کرد و اگر قمر خالی السیر بود قوت و ضعف و زیادت نور او و نقصانش اعتبار باید کرد و بحسب آن حکم کرد].

[ کلمه بیست و ششم ]: کُسُوفُ النَّيِّرِينَ فِي أَوْتَادِ طَوَالِعِ الْمَوَالِدِ وَ تَحْوِيلَاتِ السِّنِينَ يَضُرُّ بِطَبِيعَةِ تِلْكَ الْبُرُوجِ وَالْوَقْتُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ نِسْبَةً مَا بَيْنَ جُزْءِ الطَّالِعِ وَ جُزْءِ الْكُسُوفِ إِلَى مِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ جُزْءًا كَنِسْبَةِ مَا بَيْنَ ابْتِدَاءِ الْكُسُوفِ وَ ذَلِكَ الْوَقْتِ إِلَى مَا تَوَجَّهَتْ جُمْلَةُ الْكُسُوفِ مِنْ الْمُدَّةِ وَ الْمُدَّةُ لِكُلِّ سَاعَةٍ مِنْ كُسُوفِ الشَّمْسِ سَنَةٌ وَ مِنْ كُسُوفِ الْقَمَرِ شَهْرٌ.

[ ترجمه ]: کسوف آفتاب و خسوف ماه چون در وتدی باشد از اوتاد طالع مولدی ضرر رساند آن مولود را در آنچ مدلول آن وتد باشد. مثلاً طالع در تن او و عاشر در جاه او و سابع در ازواج و شرکا [ی] او و رابع در آبا [ء و] املاک او و دیگر خانها هم برین قیاس الا آنک در اوتاد ظاهرتر باشد و در اوتاد و خانها<sup>۱</sup> تحویل هم ضرر رساند کمتر از آنک در اوتاد و خانها اصل و در بروج و در تحویل سال عالم < ۱۳ > ضرر رساند در مدلولات آن برج کی کسوف در وی باشد. مثلاً در حمل و ثور و جدی، در بهایم؛ و در جوزا و سنبله و میزان و نصف اول قوس و دلو، در نوع انسان؛ و در سرطان و حوت، در حیوانات آبی؛ و در اسد، در سباع؛ و عقرب، در هوام<sup>۲</sup>؛ و در نصف آخر قوس، در دواب؛ و در ابتدا [ی] کسوف تا آخر انجلا<sup>۳</sup> نگاه کنند تا چند ساعت و دقیقه بوذ [اگر در تمامت مدت از ابتداء تا آخر انجلا فوق الارض بود، و الا

۱. خانها = خانه‌های.

۲. هوام = حشرات و جانوران گزنده.

۳. انجلا = روشن شدن.

از آن مدت آنقدر که فوق الارض بود بگیرند] پس در آفتاب، هریک ساعت مستوی را یک سال گیرند و هریک دقیقه را شش روز و در ماه، هر یک ساعت را یک ماه گیرند و هر یک دقیقه را نیم روز چندانک برآید، زمان تأثیر کسوف باشد از ابتداء کسوف تا آخر آن مدت. و اما معظم تأثیر کسوف در زمانی خاص بود ازین مدت، و آن چنان بود کی اگر کسوف در جزو طالع کسوف بود معظم تأثیرش در اوّل زمان تأثیرش باشد و اگر در جزو سابع باشد معظم تأثیر [او] در آخر زمان تأثیر باشد و اگر کسوف در جزوی دیگر باشد میان سابع و طالع، مابین جزوی کی کسوف در وی باشد، و درجه طالع وسط کسوف باید گرفت تا نسبت آن مقدار با صد و هشتاد درجه کی میان طالع سابع و طالع باشد مانند نسبت زمانی باشد کی از اوّل کسوف بود تا وقت معظم تأثیر، با تمامت زمان تأثیر و آن چهار مقدار متناسب بود ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول استخراج باید کرد یعنی مابین اوّل کسوف و وقت معظم تأثیر تا آن وقت معلوم شود. و ظاهر سخن بطلمیوس دالّ بر آنست کی این اجزا بدرج سواگیرند و متأخران به درجه طالع میگیرند و آن چنان بود کی طالع نیّر ببلد از طالع طالع کسوف نقصان کنند آنچ برون آید بر اجزاء ساعات نیز قسمت کنند، آنچ برون آید نسبت آن با دوازده چون نسبت مابین اوّل کسوف و وقت معظم تأثیر باشد تا تمامی زمان تأثیر. و ابونصر قمی<sup>۱</sup> طالع کسوف طالع بدو کسوف میگیرد و دیگر منجمان طالع وسط کسوف گیرند و این درست ترست.

[ کلمه بیست و هفتم ] : يُسَيَّرُ الدَّلِيلُ إِذَا كَانَ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ فِي كُلِّ بَلَدٍ بِمَطَالِعِ الْفَلَكَ الْمُسْتَقِيمِ وَ إِذَا كَانَ فِي دَرَجَةِ الطَّالِعِ بِمَطَالِعِ ذَلِكَ الْبَلَدِ وَ فِيمَا بَيْنَهُمَا بِمَطَالِعِ الدَّرَجَةِ عَلَى

۱. منظور از ابونصر قمی، ابونصر حسن بن علی قمی صاحب کتاب المدخل الی علم احکام النجوم است که در ۳۶۵ هجری تألیف کرده است. این کتاب ذیل عنوان ترجمه المدخل... در سال ۱۳۷۵ در تهران چاپ شده است.

حَسَبِ مَوَاقِعِهَا وَ الْمَوْضِعَيْنِ الْمُتَقَابِلَيْنِ لَهَا عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ وَ يُسَيِّرُ السَّهَامُ قُدَمًا لِأَنَّهُ كُلَّمَا زَادَ مَسِيرُ مَبَادِيهَا تَأَخَّرَتْ.

[ ترجمه ]: هر دلیل [را] کی خواهند کی تسییر کنند دایره عظیم فرض کنند کی بآن دلیل و بدو نقطه شمال و جنوب در افق مولد یعنی دو قطب دایره اول سموت<sup>۱</sup> بگذرد [و] آن دایره را افق حادث آن دلیل خوانند یا دایره تسییر آن دلیل. و چون دایره عظیم<sup>۲</sup> توهم کنند کی بدو قطب معدّل النهار و دو قطب افق آن دلیل بگذرد یعنی دایره نصف النهار در آن افق آنچ میان قطب معدّل النهار و آن دایره باشد از جانب اقصر، عرض آن افق باشد. و آنرا عرض افق حادث خوانند و از تصوّر آن دو دایره معلوم شود کی هر دلیل کی بر افق شرقی باشد افق بلد، افق حادث آن دلیل باشد و عرض بلد، عرض افق حادث. و لا محاله تسییر او بمطالع طالع باید کرد در آن بلد. و تسییر سنّوی او چنان بود کی هر سال را یک درجه بر مطالع او افزایند آنچ حاصل آید با درج سواکنند تا موضع تسییر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل کی در عاشر یا در رابع بود و دایره نصف النهار باو بگذشته [و] دایره نصف النهار کی افقی است از آفاق خط استوا دایره افق حادث آن دلیل بود و آن افق را عرض نبود و تسییر آن دلیل بمطالع خط استوا باید کرد. و هر دلیل کی بر افق غربی باشد افق بلد، افق حادث او باشد و لکن عرض او در جنوب مساوی عرض بلدی باشد کی در شمال بود و تسییر او بمطالع آن افق باید کرد < ۱۴ > بر تقدیر آنک در جنوب بود یعنی مطالع حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود در شمال، و هم برین قیاس در هر برجی و هر دلیل کی میان دو وتد باشد اول دایره افق او، بحسب موضع [او] استخراج باید کرد و عرض افق حادث او، و جهت عرض ببايد شناخت و ببايد دانست کی هر دلیل کی در نصف صاعد بود از فلک یعنی میان عاشر و رابع [بود] در

۱. سموت = سمت‌ها.

۲. نسخه دانشگاه تهران: دایره عظیمه.

جهت شمال<sup>۱</sup>، عرض او شمالی بود و هرچ در نصف هابط بود عرض [او] جنوبی باشد، پس بمطالع آن افق، تسییر دلیل باید کرد و متأخران تحقیق این عمل بغایت کمال رسانیده‌اند. و اما متقدمان بر آن اقتصار نموده‌اند کی [تا] ساعات بعد دلیل [از] عاشر یا رابع معلوم کنند و نسبت آن با شش ساعت، چون نسبت مابین مطالع دلیل بخط استوا، و مطالع او بحسب موضع او، با مابین مطالع دلیل بخط استوا، مطالع او ببلدگیرند اگر در نصف شرقی بود، و با<sup>۲</sup> مطالع نظیر او ببلد، اگر در نصف غربی بود و بحساب اربع مقادیر متناسبه، مطالع او بحسب موضع او بیرون آرند و آن را تسییر کنند و این عمل تقریبی باشد [و] بر وجه تساهل. و آنچه متأخران می‌کنند تحقیقی باشد و برهانی و مطابق سخن بطلمیوس درین موضع. و اما تسییر سهام کی بطلمیوس گفته است از جهت پیش رانند یعنی خلاف توالی بروج و علت آن گفته است کی اگر سیر مبداء سهم زیادت شود [سهم] از موضع خود متأخر بود. مثلاً اگر طالع حمل باشد بده درجه و آفتاب در اول حوت باشد و ماه در نیمه حوت سهم السَّعادة از آفتاب [تا] بماه گیرند و از طالع بیفکنند تا در بیست و پنج درجه حمل باشد، پس آفتاب مبدأ او باشد و چون سیر آفتاب زیادت شود و ماه ثابت باشد میان ایشان کمتر از پانزده شود و سهم بر آن تقدیر از بیست و پنج درجه حمل یا کمتر آید، پس بر آن تقدیر سیر او بر خلاف توالی بوده باشد. اما این سخن علت این دعوی را نشاید، چه اگر تقدیر زیادت سیر قمر کنند کی متهاست و ثبات آفتاب سهم از بیست و پنج درج بر توالی متحرک شود و احمد بن یوسف کی شرح ثمر کرده است علت تسییر سهام بر خلاف توالی، این گفته است کی سهم کوکبی نیست بلکه بمثابت جزو بیست از فلک و چون حرکت اولی بر خلاف توالی است سهم بر خلاف توالی باید راند [و] اگر اجزای فلک بر خلاف توالی باید راند طالع و عاشر بر خلاف

۱. نسخه دانشگاه تهران: در جهة شرقی.

۲. نسخه دانشگاه تهران: یا.

توالی بایستی راند و باتفاق بر توالی میباید راند. پس معلوم شد که این تعلیل باطل است. و این سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست و هیچ کس از منجمان سهم را بر خلاف توالی تسییر نکرده است مگر وقتی کی مابین سابع و عاشر بود کی او را تسییر کنند بسابع و این بر خلاف [توالی] بود و این عمل هم بسهم خاص نیست چه اگر یکی از نیرین آنجا باشد هم بر آن وجه تسییر کنند و حق آنست کی ناقل، سخن بطلمیوس فهم نکرده است<sup>۱</sup> و نقل کرده است بر وجهی کی آنرا بهیچ وجه محملی نمی توان نهاد [والله اعلم].

[ کلمه بیست و هشتم ]: أَخْفَى مَا يَكُونُ الشَّيْءُ عِنْدَ مُجَاسَدَةِ دَلِيلِهِ الشَّمْسِ أَوْ كَيْتُونَتِهِ أَوْ تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ فِي مَوَاضِعٍ غَيْرِ مُشَاكَلَةٍ لِّيَتِيهِ أَوْ شَرَفِهِ وَأَقْوَى مَا يَكُونُ إِذَا كَانَ دَلِيلُهُ سَائِرًا مِنْ هُبُوطِهِ إِلَى شَرَفِهِ وَهُوَ فِي وَتَدٍ مُلَائِمٍ لَطَبِيعَةِ الشَّيْءِ.

[ ترجمه ]: درین کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوت بیان می کند و غایت خفا را سه دلیل نهاده است: یکی استتار دلیل تحت الشعاع کی دلیل خفا باشد و غایت آن مجاسده دلیل با آفتاب باشد، و دوم بودن دلیل باشد تحت الارض و غایت بُعدش از فوق الارض، نقطه رابع باشد و سوم بودن دلیل باشد در موضعی کی مشاکل خانه و شرف او نباشد و معنی مشاکلت درین موضع مشتبه است چه اگر مشاکلت بهمان معنی نظر باشد کی پیش ازین گفته آمد [که] هیچ موضع نبوذ از دوازده برج، کی

۱. در حاشیه نسخه لیدن به خط دیگری چنین آمده است: «معنی سخن بطلمیوس آنست که اول تسییر سهام باید کرد، پیش از تسییر کواکب چه اگر اول تسییر کواکب کنند ابعاد میزان ایشان متغیر شود و مواضع سهام تابحسب این ابعاد هم متغیر گردد و... مواضع سهام... مواضع سهام نباشند. پس اگر آن مواضع سهام اول را تسییر نکنند آن سهام ضایع ماند و شاهد را؟ معنی سخن بطلمیوس این باشد که مواضع سهام تسییر باید کرد که در اصل طالع باشد کأنه مواضع سهام را بعد از تسییر کواکب حاصل آید، پس تقریر سخن چنین باشد تسییر السهام القدمه الاولیه لا؟ التي تحدث بعد تسییر الكواکب فانها يكون يكون متأخرة عن السهام القدرة لعدم تشابه الحركات».

ناظر بیکدیگر از خانه‌های کواکب متحرّیه نباشد؛ امّا در آفتاب و ماه ممکن باشد، چه سنبله و جدی و حوت و سرطان بخانه آفتاب کی اسدست ناظر نبوند و اسد و قوس و دلو و جوزا بخانه ماه < ۱۵ > کی سرطانست ناظر نبوند و امّا در شرف تنها همچنین چهار خانه بشرف هر کوکبی ناظر نبود چنانکه ثور و سنبله و عقرب و حوت بشرف آفتاب کی حمل است ناظر نباشند و در دیگر کواکب برین قیاس. و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم در آفتاب سنبله و حوت که بخانه او ناظر بود و نه بشرف دیگر [و در ماه، جوزا و قوس، نه بخانه او ناظر بود و نه بشرف او، و دیگر] و هیچ کوکب دیگر را برجی نباشد کی نه بخانه او ناظر بود و نه بشرف او، پس معلوم شد کی بمشاکلت اینجا نظر نمی‌خواهد [و نیز بمشاکلت تشریق علویات و تغریب سفلیات از آفتاب و برعکس از ماه نمی‌خواهد و الا نگفتی «لَبَّيْتَهُ أَوْ شَرَفَهُ» بل بمشاکلت موافقت در طبیعت می‌خواهد چه اسد مشاکل حمل و قوس است در طبیعت گرمی و خشکی [و تری] و جوزا و میزان و دلو مشاکل حمل و اسد و قوس اند در گرمی و تری و مباین ایشانند در خشکی، و سرطان و عقرب و حوت مباین ایشانند بهمه وجوه، پس مباینی<sup>۱</sup> هست کلّی و مباینی<sup>۲</sup> هست از بعضی وجوه دون بعضی، و آفتاب را مثلثه مائی مباین خانه و شرف باشد مباینتی کلّی. و هفت برج دیگر مباین خانه و شرف اند مباینتی جزوی و ماه را هیچ [برج] مباین مجموع خانه و شرف نباشد مباینت کلّی؛ امّا بعضی بروج<sup>۳</sup> دیگر مباین باشند مباینت جزوی و برین قیاس [کن] در باقی کواکب [و هم چنین مشاکلت کواکب خانه‌های دوازده گانه طالع را. چنانکه بیوت افراح شمس را عاشق و مشتری را طالع و زهره را سابع و برین قیاس در باقی کواکب]، و بایذ دانست کی در موالید اگر دلایل

۱. نسخه دانشگاه تهران: مباینتی.

۲. همو: مباینتی.

۳. نسخه دانشگاه تهران و کتابخانه ملک: ده برج.

خفا حاصل بود صاحب طالع را مولود از بیشتر مردم، و در بیشتر احوال مخفی<sup>۱</sup> باشد و این در دلایل زنان پسندیده بود. و در مسایل اگر دلیل خفا در دلیل مسئله حاصل شود و دلیل مسئله تحت الشعاع و متصل بود بآفتاب یا تحت الارض [و] سایر براب، آن چیز ظاهر نشود و اگر تحت الشعاع و منصرف بود یا تحت الارض و از رابع در گذشته، بعد از اختفا ظاهر شود. و در اختیارات اگر مطلوب اختفاء سرّی باشد باید کی متصل باشد و در رابع تا آن سرّ ظاهر نشود و اگر مطلوب اختفای شخصی بود باید کی منصرف باشد و از رابع در گذشته تا بعد از اختفا امید ظهور آن شخص باشد و اما قوّت کواکب دو گونه بود یکی قوّت ذاتی کواکب یا قوّت عرضی او نه بقیاس با چیزی و آن در کتب مدخل مذکورست. و دیگر قوّت او بقیاس با مطلوبی چنانکه مثلاً کواکبی کی دلیل مطلوبی باشد [و] در تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوّت دو چیزست یکی رفتن کواکب از هبوط بشرف مانند آفتاب میان میزان و حمل و ماه میان عقرب و ثور و در کواکب دیگر هم برین قیاس بشرط آنکه راجع نباشند و دیگر بودن [او] در وتدّی ملایم طبیعت مطلوب چنانکه اگر مطلوب سعادت بدنی یا نفسانی [بود] یا درازی عمر باشد در وتد طالع بود و اگر مطلوب جاهی یا شغلی یا قربت پادشاهی باشد در وتد عاشر بود و اگر مواصلتی یا مشارکتی یا مقارفت به زنی بود در وتد سابع بود و اگر ثبات امری یا حصول ملک یا نامی نیکو [و] یا عاقبتی محمود بود در وتد رابع بود.

[ کلمه بیست و نهم ] : الزُّهْرَةُ تَكْسِبُ لِلْمَوْلُودِ فِي الْعُضْوِ الَّذِي يَكُونُ لِبُرْجِهَا التِّدَاذًا وَ الْكَوَاكِبُ تُعْطِي مَالَهَا أَنْ تُعْطِيَ مِثْلَ ذَلِكَ.

[ ترجمه ] : هر عضوی منسوبست ببرجی، سر و اعضا که بر سر باشد بحمل، و گردن

۱. نسخه دانشگاه تهران و کتابخانه ملک: مخفی.

۲. نسخه دانشگاه تهران: یکی.

بثور، و دو منکب و دو دست بجوزا، و سینه و دل بسرطان، و پشت پَاسَد، و شکم و آلات او بسنبله، و کمرگاه و میان بمیزان، و عورت و آله تناسل بعقرب، و سُرین و ران بقوس، و زانوها بجدی، و ساقها و کعبها بدلو، و قدمها بحوت. و هر کوکب دال باشد بر حالی از احوال مردم چنانک زهره بر لذت، و زحل بر سکون و تأثی، و مشتری بر جمال، و مریخ بر حدّت و سبکی، و آفتاب بر بزرگی و عظمت، و عطارد بر ذکا و انقلاب، و ماه بر سرعت و حرکت. و چون کوکبی < ۱۶ > در برجی باشد در ولادت، آن حال در آن عضو زیادت باشد از آنک در دیگر اعضا، پس اگر بر وجهی ملایم باشد آن حال در آن عضو بر وجهی محمود بود و اگر بر وجهی غیر ملایم [باشد] بر عکس. مثلاً زهره در حمل دلیل آن بود کی لذّت مولود در نظر یا تخیل یا اشمام یا ذوق یا استماع بود. و اگر در ثور بود لذّت او در گردن افزای باشد یا در معانقه. و اگر در جوزا بود در آنچ بدست و انگشت و منکب تعلق دارد. و اگر در سرطان بود در آنچ در دل و ضمیر دارد. و اگر در اسد بود در تحمّل مشاقّ و حمل اثقال و استناد و اگر در سنبله بود در اکل و شرب. و اگر در میزان بود در مصارعت و مقاومت. و اگر در عقرب بود در شهوت راندن. و اگر در قوس بود در ملامست افخاذ<sup>۱</sup>. و اگر در جدی بود در رکوب. و اگر در دلو بود در ایستادن و ایستادگی نمودن. و اگر در حوت بود در جستن و پای کوفتن. و برین قیاس در دیگر کواکب و بروج.

[کلمه سی ام]: إِذَا لَمْ يَتَّفِقْ لَكَ مُجَاسَدَةُ الْقَمَرِ لِلْكوكِبَيْنِ فَاطْلُبْ مُجَاسَدَتَهُ لِكوكِبٍ مِنَ الثَّابِتَةِ عَلَي طَبِيعَةٍ مِزَاجِهِمَا.

[ترجمه]: هرگاه کی خواهند کی حالی مرکب از دو امر [که دو کوکب بر آن دو امر دال باشد]، مانند لذتی بر وجهی جمیل کی بزهره و مشتری تعلق دارد چه زهره و

۱. افخاذ جمع فخذ به معنی ران.

مشتري بر لذت و جمال دال اند مرقمر را در اختياري کي بآن حال تعلق دارد نگاه کنيم تا بآن هر دو کوكب متصل يا با هر دو مقارن کدام وقت باشد، آنوقت اختيار کنيم. پس اگر اتفاقي چنين يافته نشود کوكبي از ثوابت کي بر مزاج آن دو کوكب باشد طلب کنيم و وقت مجاسده قمر بآن کوكب اختيار کنيم تا مطلوب حاصل آيد.

[ کلمه سی و یکم ] : الْكَوَاكِبُ الثَّابِتَةُ تُعْطَى الْعَطَايَا الْخَارِجَةَ عَنِ النِّسْبَةِ وَكَثِيرًا مَا تُخْتَمُ بِسُوءٍ.

[ ترجمه ] : چون دلايل مولودی قوی حال باشند بقوتها ذاتی و عرضی مولود را بلندترین مرتبه از مراتب اهل بیت یا ابناء جنس او برسانند. پس اگر کوكبی از کواکب ثابتة در طالع یا عاشر یا مقارن نیر نوبت یا سهم السعادة باشد مولود را از حد مراتب اهل بیت و [نسبت] ابنا [ی] جنس بگذرانند و عطاهائی دهد کي نه حد او باشد چنانک یکی را از بازاریان بحد پادشاهی یا منصبی بزرگ رساند و باشد کي عاقبت آن کس مذموم باشد و آن چنان بود کي آن کوكب بر مزاجی باشد مرکب از مزاج نحسی و سعدی. و باید که بدانند کي کواکب ثابتة سه صنف اند. اول کواکبی که از قدر بزرگ باشند و بر طبیعت سعود مطلق باشند. مانند سماک اعزل و نسر واقع. و چنين کواکب سعادت مطلق دهند. چون مجاسد دليل باشند یعنی جرم آن کوكب و دليل بر یک افق تسير<sup>۱</sup> باشند. دوم کواکبی کي از قدر بزرگ باشند یا کمتر از آن و مزاج ایشان با نحسی آمیخته بود. مانند قلب الاسد و قلب العقرب و عين الثور و منكب الفرس و چنين کواکب در مجاسده عطاء بزرگ دهند و اگر تسير بایشان برسد قطع کنند و عاقبت عطاهاء ایشان مذموم باشد و سوم کواکبی باشند کي نحس مطلق باشد. مانند سحابیات و آن کواکب هیچ سعادت ندهند و جز نحوست نکنند [و اعتبار ثوابت در طوالع قرانات و سالها هم مفید باشد]

۱. نسخه دانشگاه تهران: نسبی.

[ کلمه سی و دوم ]: الْعَمَلُ فِي تَقْلُدِ الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَلِكِ عَلَى مُشَاكَلَةِ مَوْلِدِهِ لِهَيْئَةِ الْفَلَكَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي قَامَ فِيهِ ذَلِكَ الْمَلِكُ.

[ ترجمه ] : چون طالع‌ها مبدأ ملت‌ها و دولتها و جلوس پادشاهان پادشاهی معلوم باشد، هر کس کی از ابناء آن ملت و دولت یا از اهل بیت پادشاه بود و طالع او مشاكل آن طالع باشد او را در آن ملت و دولت یا در پادشاهی آن پادشاه حظّی هرچه تمامتر حاصل شود و اعتبار این مشاکلت از اعتبار دلایل ریاست و تفوق قوی‌ترست و < ۱۷ > احمد بن یوسف کی شرح این کتاب کرده است آورده است کی خمارویه بن احمد را کی حاکم اعمال مصر بود پسری آمد هارون نام بر طالعی کی منجمان گفتند [که] در آن طالع دلیل ریاست و مهتری نیست. یکی از منجمان کی نامش صالح بن الولید التّمیمی بود آن طالع بدید و بدانست کی [آن] طالع پسر خمارویه است. حکم کرد کی بجای پدرش. علّت آن حکم ازو پرسیدند، گفت طالع [او] چنان روان نبوذ کی حکم پدرش. علّت آن حکم ازو پرسیدند، گفت طالع [او] عقرب است و شمس در سنبله و طالع جدّ او احمد بن طولون همین بود و بعد از وفات صالح حکم او راست شد و هارون نه سال و چند ماه حاکم مصر بود؛ اما نه چون جدّ خود و این حکم را شواهد بسیار یافته شود.

[ کلمه سی و سوم ]: إِذَا انْتَهَى تَسْيِيرُ دَلِيلِ دَوْلَةٍ إِلَى كَوْكَبٍ يَوْجِبُ قَطْعاً مَوْتَ مَلِكِهَا أَوْ رَئِيسٍ فِيهَا فَكُلُّ كَوْكَبٍ يَكُونُ فِي بُرُوجِ الْإِنْتِهَاءِ لِتَحْوِيلِ سَنَةِ مِنْ سِنِي الدَّوْلَةِ فَهُوَ يَدُلُّ عَلَى مَوْتٍ عَظِيمٍ مِنْهَا فِي تِلْكَ السَّنَةِ عَلَى طَبِيعَةِ ذَلِكَ الْكَوْكَبِ.

[ ترجمه ] : طالع دولتها و دلیل‌ها آن دولت را از ابتداء وقت طالع تسیر کنند بمطالع افق، هر درجه [را] سالی بدرج سوا بانتهای برانند هر برجی را سالی، پس اگر تسیر بکوکبی قاطع رسد ملکی یا رئیسی بزرگ را از اهل آن دولت قطع افتد در آن وقت و

اگر کوکبی غیر مشاکل دلیل دولت باشد و انتها باورسد بزرگی از اهل آن دولت را نکبتی رسد یا قطعی باشد و آنکس بر طبیعت آن کوکب باشد. مثلاً اگر زحل باشد پیری یا مردی با غور<sup>۱</sup> تمام و اگر مشتری باشد قاضی یا صاحب منصبی بزرگ و اگر مریخ باشد امیری از امرا [ء] لشکر و اگر آفتاب باشد بزرگی از خاندان ملک و اگر زهره باشد زنی بزرگ از آن بزرگان و اگر عطارد باشد دبیری بزرگ و اگر قمر باشد ولی عهدی یا صاحبی بزرگ. پس اگر کوکب مُشرق [بود] یا صاعد بود آن شخص جوانی بود. و اگر مُغرب یا هابط بود پیری باشد، و ثبات آن کوکب در وتد<sup>۲</sup> دلیل محل آن مرد باشد و قوتهاء او در شرف، و حظ دلیل بزرگی او و سعادت او [و] دلیل مال و سیارش<sup>۳</sup> برین قیاس.

[ کلمه سی و چهارم ] : اتَّفَاقُ الشَّخْصَيْنِ عَلَى شَيْءٍ مَا يُؤْخَذُ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْءِ فِي مَوْلَدَيْهِمَا فَإِنْ كَانَ عَلَى مُشَاكَلَةٍ مَحْمُودَةٍ كَانَ بَيْنَهُمَا اتَّفَاقٌ فِيهِ، وَ أَقْوَاهُمَا مَوْضِعاً يَقُومُ مَقَامُ الْفَاعِلِ وَالرَّئِيسِ وَ أَضَعُفُهُمَا يَقُومُ مَقَامُ الْمُتَّفَعِلِ وَالْمَرْوُوسِ.

[ ترجمه ] : چون خواهند کی بدانند حال موافقت و مخالفت [میان] دو شخص در صنعتی یا در شغلی یا امری دیگر، دلیل آن صنعت یا آن امر در هر دو طالع بطلند. [مثلاً در زراعت، زحل هر دو، و در وزارت و قضا، مشتری هر دو، در لشکرکشی، مریخ هر دو، در سلطنت، شمس هر دو، برین قیاس]. اگر میان ایشان مشاکلتی محمود باشد مانند نظر مودّت و قبول دلیل بر اتفاق هر دو شخص بود در آن کار و اقوی از آن دو دلیل دلالت کند بر آنک صاحبش رئیس و حاکم باشد بر دیگر یک، و اگر میان ایشان مشاکلتی مذموم باشد دلیل معادات و مخالفت آن شخص

۱. نسخه دانشگاه تهران: تهوری.

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده: «یعنی تمکن او در وتد».

۳. و سیارش = سیارش، نسخه دانشگاه تهران: «و بسیار است».

بوذ<sup>۱</sup> و اگر هیچ مشاکلت نبوذ نه موافقت باشد میان هر دو نه مخالفت.

[ کلمه سی و پنجم ]: الْمَحَبَّةُ وَالْبُغْضُ تُوْخِذَانِ مِنْ تَبْدِيلِ مَوَاضِعِ النَّيِّرِينَ فِي مَوْلَدَيْهِمَا وَ مُشَاكَلَةُ طَوَالِعِهِمَا تَدُلُّ عَلَى الْمَوَدَّةِ وَالْمَخَالَفَةِ، وَ الْبُرُوجُ الْمَطِيعَةُ أَشَدُّ مَحَبَّةً.

[ ترجمه ]: مراد آنست کی چون موضع شمس یکی، بموضع قمر دیگری، ناظر باشد بمودت، دلیل دوستی باشد میان هر دو و اگر ناظر باشد بنظر عداوت دلیل دشمنی باشد. و هم چنین اگر طالع هر دو بیکدیگر ناظر باشند بنظر دوستی یا دشمنی و هر [یک] از این دو برج کی مستعلی باشد بر دیگری آن دیگر برج مطیع باشد و صاحبش را محبت زیادت بوذ از آنک صاحبش<sup>۲</sup> مستعلی باشد و استعلا چنان بوذ کی چون برجی طالع بوذ بروج فوق الارض برو مستعلی باشند [و گفته اند که] بروج مطیع برجهاء بوذ که بر صورت مردم<sup>۳</sup> [باشد] یا حمل و ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و اسد و عقرب و حوت. [و نیز گفته اند معوجة الطلوع مطیع مستقیمه الطلوع بود] و چون میان نیترین و طالعها این مشاکلت و مخالفت نبوذ میان آن دو شخص < ۱۸ > نه دوستی بوذ و نه دشمنی. [ابوالعباس گفته است شمس در موضع قمر و قمر در موضع شمس و نظر آن دو موضع بیکدیگر بتربیع دوستی ایشان مشوب بود بمجاسده].

[ کلمه سی و ششم ]: الْمُسْتَوَلِي عَلَى مَكَانِ الْإِجْتِمَاعِ فِي مَثَلِ دَرَجَةٍ وَ تَدٍ مِنْ أَوْتَادِ كُلِّ مَوْلِدٍ وَ كُلِّ كَائِنٍ فِي ذَلِكَ الْإِجْتِمَاعِ مِنَ الْأَشْخَاصِ الْإِنْسَانِيَّةِ وَ كَذَلِكَ الْإِسْتِقْبَالُ.

[ ترجمه ]: اصل نمودار بطلمیوس کی بآن طالع مولد تخمینی معدل کنند ازین کلمه است و آن چنان بوذ کی مستولی بر جزو اجتماعی یا استقبالی کی بر ولادت متقدم

۱. در نسخه لیدن با خط دیگری در دنباله مطلب در حاشیه آمده: «از این جهت».

۲. نسخه لیدن: صاحب.

۳. بروجی که صورت آدمی دارند عبارتند از: جوزا، سنبله، قوس و دلو (مصحح).

بود معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی درجه و تدی کنند کی بآن درجات نزدیکتر بود از اوتاد طالع تخمینی آن مولد، و اگر مستولی مطلق مطابق نیفتد، شریک مستولی، و آن کوکبی [بود] کی حظّ او از حظ مستولی کمتر بود در آن جزو، بجای مستولی بکار دارند و عمل این نمودار مشهورست [میان اهل این صنعت و بعضی درجات مصحّحه مستولیات بجای درجات طولی ایشان بکار دارند].

[ کلمه سی و هفتم ]: إِذَا انْتَهَى كَوْكَبٌ فِي رُبْعٍ مِنْ أَرْبَاعِ السَّنَةِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْ فَلَكِ الْبُرُوجِ الَّذِي حَلَّتْ فِيهِ الشَّمْسُ تَحَرَّكَ الْهَوَاءُ فِي كَيْفِيَّتِهَا وَكَانَ الْكَوْكَبُ مُوَافِقًا لَتِلْكَ الْكَيْفِيَّةِ قَوِيَّتٌ فِي ذَلِكَ الرَّبْعِ وَ عَلَى هَذَا فِي كُلِّ فَصْلِ.

[ ترجمه ]: یعنی چون کوکبی گرم مزاج در تابستان گرم‌تر از معهود باشد [مانند مریخ در اسد در تابستان] و اگر در زمستان رسد سرما کمتر از معهود باشد و برین قیاس در هر فصلی از باقی فصول [مانند زحل در جدی در زمستان در شدّت سرما، و برینقیاس در دیگر کواکب].

[ کلمه سی و هشتم ]: تُسْتَخْدَمُ الْكَوَاكِبُ الْبَيَابَانِيَّةُ فِي بِنَاءِ الْمُدُنِ وَ الْمُتَحَيَّرَةُ فِي بِنَاءِ الدُّوَرِ وَ كُلُّ مَدِينَةٍ تُبْنَى وَ الْمَرِيخُ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ أَوْ كَوْكَبٌ مِنَ الْبَيَابَانِيَّةِ عَلَى طَبْعِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَ مَبْنِيَةِ الْمُسْلَطِينَ عَلَيْهَا بِالسَّيْفِ.

[ ترجمه ]: کواکب ثابته را بیابانی خوانند کی مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه و بهمه مواضع فرود آمده باشند. و چون کواکب را کی بر مزاج سعود باشند در اوتاد طالع [بنای] شهرها افکنند ثبات و بقاء آن شهرها در بسیار سالها بر حال پسندیده [باشند] و عدم تغییر از آن حال حاصل شود از جهت سعادت مزاجها و بطوء<sup>۱</sup>

۱. بطوء = درنگی و کندی و آهستگی.

حرکات. و در بنا [ء] سراها کی آن را ثبات و بقا ممکن نباشد، کواکب متحریره کی بطبع سعد باشند بکار دارند. و چون وسط السماء خانه سلطانت اگر مریخ یا کوکبی از ثوابت بر مزاج او در وسط السماء افتد متسلطان را در آن شهر عاقبت قتل باشد و هم چنانک عاشر خانه ملوک باشد طالع خانه رعایا باشد و سابع خانه مخالفان و رابع خانه عمارت و عواقب آن بقاع [و حال] دیگر کواکب بر مریخ قیاس باید کرد.

[ کلمه سی و نهم ]: يَكَادُ أَنْ يَكُونَ مَنْ طَالِعُهُ السُّنْبِلَةُ أَوْ الْحَوْتُ أَقْوَى الْأَسْبَابِ فِي سُلْطَانِهِ وَ مَنْ طَالِعُهُ الْحَمَلُ وَ الْمِيزَانُ أَقْوَى الْأَسْبَابِ فِي مَوْتِهِ وَ مَنْ طَالِعُهُ الْعَقْرَبُ أَوْ الثَّوْرُ أَقْوَى الْأَسْبَابِ فِي مَرَضِهِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسَّ سَائِرَ الطَّوَالِعِ.

[ ترجمه ]: چون صاحب هر خانه<sup>۱</sup> دلیل باشد بر سبب مقتضی مدلول آن خانه [و دلیل] و صاحب طالع دلیل آن شخص باشد کی طالع او است، پس چون صاحب طالع صاحب عاشر بود هم آن شخص باشد کی سبب جاه خود باشد؛ و اگر صاحب ثامن بود هم او سبب مرگ خود شود؛ و اگر صاحب سادس بود هم او سبب بیماریهای خود شود؛ و اگر صاحب رابع بود هم او هلاک<sup>۲</sup> خود کسب کند و عواقب او بسعی او اتفاق افتد و اگر صاحب ثانی بود هم او کسب مال خود و نشمیر<sup>۳</sup>؟ آن کند و اگر صاحب ثانی عشر بود هم او سبب تحصیل عداوتها [ی] مردم شود با خود. و این حکمها آنکه واجب شود کی اسباب دیگر با این [سبب] منضم شود و ازین جهت حکم جزم نکرده است لفظ «یکاد» آورده است یعنی نزدیک باشد و این لفظ مقتضی ترجیح بیش نبوذ.

[ کلمه چهلم ]: إِذَا كَانَ عُطَارِدُ فِي بُرْجِي زُحَلٍ وَ هُوَ قَوِيٌّ فِي ذَاتِهِ أُعْطِيَ الْمَوْلُودَ جَوْدَةَ الْفِكْرِ

۱. خانه = خانه‌ای.

۲. نسخه کتابخانه ملی ملک: املاک.

۳. نسخه دانشگاه تهران: تمیزان؛ بادلیان: تشمیر.

فی الأصولِ وَ إِنْ كَانَ فِي بُرْجِي المَرِيخِ أَعْطَاهُ جَوْدَةَ البِلَادَةِ وَ السَّفَهَ وَ أَقْوَى المَوْضِعَيْنِ الحَمَلُ.  
 [ ترجمه ] : عطارد دلیل فهم و سرعت رؤیت و نطق است و زحل دلیل تعمق در معانی و رسیدن بغور افکار و تأنی در کارها. پس چون عطارد قوی باشد بقوتها ذاتی و در خانه زحل باشد، از طبع زحل استفادت تعمق کند، پس فکرها بصواب کند در اصول و حقایق امور و چون مریخ دلیل طیش<sup>۱</sup> و حدّت است اگر در خانه مریخ باشد بیهوده<sup>۲</sup> گوی و سفیه طبع باشد و چون از خانها مریخ، حمل منقلب است این اثر در وی ظاهرتر باشد و عقرب بموجب ثبات، حدّت و سبکی راکم<sup>۳</sup> کند، پس آن اثر زود ظاهر نشود و اگر در خانها مشتری باشد فصاحت و وعظ خلق و تذکیر فایده دهد و اگر در خانها زهره باشد هزل [و هجون<sup>۴</sup>] و مضاحک فایده دهد. و اگر در خانه آفتاب باشد سخنها او از سر تکبر و بزرگ منشی بود. و اگر در خانه ماه باشد قلت فکر و تعجیل نمودن در سخن فائده دهد [و از ممازجت با کواکب حالهای مرکب از مقتضیات طبایع ایشان اقتضا کند].

[ کلمه چهل و یکم ] : سوءِ حالِ الحَادِي عَشَرَ وَ صَاحِبِهِ فِي قِيَامِ مَلِكٍ دَلِيلٌ عَلَى مَا يُلْحَقُ وَ زُرَّاءُهُ وَ مَوَالِيدُهُ وَ أَمْوَالُهُ مِنَ السَّوِّءِ، وَ عَلَى هَذَا يَكُونُ سُوءُ حَالِ الثَّانِي وَ صَاحِبِهِ دَلِيلًا عَلَى إِكْتِسَابِ الرِّعْيَةِ مَعَهُ.

[ ترجمه ] : عاشر طالع جلوس پادشاه دلیل [جاه] او باشد و حادی عشر کی ثانی عشر است دلیل وزرا و اعوان [او] و خزاین او و طالع دلیل رعیت باشد و ثانی دلیل اعوان و اموال ایشان. پس بذحالی حادی عشر و صاحبش دلیل بذی حال وزرا و فساد اموال [پادشاه] باشد و بدی حال ثانی دلیل فساد احوال رعایا و سوء تدبیر

۱. طیش = سبک سری و سبک مغزی، تند مزاجی و غضب.

۲. نسخه دانشگاه تهران: بیهوده.

۳. نسخه لیدن: باکم؟

۴. هجون ظاهراً همان کلمه هُجِن جمع هجین است به معنی سخن معیوب.

مدبران امور ایشان باشد [در آن دولت].

[کلمه چهل و دوم]: إِذَا تَوَلَّتِ النُّحُوسُ طَالَعَ مَوْلِدُ فَإِنَّ ضَاحِيَهُ يَلْتَنُّ بِالْأَشْيَاءِ الْمُتَنَفِّرَةِ وَرُبَّمَا اسْتَطَابَ الْأَرَائِيحَ الْكَرِيهَةَ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يُشَاكِلُ هَذَا.

[ترجمه]: چون نحوس غیر ملایم طبایع اکثر اهل نوع اند پس اگر بر طالع کسی والی شوند و هیچ سعد را در آن موضع حظی نباشد و ناظر نباشد لامحاله طبع صاحب طالع مخالف طبایع اکثر اهل نوع باشد. پس لذت از چیزهای یابذ کی مُنْفِر<sup>۱</sup> دیگران باشد. مانند غذاها، ناخوش و بویهای مکروه و جامه‌ها و وسخ<sup>۲</sup> و معاشرت با مردم کریه‌لقا کی جامه‌ها خَلَق<sup>۳</sup> دارند دوستتر دارد و از آنک موجب لذت دیگران باشد نفرت گیرد [پس اگر نحس زحل باشد التذاذ او بچیزهای سرد و سیاه و گران و حقیر و باریک و ناخوش بطعم و بوی باشد. و اگر مریخ باشد بچیزهای گرم و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات موذی و اشقر و تند و تیز باشد و برین قیاس].

[کلمه چهل و سوم]: إِحْذَرُ نَحْوَسَةَ الثَّامِنِ وَ ضَاحِيَهُ لِلْخَارِجِ وَ الثَّانِي وَ ضَاحِيَهُ لِلدَّخْلِ.

[ترجمه]: بخارج، مسافر می‌خواهد و بداخل کسی که دخول بلد یا مسکن کند و چون سابع، مسافر را دلیل مقصد بود و ثامن ثانی اوست دلیل مایحتاج و فواید او باشد در سفر، و طالع دلیل داخل بلدست. و ثانی دلیل مال و غذا و فواید او باشد در مسکن. پس باین سبب از نحوست این دو خانه، در اختیار سفر و دخول بلد حذر می‌فرماید. [و ابوالعباس گفته است سابع و ثامن در اختیار سفر معتبر نیست و از نحوست ثامن احتراز از آن جهت فرموده است که ثانی بمقابله او منحوس گردد و نه چنانست که او تصور کرده است].

۱. مُنْفِر = رمانده، آنکه می‌رماند و می‌گریزند.

۲. وسخ = چرک، شوخ.

۳. خَلَق = کهنه، پاره و از بین رفته.

[ کلمه چهل و چهارم ] : إِذَا كَانَتِ الْعِلَّةُ وَالْقَمَرُ فِي الْبُرْجِ كَانَ فِيهِ نَحْسٌ فِي الْوَلَدِ أَوْ فِي تَرْبِيَعِهِ أَوْ مِقَابَلَتِهِ فَإِنَّهَا صَعْبَةٌ وَأَشَدُّهُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ النَّحْسُ فِيهِ أَوْ فِي مَشَاكَلِهِ لَهُ مَذْمُومَةٌ مِنَ الْمِقَابَلَةِ أَوْ التَّرْبِيعِ وَإِذَا كَانَ فِي مَوْضِعِ سَعْدٍ وَهِيَ سَهْلَةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَزَاجُ الْعِلَّةِ مُلَائِمًا لِطَبِيعَةِ السَّعْدِ. هَذَا بَعْدَ أَنْ يُنْظَرَ فِي مِقْدَارِ الْعِلَّةِ كَمَا قَدَّمْنَا وَصَفَهُ.

[ ترجمه ] : در مبدا بیماری نگاه کنند تا موضع قمر کجا باشد، اگر در موضع نحسی بود از آنج در طالع اصل بوده است یا در تربیع یا در مقابله او آن بیماری سخت بود. و تباه تر از آن، چنان بود که همان نحس در مبدا بیماری، هم، آنجا باشد یا بر تربیع یا مقابله آن موضع باشد یا قمر باو منحوس باشد [خاصه<sup>۱</sup> اگر برج آن عضو باشد که علت در او باشد و نیز اگر طبیعت<sup>۲</sup> نحس و برج ملایم آن علت باشد یا در سادس یا در ثامن باشد] و اگر در موضع سعدی باشد یا سعد ناظر بود بموضع او بیماری سهل باشد و سهل تر آنک همان سعد هم آنجا باشد یا ناظر بدانجا در وقت بیماری، خاصه نظر مودت [و آنکه سعد قوی حال بود] مگر [که] علت از آن جنس بود که آن سعد اقتضا کند و آن در مشتری [مانند ذبحه و خناق و امراض دل و آنچه از غلبه باد و خون باشد و در] زهره [مانند امراض جگر و معده و اسهال بلغم و خون و امراضی که از کثرت رطوبت و فساد آن باشد] و باید که اول مقدار علت بشناسی چه اگر رنجی باشد که آنرا خطری نباشد مانند زکام یا حمی یوم<sup>۳</sup> اعنی حکم نکنی بسختی بیماری، و اگر چه از دلیل یافته باشی. و اگر رنجی باشد که در آن خطری عظیم باشد مانند تب دق و سل و زبول مشایخ، حکم نکنی بسهولت مطلق، و اگر چه آن دلیل یافته شود و این از آنجمله است که در علم نجوم «منک و منها» شرح

۱. نسخه دانشگاه تهران: خواصه.

۲. همو: تبعیت.

۳. حمی یوم = تب یکروزه.

داده آمد.

[ کلمه چهل و پنجم ] : الإِجْتِمَاعُ عَلَى الْأَشْيَاءِ الْمُسْتَعْمَلَةِ عَلَى الْمَجْرَى الطَّبِيعِيِّ فِي الْمِلَّةِ يُفْسِدُهَا النَّحُوسُ وَ الَّتِي عَلَى غَيْرِ الْمَجْرَى الطَّبِيعِيِّ يُفْسِدُهَا السُّعُودُ.

[ ترجمه : اجتماع اشخاص نوع انسان اگر در وجهی باشد ] اجماع عزم است یعنی شروع در کارها کی در طبیعت رخصت باشد و در شریعت و رسم جایز مانند تزویج نظر نحوس در مبدأ آن کار مفسد باشد و چنانکه باید میسر نشود و نظر سعود معاون باشد و اما آنچه بحسب طبیعت رخصت باشد و بحسب شریعت و رسم غیر جایز مانند زنا، یا در طبیعت هم رخصت نباشد مانند سحر و لواطت، نظر سعود در وی مفسد باشد و نظر نحوس شاید کی معاون باشد و علت آنست کی سعود اقتضاء اموری کنند کی ملایم طبایع جمهور و مصالح ایشان باشد و نحوس بخلاف آن.

[ کلمه چهل و ششم ] : إِذَا كَانَ طَالِعُ الْعَلِيلِ عَلَى ضِدِّ نَصْبَةِ مَوْلِدِهِ وَ لَمْ تَكُنْ السَّنَةُ انْتَهَتْ إِلَى تِلْكَ النَّصْبَةِ، فَهُوَ رَدِيٌّ جَدًّا.

[ ترجمه ] : بطالع علیل طالع مبدأ علت می خواهد و بضد نصبت<sup>۱</sup> آنک طالع [تحويل سال و انتهاء طالع] علت سابع یا رابع یا ثامن طالع اصل باشد و ادله مخالف آن ادله در سعادت و نحوست و وضع چه هرگاه کی چنین بود و طالع تحويل سال و انتهاء طالع او موافق نصبت طالع علت نباشد<sup>۲</sup>، دلیل نیک تباه باشد. اما اگر در طالع تحويل یا انتها ضد اصل باشد و طالع مبدأ علت همچنان [موافق اصل و مسعود] ضرر بدان حد نباشد.

۱. نصبت = شاخص، در نسخه بادلیان به جای نصبت «قضیه» آمده است.

۲. عبارت «طالع او موافق نصبت طالع علت نباشد» در نسخه های دانشگاه تهران، بادلیان و کتابخانه ملی ملک چنین است: «طالع او موافق و مشاکل طالع اصلی نباشد».

[ کلمه چهل و هفتم ]: كُلُّ مَوْلُودٍ لَا يَكُونُ طَالِعُهُ وَادَّلَتْهُ فِي بُرُوجِ ذَوَاتِ صُورٍ إِنْسِيَّةٍ فَصَاحِبُهُ مُنْقَبِضٌ مِنَ النَّاسِ.

[ ترجمه ]: چون طالع [و] موضع و صاحب طالع و هیلاج بروجی باشند کی بر صورت مردم باشد مانند سنبله و نیمه اول قوس و مثلثه هوای<sup>۱</sup> آن شخص با مردمان مستأنس باشد و اگر هیچ کدام نباشد صاحبش مستوحش بود و از مردم منقبض، پس اگر بر جهاء باشند بر صورت بهایم با انقباض متذلل باشند و اگر بر صورت سباع باشند متکبر و متسلط باشد و اگر بر صورت حیوانات آب<sup>۲</sup> باشد از مردم [در] نفور و گریزان باشد.

[ کلمه چهل و هشتم ]: أَكْظَمُ السَّعَادَاتِ فِي الْمَوَالِدِ مِنَ الْكَوَاكِبِ الثَّابِتَةِ وَمِنْ أَوْتَادِ الْقِرَانِ وَالدَّسْتَوْرِيَّةِ وَ مَكَانُ سَهْمِ الدَّوْلَةِ فِي الطَّالِعِ.

[ ترجمه ]: چون کواکب ثابته کی بر مزاج سعود باشند بجرم یعنی هر دو بر یک افق تسیر باشند در نفس طالع یا عاشر یا مقارن صاحب طالع یا هیلاج باشند و طالع و تدی باشد از اوتاد دولت یا طالع قران اصغر یا اوسط متقدم و [یا] دستوری<sup>۳</sup> باشد و آن بودن کواکب علوی در تشریق آفتاب و کواکب سفلی در تغریب آفتاب و در ماه بعکس و سهم سعادت کی در طالع [دولت افتاده باشد در طالع] مولد باشد سعادت بزرگ اقتضا کند. [و این کلمه در نسخه احمد بن یوسف کلمه سی و هشتم است و تا اینجا عدد کلمات متفاوت است].

[ کلمه چهل و نهم ]: إِذَا وَقَعَ فِي مَوْلِدٍ نَحْسٌ مَكَانَ سَعْدٍ فِي مَوْلِدٍ آخَرَ، دَلٌّ عَلَى أَنَّ مَكْرُوهًا يَلْحَقُ مَنْ فِي مَوْلِدِهِ السَّعْدُ مِمَّنْ فِي مَوْلِدِهِ النَّحْسُ، وَ سِنْخُ الْمَكْرُوهِ مِنْ طَبِيعَةِ الْكَوْكَبِ وَ مَا يَقَعُ

۱. هوای = هوایی.

۲. نسخه دانشگاه تهران: آبی.

۳. نسخه لیدن: دستوری.

فیه علی حَسَبِ طَبِيعَةِ الْأَمَكْنَةِ و علی هذا یَطْرَدُ كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْقِسْمَةِ.

[ ترجمه ] : این حکم را چهار قسم باشد. نحس در مکان نحس، و نحس در مکان سعد، و سعد در مکان نحس، و سعد در مکان سعد. و در قسم اول هر دو شخص یکدیگر را مضرت رسانند، و در قسم دوم و سوم صاحب نحس بصاحب سعد مضرت رساند < ۲۱ > و صاحب سعد باو منفعت، و در قسم چهارم هر دو یکدیگر منفعت رسانند و منفعت و مضرت بحسب طبیعت سعد و نحس باشد چه مشتری جاه و حشمت و مال دهد، و زهره لذت و الفت و مودت و انس، و زحل کبر و حیل و خدیعت و شکاست<sup>۱</sup> و مریخ ضرب و قتل و صلب و تسلط. و طبیعت مکان چنان بود کی در طالع بنفس رسد و در ثالته، بمال و در عاشر بجاه و برین قیاس.

[ کلمه پنجاهم ] : اذا كَانَ عَاشِرُ طَالِعِ الصَّاحِبِ هُوَ طَالِعُ الْمَصْحُوبِ و شَاكَلَ الْمُتَبَتِّرُ عَلَى أَحَدِهِمَا الْمُتَبَتِّرُ عَلَى آخَرٍ مُشَاكَلَةً مُوَدَّةٍ دَامَتْ أَقَامَتُهُ مَعَهُ، وَكَذَلِكَ طَالِعُ الْمَمْلُوكِ إِذَا كَانَ سَادِسَ طَالِعِ مَالِكِهِ وَ طَالِعُ الزَّوْجَةِ إِذَا كَانَ سَابِعَ طَالِعِ زَوْجِهَا وَ حُفِظَتِ الشَّرَائِطُ الْمُتَقَدِّمَةُ مِنَ الْمَشَاكِلَةِ الْمَحْمُودَةِ فِي دَلَالَتِهَا دَامَتْ أَيَّامُهُمَا وَ اسْتَقَامَتِ أُمُورُهُمَا وَ قَلَّ الْخِلَافُ بَيْنَهُمَا.

[ ترجمه ] : درین مثالها باشد کی منفعت<sup>۲</sup> از یک جانب باشد چنانک در مثال اول و دوم کی در هر دو صاحب طالع را از صاحب عاشر و سادس منفعت بود چنانک در مثال سوم هر دو را از یکدیگر نفع بود چه همچنانک سابع خانه زوجه صاحب طالع است طالع خانه زوج صاحب سابع بود و شرط آنست کی میان مستولی بر یک خانه و مستولی بر دیگر خانه نظر دوستی باشد و قبول از یکدیگر و هر دو نیکو حال و مسعود باشند کی هرگاه کی چنین باشد میان ایشان سالهاء دراز آمیزش و موافقت

۱. شکاست = بدخویی.

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده است: «و باشد که منفعت از هر دو جانب باشد».

باشد و مخالفت کم اتفاق افتد [و اگر یکی سعد بود و دیگری نحس و نظر قبول صاحب سعد را سیرت نیک بود و صاحب نحس را سیرت نه نیک بود و اما موافقت حاصل بود].

[ کلمه پنجاه و یکم ] : اذا كان طالعُ صاحبِ عاشرٍ طالعُ المصاحبِ أو كان طالعُ تابعٍ هو عاشر طالعٍ متبوعٍ أو كان صاحبُ طالعِ الصَّاحِبِ هو صاحبُ عاشرِ طالعِ مَصْحُوبٍ فَإِنَّ التَّابِعَ يَتَأَمَّرُ عَلَى صَاحِبِهِ وَكَذَلِكَ إِذَا كَانَ صَاحِبُ السَّادِسِ لِمَوْلُودٍ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ يَقْبَلُ التَّدْبِيرَ مِنْ صَاحِبِ الطَّالِعِ كَانَ حَسَنَ الْمَسْلَكَةِ لِعِلْمَانِهِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسْ مَا جَرَى هَذَا الْمَجْرَى.

[ ترجمه ] : یعنی چون طالع متابع عاشر، طالع آنکس بود کی متابع تبع او باشد [و یا صاحب طالع متابع صاحب عاشر آنکس بود] آن متابع بر مقدم خویش حکم کند و همچنین چون صاحب ششم کی خانه عبید و خدم است در عاشر طالع کسی افتد دلیل آن باشد کی او غلامان خود را نیکو و بزرگ دارد و برین قیاس، اگر صاحب سوم در عاشر طالع کسی بود برادران او برو بزرگی کنند و همچنین در صاحب پنجم و عاشر قویتر [ین] اوتاد است و موضع رفعت و سلطنت [است] بآن سبب این حکم برین وجه بعاشر خاص است و در دیگر خانها هم برین قیاس توان کرد [و آن سعادت و نحوس دلیل حسن معاشرت و سوء آن معلوم گردد].

[ کلمه پنجاه و دوم ] : وَ لَا تَغْفُلْ أَمْرَ الْمَائَةِ وَ الْعَشْرِينَ قِرَانًا الَّتِي تَكُونُ لِلْكَوَاكِبِ الْمُتَحِيرَةِ وَ النَّيِّرِينَ فَإِنَّ مِنْهَا عِلْمَ أَكْثَرِ مَا يَقَعُ فِي عَالَمِ الْكَوْنِ وَ الْفَسَادِ.

[ ترجمه ] : قرانها کی میان کواکب سیاره افتد صد و بیست باشد. از آن جمله بیست و یک ثنائی و بیست و یک خماسی و سی و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی و هفت سداسی و یک سباعی. اما ثنائی جهت آنک زحل را با هریکی از شش کوکب باقی شش قران باشد و مشتری [را] با هر یکی از پنج کوکب کی شیب او بود پنج قران باشد و مریخ [را] با [هریک از] چهار کوکب، و شمس [را] با سه کوکب و زهره [را] با

دو کوکب و عطارد [را] با یک کوکب و مجموع بیست و یک قران باشد. و اما در خماسی بسبب آنک چون دو دو بیست و یک‌اند، اگر هر یکی را از این ثنائیات اسقاط کنند پنج باقی هم بیست و یک نوع تواند بود. و اما ثلاثی سی و پنج بود چه زحل و مشتری با پنج و زحل و مریخ با چهار و زحل و شمس با سه و زحل با زهره با دو و زحل و عطارد با یکی ممکن بود و مجموع پانزده بود و درین پانزده زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم مشتری با مریخ در چهار و با شمس در سه <۲۲> و با زهره در دو و با عطارد در یکی و مجموع ده بود و چون مشتری را هم اسقاط کنیم مریخ با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی و مجموع [شش باشد و چون مریخ را اسقاط کنیم و شمس با زهره در دو و با عطارد در یکی و مجموع] سه بود و زهره با دو کوکب کی [در] تحت او اند یکی<sup>۱</sup>، پس مجموع ثلاثیات پانزده و ده و شش و سه و یکی باشد و آن سی و پنج بود. و چون هر یکی از این سه کوکب کی در ثلاثی واقع اند از مجموع هفت کوکب اسقاط کنیم چهار بماند، پس رباعیات هم سی و پنج بود و اما سداسی بحذف یک یک ممکن بود و آن هفت بود و سباعی یکی بیش نتواند بود و مجموع کی ضعف<sup>۲</sup> بیست و یک و ضعف سی و پنج بود با هفت و یکی صد و بیست بود پس قرانات [بر] صد و بیست نوع بیش ممکن نبود و هرچه عود آن کمتر اتفاق افتد تأثیر آن بیشتر و درازتر بود تا بحدی کی گفته‌اند کی قران سباعی دلیل طوفانات و انقلابات کلی باشد و قران قمر با دیگر کواکب ثنائی کی در هر ماهی واقع بود تأثیری اندک کند.

[ کلمه پنجاه و سوم ] : مَوْضِعُ الْقَمَرِ فِي الْمَوْلِدِ هُوَ الْجُزْءُ الطَّالِعُ مِنَ الْفَلَکِ فِي وَقْتِ مَسْقَطِ النُّطْفَةِ، وَ مَوْضِعُ الْقَمَرِ فِي وَقْتِ مَسْقَطِ النُّطْفَةِ هُوَ الْجُزْءُ الطَّالِعُ مَعَ الْوِلَادَةِ.

۱. ظاهراً جمله باید چنین باشد: و زهره با یک کوکب که در تحت او است یکی.

۲. ضعف = دو برابر.

[ ترجمه ] : این معنی کی درین کلمه یاد کرده است اصلی است کی نمودار هرمس کی آن را نمودار مسقط النطفة گویند، مبنی برین است و هرمس در کتابی کی منسوب باوست و آن را کتاب اساس خوانند این معنی یاد کرده است و در موالید نه ماهه مکث اوسط مولود در رحم مدّت ده دور اوسط قمری آورده است کی مدّت دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت باشد و گفته است [که] چون قمر فوق الارض بود مکث کمتر ازین بود و غایت نقصان نیم دور قمر بود و آن بحسب بُعد قمر از طالع و قُرب او کم و بیش شود و چون تحت الارض بود مکث ازین بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم دور باشد، پس چون بعد قمر از درجۀ طالع بگیرند و بر سیر وسط یک روزه قمر قسمت کنند آنچ بیرون آید مقدار نقصان یا زیادت باشد و آن قدر از مکث اوسط نقصان کنند اگر قمر فوق الارض بود، و یا بروز زیادت کنند<sup>۱</sup> [اگر تحت الارض بود] مکث اوسط آن مولود باشد و با مکث حقیقی تفاوت کنند بسبب تعدیل قمر بکمتر از یک روز کی از آن کمتر بود یا از آن بیشتر و چون قمر ولادت بتخمین بگیرند و آنرا طالع وقت کنند در مبدأ مکث<sup>۲</sup> طالع مبدأ مکث معلوم شود و قمر در وقت، در هر کجا کی باشد طالع مولود باشد و این نموداری مشهورست میان منجمان و بعضی عوام گویند این هرمس ادريس پیغامبر<sup>۳</sup> است.

[ کلمۀ پنجاه و چهارم ] : الطَّوَالُ تَكُونُ أَدِلَّتُهُمْ فِي ذُرَى أَفْلَاكِهَا وَ طَوَالِغُهُمْ فِي أَوَائِلِ بُرُوجِهَا، وَ الْقِصَارُ أَدِلَّتُهُمْ فِي حَضِيضِ أَفْلَاكِهَا وَ طَوَالِغُهُمْ فِي أَوَاخِرِ بُرُوجِهَا. وَ اسْتَعْنِ مَعَ ذَلِكَ بِتَشْرِيقِ الْكَوَاكِبِ وَ تَغْرِيْبِهَا وَ مَقَامِهَا وَ الْبُرُوجِ الدَّالَّةِ عَلَى الطَّوْلِ وَ الْقِصْرِ.

[ ترجمه ] : دلیل، کوکبی را می خواهذ کی حظ او در طالع مولود بیشتر باشد و بذروه<sup>۳</sup>، موضعی می خواهذ کی بعدش بحسب خارج مرکز و تدویر از مرکز عالم

۱. در نسخه دانشگاه تهران به جای «و یا بروز زیادت کنند» این عبارت آمده است: «و بر او افزایند».

۲. در نسخه دانشگاه تهران بالای «مکث» نوشته شده «وقت».

۳. ذروه = غایت بلندی.

بیشتر باشد و بحضیض، آن موضع، کی بُعدش کمتر باشد و معرفت ابعاد بمعرفت نطاقت معلوم شود و در حساب تعدیلات مقادیر ابعاد معین گردد و اوایل بروج از اول برج باشد تا تمامی حدی یا وجهی کی در اول برج افتد و اواخر بروج هم برین قیاس، مقدار حدی یا وجهی کی در آخر برجی افتد و تشریق دلیل طول باشد و همچنین سرعت سیر و تغریب و بطوء < ۲۳ > سیر، دلیل [است بر] قصر و همچنین اقامت، و بروج دراز مطالع دلیل طول باشد و کوتاه مطالع دلیل قصر و قصر پدر و مادر [مولد] هم اعتبار باید کرد، پس اگر ادله طول غالب باشد مولود طویل باشد و اگر ادله قصر غالب باشد مولود قصیر باشد و اگر ممتزج باشند معتدل باشد.

[ کلمه پنجاه و پنجم ]: اِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْأَدْلَةِ فِي طَالِعِ الْمَوْلُودِ عَرْضٌ قَلِيلٌ كَانَ قَضِيْفًا وَإِذَا كَانَ لَهَا عَرْضٌ كَثِيرٌ كَانَ الْمَوْلُودُ سَمِينًا. فَإِنْ كَانَ الْعَرَضُ جَنُوبِيًّا كَانَتْ الْحَرَكَةُ سَهْلَةً عَلَيْهِ مَعَ كَثْرَةِ لَحْمِهِ، وَإِنْ كَانَ شِمَالِيًّا كَانَتْ ثَقِيلَةً عَلَيْهِ، وَتَصَرُّفُ الْأَدْلَةِ عَلَيْهِ فِي الرَّجُوعِ وَالِاسْتِقَامَةِ، وَ الْمَقَامَيْنِ يَفْعَلُ ذَلِكَ أَيْضًا.

[ ترجمه ]: دلیل اگر شمس بود او را عرض نبوذ و اگر قمر یا کواکب علوی باشد و با رأس و یا ذنب [خود] باشند خود عرض شان نبوذ و اما زهره و عطارد را چون سه عرض باشد هرگاه کی آن عرضها در هر سه جهت متکافی شوند ایشان را عرض نبوذ و عدم عرض دلیل اقتضا [ی] نحافت و لاغری مولود کند و وجود عرض اقتضاء فربهی و غلظ کند [و] چون عرض بسیار بود در غلظ بیفزاید، پس اگر عرض بیفزاید شمالی بود و آن در قمر و کواکب علوی آنگاه بود کی هریک از رأس خویش بگذشته باشد و به ذنب نرسیده باشد و در کواکب سفلی آنگاه کی از عروض سه گانه هیچ کدام جنوبی نباشد یا اگر باشد شمالی زیادت باشد مولود را با فربهی و زفتی حرکت بدشواری باشد و اگر عرض جنوبی باشد و آن بخلاف آن باشد کی گفته آمد و حرکت برو سهل و آسان باشد و در کواکب پنجگانه مقام اول و رجوع دلیل ضخامت بود و مقام دوم و استقامت دلیل نحافت و باید کی درین حکم از

حال پذیر و ماذر و جنس مولود درین باب غافل نباشند کی آنرا از جهت قابلیت ماده اثری تمام باشد.

[ کلمه پنجاه و ششم ]: كُلُّ بِنَاءٍ تَتَّصِلُ أَدْلَتُهُ بِكَوْكَبٍ تَحْتَ الْأَرْضِ فَلَيْسَ يَرْتَفِعُ.  
[ ترجمه ]: در اختیار بنا نهادن این حکم اعتبار باید کرد تا در هر بنا کی خواهند کی بلند کنند اتصال دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار کند و غایت آن بود کی به سمت رأس نزدیکتر بود [و باید که آن کوکب صاعد بود در افلاک و در عرض و در شمال و دلیل هم صاعد و مسعود بود] و اگر بنا پست خواهند اتصالش بکوکبی تحت الارض اختیار کنند [هابط و دلیل هم هابط در جنوب]<sup>۱</sup>.

[ کلمه پنجاه و هفتم ]: ضَرُرُ الْمَرِيخِ يَقُلُّ فِي السَّفِينَةِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَالْحَادِي عَشَرَ، فَإِنَّهُ فِي هَذَيْنِ الْمَوْضِعَيْنِ يَتَلَفُّ مَا فِي السَّفِينَةِ بِتَسَلُّطِ اللَّصُوصِ عَلَيْهَا، وَإِنْ كَانَ الطَّالِعُ مَعَ هَذَا مَنْحُوساً بِكَوْكَبٍ مِنَ الثَّابِتَةِ فِي طَبِيعَةِ الْمَرِيخِ احْتَرَقَتْ السَّفِينَةُ بِمَا فِيهَا.  
[ ترجمه ]: دلیل [صاحب] کشتی، عاشر و [دلیل مال او]، حادی عشر است و مریخ دلیل متسلطان و خاینان، پس چون مریخ درین دو موضع باشد بوقت عمل کشتی، یارکوب در وی دلیل تسلط دزدان کند بر [کشتی، و] مالی کی در کشتی باشد و اگر کوکبی از ثوابت بر طبیعت مریخ مانند قلب العقرب و رأس الغول و دبران و منکب الاسد با طالع مقارن باشد و این مواضع بایشان منحوس [بود] دلیل سوختن کشتی باشد با هرچه [که] در کشتی باشد از سبب افراط طبیعت آتش در آنچ دلیل کشتی است. اما اگر مریخ در غیر آن دو خانه باشد ضرر او کمتر باشد از آنچ طبیعت آتش، در آنچ تعلق بآب دارد [و] با غلبه آب، تصرّف کمتر کند [و طالع کشتی طالع ابتدای تجارت و طالع فکندن در آب و طالع رکوب در وی باشد].

۱. این جمله ظاهراً ناقص است.

[ کلمه پنجاه و هشتم ] : فِي الرَّبْعِ الْأَوَّلِ مِنَ الشَّهْرِ وَالسَّنَةِ تَمْتَدُّ رُطُوبَاتُ الْأَجْسَادِ وَ فِي الرَّبْعِ الثَّانِي يَجْزُرُ وَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ الرَّبْعَانِ الْبَاقِيَانِ.

[ ترجمه ] : ربع اول از ماه یعنی از وقت اجتماع تارسیدن ماه بتربیع آفتاب و ربع اول از سال یعنی از حلول آفتاب باوّل حمل تا حلول او باوّل سرطان وقت مدّ رطوبات ابدان باشد یعنی از عمق هرچیزی روی بظاهر او نهذ. < ۲۴ > و در ربع دوم رطوبات جزرکنند یعنی از ظاهر روی بباطن نهذ و ربع سوم مانند ربع اول باشد و ربع چهارم مانند ربع دوم و معالجات ابدان و اهل دریاها را بدین حکم انتفاع باشد [و زیادت نور قمر و نقصان او و صعود و هبوط او را در طول و عرض درین باب تأثیری تمام باشد].

[ کلمه پنجاه و نهم ] : إِذَا كَانَ السَّابِعُ وَصَاحِبُهُ مَنْحُوسِينَ بِعَلِيلٍ فَاسْتَبْدِلْ بِطَبِيبِهِ.

[ ترجمه ] : این حکم خاص است بطالع وقت سؤال از حال بیماری چه طالع آن وقت و صاحبش دلیل بیمار باشد و سابع و صاحبش دلیل طبیب او چون منحوس باشند دلیل عدم انتفاع باشد بعلاج آن طبیب، پس تبدیل طبیب مصلحت باشد. [و ابوالعباس گفته است طالع بیمار و صاحبش دلیل او باشد و سابع او و صاحبش دلیل طبیب و در سؤال طالع دلیل طبیب بود و سابع دلیل بیماری و عاشر دلیل بیمار و رابع دلیل عاقبت و این سخن اصلی ندارد].

[ کلمه شستم ] : أَنْظُرْ إِلَى مَوْضِعِ الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ مِنْ طَالِعِ السَّنَةِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا، فِيمَقْدَارِ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ مِنَ الْبُرُوجِ سَنُونَ إِلَى أَعْظَمِ مَا يَكُونُ فِيهِ.

[ ترجمه ] : از قرانات زحل و مشتری، اول قرانی کی در مثلثه ناری افتد قران اکبر خوانند و اول قرانرا کی در مثلثه دیگر افتد قران اوسط خوانند و دیگر قرانات را اصغر خوانند. پس از قران اکبر تا قران اکبر دیگر قریب یکهزار سال بود و از قران

اوسط تا دیگر قران ربع آن مبلغ بتقریب و از قران اصغر تا قران اصغر نزدیک بیست سال و طالع هر قرانی طالع سالی باشد کی قران در وی افتد و موضع قران درجه [ایست] کی قران در آن درجه باشد پس مابین درجه طالع و درجه قران بر توالی گیرند و به هر برجی سالی حساب کنند و به هر درجه دوازده روز از وقت قران چندان بشمرند آنجا کی رسد وقت وقوع بزرگتر حادثی باشد کی در آن قران افتد.

[ کلمه شست و یکم ] : لَا نَقْضَ عَلَى غَائِبٍ إِنْ سُئِلَتْ عَنْهُ بِمَوْتٍ حَتَّى تَسْتَنْتِي بِأَنْ لَا يَكُونَ نَائِمًا وَلَا سَكْرَانًا، وَلَا بِأَنَّهُ مَجْرُوحٌ حَتَّى تَسْتَنْتِي بِأَنْ لَا يَكُونَ مُفْتَصِّدًا، وَلَا بِأَنْ مَالًا صَارَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْتَنْتِي بِأَنْ لَا تَكُونَ عِنْدَهُ وَدِيعَةٌ فَإِنَّ الْقَضَاءَ عَلَى جَمِيعِهَا وَاحِدٌ.

[ ترجمه ] : در کلمه دوم رفته است کی همچنانک حاسه ادراک صورتی کند مانند صورت محسوس کسی کی حکم کند بر نجوم محکوم علیه [او] صورتی باشد مشابه صورتی کی در عالم واقع و موجود باشد. پس باین سبب در حکم مسئله باشد کی میان مرده و خفته و یا مست و میان مجروح و فصد کرده و میان مالک مال و امینی کی مال ودیعت باشد بنزدیک او فرق نتوان کرد. پس در هر حکمی استثناء باید کرد آنچ مشابه آن حکم باشد.

و گفته اند ابراهیم بن المهدی در وقتی کی از مأمون پنهان شده بود، در بغداد یکی از منجمان در سر بنزدیک او تردد کردی، بروزی مأمون منجمان را سؤال کرد از موضع ابرهیم، ایشان در طالع وقت نظر می کردند. آن منجم گفته بود تا طشتی بزرگ را آب در ریخته بوذند و کرسی در میان آب نهاده و ابرهیم را بر آن کرسی نشانده منجمان گفتند او در کشتی نشسته بجانب هندوستان رفته است.

[ کلمه شست و دوم ] : الْبَحَارِينَ الصَّحِيحَةَ لِلْأَعْلَاءِ وَ هِيَ الْأَوَاقَاتُ الَّتِي يَظْهَرُ فِيهَا انْتِقَالُ حَالِ الْعَلِيلِ إِمَّا إِلَى خَيْرٍ وَإِمَّا إِلَى شَرٍّ فِي زَمَانٍ يَسِيرٍ، وَ هِيَ كَيُنُونَةُ الْقَمَرِ فِي زَوَايا مُرَبَّعٍ يُحِيطُ بِهِ الْفَلَكَ الْمُسْتَقِيمُ وَ التَّغْيِيرُ الَّذِي يَكُونُ قَبْلَهَا وَ يُنْذِرُ بِهَا وَ هُوَ كَيُنُونَةُ الْقَمَرِ فِي زَوَايا الْمُثَمَّنِ، وَ

الَّذِي قَبْلَ هَذَا هُوَ كَيْنُونِيَّتُهُ فِي زَوَايَا ذِي السِّتَّةِ عَشَرَ ضِلْعاً هَذَا بَعْدَ أَنْ يَكُونَ حَالُ الْمَرِيضِ جَارِيَةً عَلَى الْإِسْتَوَاءِ وَلَمْ يَمُدُّهُ شَيْءٌ مِنْ خَارِجٍ وَلَمْ يَذْعُرْهُ فَإِذَا وَجَدَتْ فِي هَذِهِ الزَّوَايَا سُعُوداً مِنَ الثَّابِتَةِ وَالْمُتَحَيِّرَةِ دَلٌّ عَلَى انْتِقَالٍ صَالِحٍ وَإِنْ وَجَدَتْ فِيهَا نَحُوساً دَلٌّ عَلَى انْتِقَالٍ رَدِيٍّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ النَّحْسُ مُضَادّاً لِلْعِلَّةِ وَهُوَ فِي حَيْزِهِ. وَالْقَمَرُ فِي هَذِهِ الْمَرَكَزِ يَدُلُّ عَلَى الْعِلَلِ الْحَادَّةِ، وَالشَّمْسُ عَلَى الْعِلَلِ الْمُزْمِنَةِ وَكَذَلِكَ كُلُّ كَوْكَبٍ فِيمَا لِلْكَوَاكِبِ مِنَ الْأَخْلَاقِ.

[ترجمه]: این کلمه مشتملست بر علت امتیاز<sup>۱</sup> <۲۵> ایام بحران<sup>۲</sup> در امراض حاده از دیگر روزها چه نزدیک اطبا چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم [و] یا بیست و یکم و روزهای دیگر بعد از آن روزهای [نحس است و] بحران است. بحران صحیح قید کرده است از جهت آنکه اگر بحران در روزهای دیگر افتد آن بحران بتباهی انجامد و بحران مکاوحت طبیعت است با علت و در آن اوقات اگر طبیعت غالب شود حال [بیمار] بخیر انجامد و اگر مغلوب شود بشر [انجامد] و چون فلک مستقیم یعنی [دائرة] معدل النهار [را] بچهار قسم متساوی کنند دو تربیع و [دو] مقابله معین شود بحسب مطالع و بدرج سوا باشد کی تفاوتی اندک بکند و بآن سبب وقت بحران از عین تربیع پیشتر یا پستر افتد و تربیع و مقابله اوقات بیست کی قمر کی دلیل حوادث عالم کون و فساد است در آن اوقات بنظر عداوت بموضع اصل ناظر باشد [و] چون موضع اصل کی در ابتداء مرض قمر آنجا بود و اقتضا [ی] مرض کرده باشد موضعهاء کی مخالفان موضع باشد اقتضا [ی]

۱. نسخه کتابخانه ملی ملک: ازمان.

۲. بحران (جمع آن بحارین) حالتی است که به بیمار دست می‌دهد... در بیماریهای سخت، بحران بیشتر است، و مقصود از بیماریهای سخت تبهای سوزان و تب مُطَبِّقه است که بحران ایجاد می‌کند، بر اثر بحران‌گاهی بیمار رو به بهبودی می‌رود و زمانی حالش از وضع موجود بدتر می‌شود. این کلمه سریانی است و طبیبان در هنگامی که بیمار را به بحران نسبت می‌دهند، می‌گویند: هذا يومٌ باحوری، یعنی: این روز بحرانی مریض است، و کلمه بحرانی را کمتر بکار می‌برند (ترجمه مفاتیح العلوم، ص ۱۷۲). در کشاف اصطلاحات الفنون آمده که این لفظ یونانی و معرب است (نقل از لغت نامه دهخدا).

نقصان و ضعف [آن] علت کند و مکاوحت طبیعت در آن وقت اداء بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف و عجز آسان تر قهر توان کرد، باین سبب بحران درین اوقات نیکوتر باشد و اداء بسلامت بیشتر از آن کند کی در غیر آن اوقات. پس بحرانها [ی] بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم یا بیست و یکم باشد و چون دور قمر در بیست و هفت روز و کسری<sup>۱</sup> تمام شود و به بیست و هشت نرسد ربع اول در روز هفتم تمام شود و نصف در [روز] چهاردهم. و تقدم و تأخر ساعات بحران از آن روزها خارج نباشد، اما سه ربع تمام میان بیستم و بیست و یکم باشد و بآن سبب بتقدم در بیستم افتد و بتأخر در بیست و یکم و رسیدن با موضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن دور با [از] سرگیرد؛ اما بقا [ء] علت تا آن وقت دلیل عشر ماده علت و قلت حرکت آن ماده باشد پس آن بحارین<sup>۲</sup> ضعیف باشد و چون هر ربعی بدو قسم [مساوی] کنند چنانک همه فلک بهشت قسم کرده باشند در زوایا (ی) مثنی هم بحران باشد و آن را ایام انذار<sup>۳</sup> خوانند کی در هر جزوی از آن انذار کند ببحرانی کی در [آن] ربع افتد چنانک چهارم، انذار کند بهفتم، و یازدهم، بچهاردهم، و هفدهم بیستم یا بیست و یکم و بیست و چهارم بیست و هشتم. و چون هر ثمنی را باز بدو نیمه کنند تا در فلک شکلی شانزده گوشه پدید آید در آن اوقات هم باشد کی بحران [یا] اندازی باشد زاویه اول [در] میان دوم و سوم باشد و زاویه سوم میان پنجم و ششم و زاویه پنجم در روز نهم و زاویه هفتم میان دوازدهم و سیزدهم و زاویه نهم میان پانزدهم و شانزدهم و زاویه یازدهم روز نوزدهم و زاویه سیزدهم روز بیست و دوم و زاویه پانزدهم میان بیست و پنجم و بیست و ششم. و

۱. گردش ماه از یک ستاره ثابت تا آنکه دوباره به همان ستاره ثابت برسد ۲۷ روز و ۴۳ دقیقه و ۱۱/۵ ثانیه است و گردش ماه از نقطه اعتدال بهاری تا آنکه دوباره به نقطه اعتدال بهاری برسد ۲۷ روز و ۴۳ دقیقه و ۴/۷ ثانیه است. منظور از نقطه اعتدال بهاری، اول فصل بهار نیست.

۲. بحارین جمع بحران.

۳. ایام الانذار در اصطلاح طب قدیم، بعضی روزها بود که خبر دهد که بحران خواهد بود (لغت نامه دهخدا).

این اوقات با اوقات هشتگانه تمامی شانزده بحران باشد و طیبیان این بحرانات شناسند از طریق تجربه اما علت آن ندانند و در بحرانی کی میان دو روز باشد سرگردان باشند و بر یکی جازم نباشند. پس اگر در موضع بحران سعدی باشد آن بحران بزوال علت اداء کند و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد باستیلاء علت و ضعف طبیعت ادا کند مگر وقتی کی تأثیر نحس ضد تأثیر علت باشد کی آن هم مقتضی صحت شود به شرط آنک [نحس] نیک حال باشد [و] در حیّز خود و این بحارین بر استقامت آنگاه باشد کی طبیعت و علت با یکدیگر بر نظم طبیعی باشند و از خارج سببی دیگر یاور علت نشود و بیمار را نترساند اما اگر به غیر علت کی باوّل مرض بوده باشد < ۲۶ > سببی دیگر مضادّ طبیعت با علت منضم شود این ترتیب بر وضع خود نماند و ببايد دانست [که] این بحارین مذکور [ه] کی بر سیر قمر مقدّر است امراض حادثه را باشد و اما امراض مزمنه را از سیر آفتاب دلیل باید شناخت و اوقات رسیدن او [بدلایل]، بزوايا [ی] شانزده گانه خود باشد و چون طبایع و آثار دیگر کواکب کی بمنزلت اخلاق حیوانات باشد معلومست از اتصال بایشان در اوقات بحرانا حکم باید کرد بحدوث احوالی مناسب آثار آن کواکب.

[ کلمه شست و سوم ] : الْقَمَرُ يَخْصُ الْجَسَدَ بِمَشَابَهَتِهِ إِيَّاهُ فِيهِ التَّصَرُّفُ.

[ ترجمه ] : قمر بهمه کواکب پیوندد و هیچ کواکب با او پیوندد. و همچنین تن جانور از هر قوت کی در جانور باشد چون غاذیه<sup>۱</sup> و نامیه و قوت شهوی و غضبی و دیگر قوتها متأثر شود و در هیچ قوت مؤثر نباشد، پس باین وجه قمر را بتن جانور مشابّهت باشد و اینست علت آنک در طالعها [یی] کی بر آن حکم کنند قمر را دلیل

۱. غاذیه = قوه غاذیه، یکی از سه قوه نباتیه است و آن دو دیگر نامیه و مولده است. قوه غاذیه، قوه ای است که غذا را تغییر دهد و مشابه غذا خوار کند تا جای آنچه را که به تحلیل رفته است، پُر سازد (به نقل از لغت نامه دهخدا).

تن بنهند.

[ کلمه شست و چهارم ] : إِذَا جُعِلَتْ دَقِيقَةُ الْجَمَاعِ مَبْدَأَ مَرَاكِزِ الْبُحْرَانِ أُنْذَرَ بِتَغْيِيرِ الْأَهْوِيَّةِ فِي ذَلِكَ الشَّهْرِ فِي زَوَايَا الْجَمَاعِ، وَكَانَ الْحُكْمُ فِيهَا عَلَى الْمُسْتَوِيِّ عَلَى زَوَايَةِ كُلِّ شَكْلِ مِنْهَا، فَإِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى طَبِيعَةِ الْهَوَاءِ بَعْدَ أَنْ تَسْتَتِنِي بِطَبِيعَةِ الزَّمَانِ الْحَاضِرِ.

[ ترجمه ] : درین کلمه، ببحران تغیر هوا می خواهد از حالی بحالی همچنانک در امراض گفته آمد و دقیقه اجتماع [که] مبدأ شهور قمری باشد و نقطه تربیع اول قمر با شمس و مقابله او و تربیع دوم مبادی ارباع باشد همچنانک در زوایاء مربع گفته شد در باب بحران، و این چهار مبداراً مراکز خوانند و طالعها [ی] قمر یکی ازین مبادی و مواقع کواکب در آن طوالع دلیل احوال هوا باشد در آن ربع و طالع اجتماع نیز در نیمه ماه و طالع استقبال در نصف آخر معتبر باشد و باید کی از مقتضا [ی] هر طالعی مقتضا [ی] طبیعت زمان حاضر استثنا کند چنانک اگر دلیل سرما بیند در تابستان حکم نکند بسرماء سخت ولیکن حکم کند بانکسار سورت<sup>۱</sup> گرما و همچنین در فصول دیگر این معنی اعتبار می کند و فتح الباب را یعنی انصراف قمر از کوکبی و اتصال بکوکبی کی خانها [ی] هر دو متقابل باشند یا انصراف [قمر] از زحل تنها درین اوقات تأثیری تمام کند بر وجهی کی طبایع آن دو کوکب اقتضا کند.

[ کلمه شصت و پنجم ] : يَنْبَغِي أَنْ يُنْظَرَ عِنْدَنَا إِجْتِمَاعَ زَحْلٍ وَالْمُسْتَرِي فِي دَقِيقَةٍ وَاحِدَةٍ إِلَى الْمُسْتَعْلِيِّ مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ فَتَحْكُمُ بِقُوَّةِ طَبِيعَتِهِ فِي الْعَالَمِ وَكَذَلِكَ الْعَمَلُ فِي الْعَشْرِينَ الْجَمَاعِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ.

[ ترجمه ] : قرانات ثنائی گفته آمده است در کلمه پنجاه و دوم کی بیست و یک باشد از آن جمله، یکی قران زحل و مشتری باشد کی آن را چون در اول مثلثات نباشد

۱. سورت = تیزی و تندی.

قران اصغر خوانند و در وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید کرد تا مستعلی کذام است بر دیگری یکی<sup>۱</sup> و مستعلی آن باشد کی بذروه تدویر خود نزدیکتر باشد از [یک] دیگر کواکب بذروه تدویر خود [و اگر مستعلی زحل باشد دلیل بر فاش شدن جور و فساد باشد در همه عالم خاصه اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشتری باشد دلیل باشد بر فاش شدن عدل و صلاح در عالم خاصه اگر قوی و سریع السیر باشد در استقامت]. پس حکم عالم بحسب مقتضا [ی] طبیعت کوکب مستعلی باید کرد و چون در وقت قران اصغر یکی از قرانات بیست گانه باقی اتفاق افتد و مستعلی از آن دو کوکب معین شود [ی] مقتضا [ی] طبیعت او در آن مدت کی از قران اصغر تا دیگر قران باشد اعتبار باید کرد و بحسب آن حکم عالم می باید کرد.

[ کلمه شست و ششم ] : فِي الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ يُفْصَلُ الْقِرَانُ الْأَوْسَطُ وَ فِي الْأَوْسَطِ يُفْصَلُ الْأَعْظَمُ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ فِي تَفْصِيلِهِ فَصَحَّ جُمْلَتُهُ وَ لَا تَجْعَلْ كَلَامَكَ إِضَافِيًّا فَإِنَّهُ أَوْعَفُ الشَّرْحِينَ.

[ ترجمه ] : حکم قران اعظم واقع در قران اوسط باشد کی مقتضا [ی] دلایل او مناسب دلایل قران اعظم باشد. پس حکم اعظم مجمل باشد و حکم قران اوسط تفصیل آن مجمل و همچنین در قران اوسط < ۲۷ > مجملی باشد کی در قران اصغر تفصیل آن مجمل باشد. پس در قران اصغر باید کی بر مقتضا [ی] قران اوسط و اعظم واقف باشی تا آنرا نسبت توانی داد و حکم توانی کرد بوقوع مقتضا [ء] آن دلایل کی در مجمل آمده باشد چه اگر واقف نباشی حکم تو موقوف باشد بر حصول نسبت این مفصل بآن مجمل و این شرحی باشد ضعیف. بنسبت با آن حکم کی بعد از علم بمجمل کنی و موقوف نباشد بر شرطی و قیدی بل [این] حکم جزم باشد. پس از حکم جزم و حکم بقیدی شرط کی دو شرح باشند حکم مجمل را یکی مطلق و

۱. نسخه دانشگاه تهران: دیگر یک.

یکی مضاف، ضعیف‌ترین حکم مقید باشد کی مضافست با حکم مجمل مجهول<sup>۱</sup>  
[پس شرح ضعیف‌تر حکم مجمل را حکم مفصل مقید باشد و قوی‌تر حکم مفصل  
مطلق یعنی جزم].

[کلمه شست و هفتم]: إِذَا تَبَيَّنَتْ قُوَّةُ دَلِيلٍ مَسْئَلَةٍ فَانْظُرْ مَا قُوَّتُهُ فِي طَالِعِ تَحْوِيلِ تِلْكَ السَّنَةِ  
وَ طَالِعِ الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ وَ الْبُرْجِ الْمُنتَهِي إِلَيْهِ لِتِلْكَ السَّنَةِ، فَعَلَى حَسَبِ قُوَّتِهِ فِي الْجَمِيعِ أَوْ ضَعْفِهِ  
يَكُونُ اسْتِثْلَاؤُهُ عَلَى الْحُكْمِ.

[ترجمه]: کوکبی کی دلیل مسئله حکمی<sup>۲</sup> باشد بر معرفت حال او در طالع آن وقت  
اقتصار نباید کرد بل حال قوت و ضعف او در طالع سال و در طالع قران اصغر و در  
برج انتها از قران اصغر نباید دانست و بعضی طالع اجتماع یا استقبال مقدم هر اعتبار  
کنند اگر در همه قوی باشد حکم کنند بوقوع مدلول او و اگر [در همه] ضعیف باشد  
در آن حکم توقف را مجال دهند و اگر در بعضی قوی باشد و در بعضی کوکبی دیگر  
از او قوی‌تر باشد آن کوکب را با او شریک کنند پس حکم کنند [و این اعتبارات  
خاص باشد بمعظمت امور].

[کلمه شست و هشتم]: لَا تَقْطَعْ بِالتَّسْيِيرِ وَحْدَهُ دُونَ نَفَازِ عَطَايَا الْأَدْلَةِ وَ اسْتَدْلَ عَلَى صِحَّةِ  
التَّسْيِيرِ بِمَا انْتَهَى إِلَيْهِ الْمَوْلِدُ.

[ترجمه]: در معرفت عمر مولود تسیر هیلاج کنند هر سال یک درجه مطلعی از  
مطالع افق هیلاج بحسب موضع او چنانک گفته شد. پس هرگاه کی به قاطعی رسد  
موضع خوف باشد آنگاه نگاه باید کرد تا عطیت کذخذه چند بوزده و چند گذشته  
[باشد]. اگر عطیت نمانده باشد حکم قطع کنند و انتها[ء] طالع و هیلاج کی هر سال

۱. در حاشیه نسخه لیدن آمده: «این شرح برعکس متن افتاده است لکن .... (دنباله جمله در صحافی از بین رفته است)».

۲. در حاشیه نسخه لیدن آمده: «دلیل حکم سئوالی باشد.»

برجی روز هم اعتبار باید کرد چه اگر انتها هم بموضع قاطعی رسیده باشد اقتضا تأکید حکم قطع کند.

[ کلمه شست و نهم ] : إِسْتِثْنِ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْقَضَا بِمِقْدَارِ عَجْزِ الْقَابِلِ عَنْ قَبُولِ جُمْلَةٍ صَوْرَةِ الْفَاعِلِ.

[ ترجمه ] : در ما تقدّم<sup>۱</sup> رفته است کی وقوع حوادث بمجرّد اقتضا فاعل تمام نباشد تا او را قابلی نباشد کی تأثیر فاعل را قبول کند. اینجا می‌گویید [که] اگر قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد بقدر عجز او از حکمی کی کنی استثناکن تا خطا نکنی. مثلاً حکمی کی اقتضا [ی] پادشاهی کند کسی را [که] منزلت آن ندارد و از اولاد ملوک نباشد آنقدر بیش حکم مکن کی حرمت و جاه او از اقران او زیادت باشد و حکم مکن بحصول فرزند در خادمی [خصّی] کی طالع او اقتضا [ء] آن کند بل حکم بیش از آن مکن کی کسی را بفرزندی گیرد و برین قیاس.

[ کلمه هفتم ] : إِذَا كَانَ النَّحْسُ مُشْرِقًا دَلَّ عَلَى الْآفَةِ وَإِذَا كَانَ مُغْرِبًا دَلَّ عَلَى الْعِلَّةِ.

[ ترجمه ] : آفت عبارت از مضرتی باشد کی باعضاء رسد از خارج بدن و علّت عبارت از مضرتی [باشد] کی از داخل [بدن] باشد. مثلاً از تغیر مزاج و امراض و بعضی گفته‌اند [که] آفت عضو آن باشد کی زوالش ممکن نبوذ چون کوری و کری و زمانت.<sup>۲</sup> و علّت آن باشد کی افعالش بخلل شود و زوال آن خلل ممکن باشد چون نزول آب و گرانی گوش و برجای ماندن از نقرس. و تشریق و تغریب آنست کی در مدخلها بیان کرده‌اند.

۱. در حاشیه نسخه لیدن این عبارت آمده: «یعنی در بعضی از کلمات متقدمه و این لفظ در ماتقدم (م) عجب افتاده است چه ماتقدم زمان دراز ماضی را گویند چو صد سال و... مثلاً...» (قسمت نقطه چین در صحافی از بین رفته است).

۲. زمانت = زمانه، برجای ماندگی.

[ کلمه هفتاد و یکم ] : إِذَا كَانَ الْقَمَرُ فِي مُقَابِلَةِ الشَّمْسِ وَ لَا بَسَ الْكَوَاكِبَ اللَّطُخِيَّةَ دَلَّ عَلَى الزَّمَانَةِ فِي الْعَيْنِ وَ كَذَلِكَ إِنْ وَجَدْتَ الْقَمَرَ فِي الْوَتْدِ وَ كَانَ النَّحْسَانِ شَرْقِيِّنِ يَطْلُعَانِ بَعْدَهُ وَالشَّمْسُ فِي وَتْدِ وَ النَّحْسَانِ يَطْلُعَانِ قَبْلَهَا وَ هُمَا < ۲۸ > مُتَقَابِلَانِ فَإِنَّ الْمَوْلُودَ يَذْهَبُ عَيْنَاهُ. [ ترجمه ] : آفتاب [را] دلیل چشم راست نهاده‌اند و قمر [را] دلیل چشم چپ و کواکب لطحیه کواکبی را گویند خرد و درهم شده باشند چنانک میان ایشان تمیز نتوان کرد و آن را هم سحابیات خوانند و عدد ایشان معلوم است و در کتب مذکور و بعضی ثریا را لطحی نام نهند [و بعضی ننهند]. پس می‌گوید [که] چون نیرین متقابل باشند در [اوتاد] طالع مولدی و مقارن کوکبی لطحی در آن چشم کی نیر باو تعلق دارد و نقصانی مزمن حادث شود و اگر با تقابل هر دو نیر [در اوتاد] نحسین بعد از قمر طلوع کنند و پیش از شمس در حدّ تشریق هر دو چشم مولود بروذ.

[ کلمه هفتاد و دوم ] : أَصْحَابُ الصَّرَعِ هُمُ الَّذِينَ لَا يَرْتَبِطُ قَمَرُهُمْ بِعِطَارِدٍ وَ لَا يَرْتَبِطُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا بِالطَّالِعِ فِي مَوَالِيدِهِمْ وَ يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فِي الْوَتْدِ بِالنَّهَارِ زُحْلٌ وَ بِاللَّيْلِ الْمَرِيخُ وَ الْمَجَانِينُ أَيْضاً فَعَلَى هَذَا، إِلَّا أَنَّ زُحْلَ اللَّيْلِ فِي الْوَتْدِ وَ الْمَرِيخَ بِالنَّهَارِ يُؤَكِّدَانِ ذَلِكَ وَ خَاصَّةً إِذَا كَانَ الْوَتْدُ السَّرَطَانُ أَوْ الْعَذْرَا أَوْ الْحَوْتَ.

[ ترجمه ] : بسبب آنک قمر دلیل جسدست و عطارد دلیل عقل و دانش و کیاست چون بیکدیگر ناظر نباشند [و بطالع ناظر باشند] دلیل آن باشد کی صاحب طالع، تنی بی دانش و کیاست باشد. و چون هیچکدام بطالع [نیز] ناظر نباشند این دلالت قوی [تر] باشد و چون زحل در [وتدی] باشد بروز و مریخ در وتد باشد بشب دلالت قوی‌تر شود، پس مولود صاحب صرع باشد و اگر زحل بشب در وتد باشد و مریخ بروز، آن دلیل بمبالغت [زیاد] تر شود، پس صاحب طالع دیوانه باشد خاصه کی وتد

شرف یکی از سعدین یا<sup>۱</sup> عطارد باشد و آن سرطان و حوت و سنبله است و این موضع اقتضاء مبالغت کند در حکم مذکور.

[ کلمه هفتاد و سوم ]: فِي مَوَالِيدِ الرِّجَالِ إِذَا كَانَ النَّيِّرَانِ فِي بُرُوجِ مُذَكَّرَةٍ فَإِنَّ أفعالَهُمْ تَجْرِي الْمَجْرَى الطَّبِيعِيَّ وَأَمَّا فِي مَوَالِيدِ النِّسَاءِ فَيُقَرَّرَنَّ فِي الْأَمْرِ غَيْرِ الطَّبِيعِيِّ، وَكَذَلِكَ الْمَرِيخُ وَ الزُّهْرَةُ فَإِنَّ الْجُمَاعَ يَكُونُ عَلَى ذَلِكَ. وَ تَشْرِيقُ هَذَيْنِ الْكوكِبَيْنِ مَعِينٌ عَلَى التَّذْكِيرِ وَ تَغْرِيبُهُمَا مَعِينٌ عَلَى التَّأْنِيثِ. وَ زُحْلٌ يَزِيدُ فِي النَّحَاسَةِ وَ عَطَارِدُ يُعِينُ عَلَى الْإِنْهَمَاكِ فِي الشَّهْوَةِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسُّ أَضْدَادَ ذَلِكَ.

[ ترجمه ]: چون در موالید مردان شمس و قمر در بروج مذکر و یا در ربعها [ی] مذکر باشند آن مرد در رجولیت تمام باشد و بر عکس چون در بروج [مؤنثه] و یا در ارباع مؤنث باشند شبیه بزنان باشد و در موالید زنان چون در بروج مذکر باشند در امور غیر طبیعی بافراط باشند و در بروج مؤنث بر قاعده طبیعی باشند و مریخ و زهره چون در موالید مردان در بروج مذکره باشند مجامعت بر وجه طبیعی کنند و اگر مشرقی باشد بقوت تذکیر زنان را حظ تمام رساند. پس اگر [در] بروج مؤنث باشد کی میل بغلامان کند و اگر با آن بهم مغربی باشند بضد آن باشند و ممکن باشد کی میل بآن کند کی با او مجامعت کنند و در موالید زنان چون شمس و قمر در بروج مؤنث باشند و در ارباع مؤنث بر قاعده طبیعت زنان باشند و اگر در بروج و ارباع مذکر باشند تشبه بمردان کنند و مریخ و زهره در بروج مؤنث مجامعت بر وجه طبیعی اقتضاء کنند و در بروج مذکر میل بسحق کنند و از مردان دوری جویند و اگر مغربی باشند در شهوت و میل بمردان مولع باشند و اگر با آنک در بروج مذکر باشد زحل ناظر باشد و مشرقی باشد فضایح از او حادث شود و [ممازجت عطارد در هر باب دلیل مبالغت باشد در آن باب و افراط در شهوت] و نظر مشتری اقتضا [ی] آن

کند کی آنچ از مردان و زنان صادر شود مطابق قانون ملت باشد و نظر مریخ بر زهره نظری غیر محمود خلاف آن اقتضا کند.

[ کلمه هفتاد و چهارم ]: مِنْ أَرْبَابِ مَثَلَّاتِ الطَّالِعِ يَبَيِّنُ التَّرْبِيَةَ وَمِنْ أَرْبَابِ مَثَلَّاتِ صَاحِبِ النَّوْبَةِ وَمِنْ النَّيِّرِينَ < ۲۹ > يَبَيِّنُ أَمْرَ الْمَعِيشَةِ وَمِنْ أَرْبَابِ سَهْمِ السَّعَادَةِ يَبَيِّنُ الْعُمَرَ.

[ ترجمه ]: مدت تربیت چهار سال باشد از ابتدا [ی] وقت ولادت و چون ارباب مَثَلَّاتِ طالع، در اوتاد [باشند] و مسعود باشند و نحوس از ایشان ساقط بود، تربیت تمام شود و خاصه کی سعدی در طالع بود و صاحب [طالع] نیکو حال. و از ارباب مَثَلَّاتِ رَبِّ مَثَلَّه اول، دلیل یکسال و چهار ماه باشد کی ثلث اول مدت تربیت بود و ربِّ مَثَلَّه دوم، دلیل ثلث دوم باشد و شریک دلیل ثلث باقی [باشد و گفته اند کی صاحب مَثَلَّه اول، دلیل یک نیمه باشد و صاحب مَثَلَّه دوم دلیل ثلثی، کی بعد از نیمه بود و شریک ایشان، دلیل سدس باقی] و ارباب مَثَلَّاتِ موضع نیر نوبت، یعنی بروز شمس و شب قمر دلیل حال [و] معیشت باشد. [پس] اگر مسعود باشند و از نحوس پاک و در اوتاد، وجوه معیشت مولود بر وجهی محمود بود خاصه کی دوم مسعود باشد و صاحبش نیک حال و اگر منحوس باشند بخلاف آن و قسمت مدت تربیت بر ارباب مَثَلَّاتِ چنانک گفته آمد. و حال نیرین هم دلیل باشد بر امور معیشت و ارباب مَثَلَّاتِ سهم السعادة دلیل عمر باشد [و بعضی از ارباب مَثَلَّاتِ استدلال کنند بر احوال همه عمر] و در مواضع دیگر معلوم شده است کی دلیل عمر از هیلاج و تسیر او باشد و دلیل عطیت یعنی مقدار عمر از کذخذه و تسیر هیلاج.

[ کلمه هفتاد و پنجم ]: إِذَا كَانَ الْمَرِيخُ مُجَاسِدًا لِرَأْسِ الْغُولِ وَلَمْ يَنْظُرْ إِلَى دَرَجَةِ الْقَطْعِ سَعْدٌ وَ لَا فِي الثَّامِنِ سَعْدٌ وَ صَاحِبُ النَّوْبَةِ مِنَ النَّيِّرِينَ مُقَابِلُ لِّلْمَرِيخِ أَوْ فِي تَرْبِيَعِهِ فَإِنَّ الْمَوْلُودَ يُضْرَبُ عُنُقُهُ وَإِنْ كَانَ النَّيِّرُ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ صُلِبَتْ جُنَّتُهُ وَإِنْ تَنَاطَرَتِ النُّحُوسُ مِنَ الْجُوزَاءِ وَالْحَوِثِ قُطِعَتْ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ.

[ ترجمه ] : رأس الغول کوکبی نحس است بر مزاج مریخ در ثور کی دلیل گردن باشد چون [با] مریخ در [یک] جزو مجتمع باشد و سعدی ناظر نباشد کی باز دارد سعدی در ثامن کی بیت الموتست نباشد کی دلیل دفع موت باشد بر حال ناپسندیده و نیز نوبت بر مقابله یا تربیع مریخ باشد و این جمله اقتضاء آن کند کی گردن صاحب طالع بزند. پس اگر آن نیز در عاشر باشد نزدیک به درجه عاشر تن او را صلب کنند و اگر زحل و مریخ از جوزا کی دلیل دستهاست و حوت کی دلیل پایها است به یکدیگر ناظر باشند دستها و پایها او ببرند و اصحاب تجربه این هر یک را مثالها از تجارب خود ایراد کرده‌اند.

[ کلمه هفتاد و ششم ] : إِذَا كَانَ الْمَرِيخُ فِي الطَّالِعِ كَانَ بَوَجهِ المَوْلودِ أَثَرُ.

[ ترجمه ] : مریخ دلیل قطع و جراحت باشد و طالع دلیل سر و روی. پس بوذن او در طالع نه بر وجهی محمود و سعد ناظر نه این اقتضا کند.

[ کلمه هفتاد و هفتم ] : إِذَا جَاسَدَ الْمَرِيخُ صَاحِبَ الطَّالِعِ فِي الْأَسَدِ وَلَمْ يَكُنْ لِلْمَرِيخِ حَظٌّ فِي الطَّالِعِ وَلَا فِي الثَّامِنِ سَعْدٌ أَحْرَقَ المَوْلودُ بِالنَّارِ.

[ ترجمه ] : اسد از برجی آتشی است، در دلالت بر آتش بمبالغت‌تر باشد و مریخ کوکبی آتشی است، پس اگر مریخ را در طالع حظی باشد<sup>۱</sup> [و] شریک صاحب طالع باشد مضرت زیادت نکند<sup>۲</sup> و سعد در ثامن مرگ بذ را باز دارد. پس چون این معنی حاصل نباشد اقتضا [ء] سوختن مولود به آتش کند.

[ کلمه هفتاد و هشتم ] : إِذَا كَانَ زُحْلٌ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَ الَّذِي لَهُ التَّوْبَةُ فِي مُقَابَلَتِهِ وَ الرَّابِعُ بُرْجاً يَابِساً مَاتَ المَوْلودُ رَدْمًا، وَ إِنْ كَانَ مَائِيًّا مَاتَ غَرَقًا وَ إِنْ كَانَ عَلَى صُورِ النَّاسِ مَاتَ خَنْقًا

۱. نسخه دانشگاه تهران: نباشد.

۲. همو: کند.

أَوْ تَحْتَ الْمَقَارِعِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَعْدًا فِي الثَّامِنِ فَيُصِيبُهُ هَذَا وَلَا يَكُونُ مِنْهُ مَنِيَّةٌ.

[ترجمه]: زحل در وسط السماء و نیز نوبت در رابع بر مقابله او دلیل بد باشد و اگر رابع برجی خشک باشد مولود در زیر بنای افتد و اگر برج مایی بود غرقه شود <۳۰> و اگر بر صورت مردم باشد و آن برجهای [ی] هوایی باشد و سنبله و نیمه اول [از] قوس بخنق<sup>۱</sup> یا در زیر چوب زدن بمیرد. پس اگر در خانه هشتم سعدی باشد این حوادث واقع شود اما سبب مرگ نباشد.

[کلمه هفتاد و نهم]: سَيَّرَ دَرَجَةَ الطَّالِعِ لِأَعْرَاضِ الْجَسَدِ وَ دَرَجَةَ سَهْمِ السَّعَادَةِ لِذَاتِ الْبَدَنِ وَ دَرَجَةَ الْقَمَرِ لِتَصَرُّفِ الْجَسَدِ مَعَ النَّفْسِ وَ دَرَجَةَ الشَّمْسِ لِحُطُوتِهِ مِنَ السُّلْطَانِ وَ دَرَجَةَ وَسْطِ السَّمَاءِ لِمَا يُعَايَنُهُ مِنَ الْأَعْمَالِ، لِكُلِّ دَرَجَةٍ سَنَةٌ وَ كَذَلِكَ تَسْيِيرُ دَرَجَاتِ كُلِّ بَيْتٍ مِنَ الْبُيُوتِ الْاِثْنَتَيْ عَشَرَ لَمَّا نُسِبَ إِلَيْهِ.

[ترجمه]: از تسیر درجه طالع حالهائی کی تن را عارض شود مانند صحت و مرض و غیر آن معلوم شود و از تسیر سهم السعادة حال مال و توانگری و درویشی و سود و زیان و از تسیر قمر احوالی کی تن را بسبب عارض شود چون نشاط و غم و ثبات و انقلاب و اخلاق نیک و بد و دیگر احوال و از تسیر شمس جاهی و بهره کی از جهت ملوک و سلاطین یابد یا اضداد آن و از تسیر عاشر جاهی بنسبت با زیردستان او حاصل شود و عملها [یی] کی مباشرت آن کند و نیک و بد آن و این تسیرات بمطالع باشد طالع را بمطالع بلد و عاشر را بمطالع استوا و آنچه میان هر دو باشد یا در دیگر مواضع غیر اوتاد بمطالع افق آن موضع چنانک [گفته] آمده است هریک درجه را یکسال.

[کلمه هشتادم]: لَيْسَتْ تُؤَثِّرُ الْكَوَاكِبُ فِي مَوْضِعٍ لَا يَعْدُ فِيهِ وَ لَمْ يَنْتَهَ إِلَيْهِ الْمَوْلِدُ.

۱. خنق = خفه کردن.

[ ترجمه ]: هر کوكب نحس یا سعد کی در اصل طالع اقتضاء اثری کرده باشد چون بموضعی رسد کی دلیل باشد بر حصول آن اثر در وقت رسیدن او بآنجا یا بموضع تسیر یا انتهاء دلیلی گذرد از وی تأثیری بر مقتضا [ی] طبع او متوقع باشد اما هرچه بخلاف این باشد کی در اصل اقتضاء نکرده باشد یا بمواضع مذکور نرسیده او را هیچ اثری نباشد.

[ کلمه هشتاد و یکم ]: إِنْ كَانَ الْمَرِيخُ فِي الْحَادِي عَشَرَ وَلَهُ دَلَالَةٌ قَوِيَّةٌ فِي الطَّالِعِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْمَوْلُودِ خَائِنٌ لِسُلْطَانِهِ.

[ ترجمه ]: یازدهم بیت‌المال عاشر است و مریخ دلیل خیانت و چون در یازدهم افتد مال صاحب عاشر بدزدی و خیانت تلف کند و چون صاحب حظی تمام باشد در طالع مولودی آن مولود خاین و مُتْلِف<sup>۱</sup> آن مال باشد.

[ کلمه هشتاد و دوم ]: إِذَا جَاسَدَتِ الزُّهْرَةُ زُحْلًا فِي الْمَوْلِدِ وَلَهَا فِي السَّابِعِ حَظٌّ كَانَ الْمَوْلُودُ وَسَخَ الْمُجَامَعَةِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسَّ سَائِرَ الْبُيُوتِ، وَ كَذَلِكَ اجْتِمَاعُ كُلِّ كَوْكَبٍ مَعَ وَاحِدٍ مِنَ النَّحْسِيِّينَ.

[ ترجمه ]: زهره دلیل مجامعت است و سابع، بیت نکاح و چون او را در سابع حظی باشد در دلالت قوی‌تر شود. پس اگر با زحل در یک جزو مقارن باشد دلیل تباهی و پلیدی مجامعت باشد چنانکه اختیار کند غیر مواضع مجامعت را بران مواضع و یا جلد عمیره را بر مجامعت. و اگر زحل مشرقی باشد میل بسیاهاں بیشتر کند. پس اگر مریخ مجاسد زهره باشد میل بلواطه بیشتر کند و اگر مؤنث بود بسحق. و باشد کی بمحارم میل کند و زنا [را] بر نکاح اختیار کند و برین قیاس. اگر مشتری کی دلیل سعاداتست در حادی عشر صاحب حظ بود و با زحل باشد دلالت کند بر آنک

۱. متلف = تلف کننده.

اومید حصول چیزه‌ها دارد کی مشتمل بر عیبی و نقصی باشد و از امور پوشیده مانند حقد و بذخواستن بمردم و بخدیعت و مکر مردم را در وقایع افکندن. و اگر با مریخ باشد دلالت کند کی اومید قتل و احراق و قطع طریق کند و اگر شمس کی دلیل جاه و سلطنت است در عاشر صاحب حظّ بود و با زحل بود جاه او به طریق غدر و حیلت و مکر حاصل شود <۳۱> و اگر با مریخ باشد جاه از نهب و غصب و قتل و قهر حاصل شود و اگر عطارد کی دلیل فهم و ذکا و عقلست در طالع حظّ دارد و با زحل بود دلیل بلاد و بلاهت و سوء [تدبیر باشد و اگر با مریخ باشد دلیل حدّت و جربزه و طیش و جنون باشد و اگر قمر کی دلیل سفر و حرکت است در ثالث یا تاسع حظّ دارد و با زحل بود دلیل ثقل در حرکت و سکون نه بموضع و مکث بسیار در اسفار و رنج رسانیدن خلق باشد و اگر با مریخ بود دلیل تعجیل و قطع طریق و گریختن و قصد مردم کردن باشد و برین قیاس.

[ کلمه هشتاد و سوم ]: الْأَوْقَاتُ تُؤْخَذُ مِنْ سَبْعَةِ أَوْجَةٍ. إِحْدَاهَا مَا بَيْنَ الدَّكَلَيْنِ مِنَ الدَّرَجِ وَ الثَّانِي مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْمُشَاكَلَةِ؛ وَ الثَّالِثُ مَصِيرُ أَحَدِهِمَا إِلَى مَوْضِعِ الْآخَرِ؛ الرَّابِعُ مَا بَيْنَ أَحَدِهِمَا وَ بَيْنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي لَهُ فِيهِ قُوَّةٌ وَ مُرَاغِمَةٌ وَ طَبِيعَةُ الْأَمْرِ الْمَطْلُوبِ؛ وَ الْخَامِسُ مَا تَخْلُصُ بِهِ عَطِيَّةُ الْكُوكَبِ بَعْدَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ؛ وَ السَّادِسُ تَغْيِيرُ شَكْلِ الدَّكَلِ عَلَى الْأَمْرِ بِالْإِسْتِقَامَةِ وَ التَّشْرِيقِ وَ الرُّجُوعِ وَ التَّغْيِيرِ وَ مَا يُشَاكِلُ هَذَا؛ وَ السَّابِعُ مَصِيرُ كُلِّ كُوكَبٍ إِلَى مَوْضِعٍ مُوَافِقٍ لَهُ فِي الطَّبِيعَةِ.

[ ترجمه ]: هرگاه کی طالع امری از امور اقتضا [ء] حادثه کند و خواهند کی بدانند کی آن حادثه در کدام وقت حادث شود طریق معرفت آن [از] هفت نوع باشد. اول از مابین الدّکلیین، چنانک در طوفان نوح علیه سلم گفته‌اند طالع قرانی کی بر طوفان دال بود [چهار درجه] سرطان بود و موضع قران در اول حمل و مابین هر دو دویست و شصت و شش درجه [است] مطلعی.

و چون هر درجه را سالی گرفته‌اند طوفان بعد از دویست و شصت و شش سال از وقت طالع [قران] حادث شد و همچنین در خسوف و کسوف مابین طالع و جزوی کی در وی خسوف [و] یا کسوف باشد بگیرند بمطالع و نسبت آن با نصف دور چون نسبت مابین اول خسوف یا کسوف و مابین وقت معظم تأثیر باشد تا همه زمان تأثیر و تسیرات و انتهایات بیشتر از این جنس باشد. دوم از مابین الدلیلین [موافق او در طبیعت] من المشاکله گیرند چنانکه اگر صاحب طالعی بتسدیس یا [در] تربیع کوکبی رسد موافق او در طبیعت یا مخالف او [حصول] مقتضا[ی] طبیعت<sup>۱</sup> او با ضد آن مقتضا در آن وقت حادث شود و همچنین چون صاحب طالع متصل باشد بکوکبی کی در مطلوبی صاحب حاجت باشد چون آن اتصال تمام باشد آن حاجت حاصل شود [خاصه که صاحب حاجت در طالع بود و صاحب طالع در خانه صاحب حاجت]. سوم رسیدن یک دلیل باشد بموضع دیگر دلیل چنانکه صاحب طالع در آن صورت کی جاهی مطلوب بود بوقت آن کی بصاحب عاشر [پیوندد] یا بدرجه عاشر رسد آن مطلوب برآید و چهارم آنکه صاحب حاجت کذام وقت بموضعی رسد کی او را در آن موضع قوتی دارد یا آن موضع بر طبیعت مطلوب باشد. مثلاً صاحب خانه مال به درجه شرف خود رسد یا بسهم السعادة رسد کی او هم اقتضاء حصول مال کند. و پنجم آنچه از عطیّت کذخذه بعد از زیادت سعود ناظر و نقصان نحوس ناظر حاصل آید و آن مدت عمر مولود باشد و ششم آن کی شکل دلیل بر امری از آن اقتضا متغیر نشود<sup>۲</sup> بسبب استقامتی یا رجوعی یا تشریقی یا تغریبی چنانکه اگر کوکبی دلیل حاجتی باشد و متوجه باشد بدلیل [که] نجاح آن حاجت [بود] و پیش از وصول باو راجع شود بقدر مدت رجوع و اقامت

۱. در نسخه دانشگاه تهران به جای عبارت «طبیعت او با ضد آن مقتضا» چنین آمده است: «آن کوکب یا ضد آن».

۲. نسخه دانشگاه تهران: بشود.

تأخیر افتد در حصول آن حاجت تا بعد از آن کی مستقیم باز شود<sup>۱</sup> و [یا] بآنجا رسد و همچنین در استقامت و در تشریق و تغریب مثلاً بر جوع بدلیل نجاح پیوند و پیش از [وصول ب] آن مستقیم باز شود و بآن موضع نرسد الا بعد از مرور ایام استقامت و اقامت، و همچنین <۳۲> در تشریق و تغریب [و] اگر دلیل تحت الشعاع بود و بتشریق یا بتغریب بیرون آید مطلوب حاصل شود و هفتم وقت رسیدن کوکبی کی مقتضی مطلوب باشد بموضعی کی موافق او باشد در طبیعت. چنانک دلیل سفر بخانه سفر رسد مثلاً.

[ کلمه هشتم و چهارم ]: إِذَا تَكَافَأَتِ الدَّلَائِلُ فِي الْأَمْرِ وَ ضِدُّهُ فَأَنْظُرْ إِلَى طَالِعِ الْجَمْعِ أَوْ الْاِسْتِقْبَالِ فَإِنْ تَكَافَأَتْ فَلَا تَعْجَلْ بِالْقَضَاءِ.

[ ترجمه ]: هرگاه کی در طالع سؤالی یا طالع سالی [یا طالع مولدی] یا مبداء دیگر دلیلی بر حصول مطلوبی و دلیلی بر فوات آن مطلوب متکافی شوند و هم چنین در دیگر دلایل رجوع با طالع اجتماع یا استقبال متقدم باید کرد، اگر در آن طالع یک طرف را رجحان یافته شود بر آن حکم کنند و اگر در آن طالع همه متکافی یابند در حکم، توقف باید کرد بسبب عدم رجحان یکی از دو طرف.

[ کلمه هشتم و پنجم ]: وَ قَدْ تَقَلَّدَ الْغَامِلُ دَلِيلًا لِمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سُلْطَانِهِ وَ وَقْتُ جُلُوسِهِ دَلِيلٌ لِحَالِهِ فِي عَمَلِهِ.

[ ترجمه ]: از طالع آن وقت کی پادشاهی عملی بکسی دهند طلب معرفت حالی باید کرد کی میان او و آن پادشاه روز کی بالای او بود و از طالع آن وقت کی در آن عمل خوض کند و بآن شغل بنشینند، طلب معرفت حال باید کرد کی او را در آن عمل حادث شود با کسانی کی در تحت حکم او باشند.

۱. «مستقیم باز شود» یعنی «باز مستقیم شود».

[ کلمه هشتاد و ششم ]: إِذَا كَانَ طَالِعُ صَاحِبِ جُلُوسِ عَامِلِ الْمَرِيخِ وَهُوَ فِي الثَّانِي أَوْ مُلْتَبِسٌ بِصَاحِبِ الثَّانِي فَإِنَّهُ يَجْحَفُ بِأَمْوَالٍ مِّنْ يَتَقَلَّدُ عَلَيْهِ سَيِّمًا إِنْ كَانَ صَاحِبُ الثَّانِي الْمُشْتَرِي.

[ ترجمه ]: خانه دوم طالع جلوس عامل خانه مال آن جماعت و رعیت باشد. کی آن عامل بر ایشان حاکم باشد، پس چون صاحب ثانی مریخ باشد و مریخ در ثانی باشد یا با صاحب ثانی بنظر عداوة مشاکل<sup>۱</sup> باشد، آن عامل مال آن جماعت و رعیت تلف کند تلفی تمام. خاصه اگر مشتری صاحب ثانی بود [و یا مریخ در ثانی] کی آنگاه تلف بیشتر باشد چه مشتری از نحوس است، نحس را باز ندارد بقدر آنکه زحل با نحسی دیگر باز دارد چه نحوس متکافی و متدافع تأثیر یکدیگر باشند و سعود با نحوس مکاوحت نکنند [بل دلیل نقصان مال کند خاصه مشتری که دلیل مال بود مطلقاً و صاحب ثانی باشد در اینصورت].

[ کلمه هشتاد و هفتم ]: إِذَا دَفَعَ صَاحِبُ الطَّالِعِ إِلَى صَاحِبِ الثَّانِي التَّدْبِيرَ مِنْ مُشَاكَلَةِ مَوَدَّةٍ أَنْفَقَ الْعَامِلُ نَفَقَاتٍ جَمَّةً، وَإِنْ كَانَتْ مِنْ عَدَاوَةٍ خَسِرَ وَإِذَا دَفَعَ صَاحِبُ الثَّانِي إِلَى صَاحِبِ الطَّالِعِ التَّدْبِيرَ اكْتَسَبَ، فَإِنْ كَانَتْ مِنْ مُشَاكَلَةِ مَوَدَّةٍ فَسِرَضِي النَّاسِ وَإِنْ كَانَتْ مِنْ عَدَاوَةٍ فَيَسْخَطُهُمْ وَكَارِهِهُمْ.

[ ترجمه ]: اتصال صاحب طالع جلوس عامل بصاحب ثانی از نظر دوستی اقتضاء آن کند کی عامل [در آن عمل] بر رعیت مال بسیار نفقه کند و بسبب آن او را خسارتی مضر نباشد و از نظر دشمنی اقتضا [ء] آن کند [که] در آن نفقات زیان برو افتد و اتصال صاحب ثانی به صاحب طالع از نظر دوستی اقتضاء آن کند کی عامل کسب بسیار کند بر وجهی کی رعایا ازو راضی باشند و از نظر دشمنی اقتضاء آن کند که رعایا در آن کسب ازو راضی نباشند بل بکراهت و سخط ایشان مقرون باشد.

۱. نسخه دانشگاه تهران: ناظر.

[ کلمه هشتاد و هشتم ] : الشَّمْسُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْحَيَوَانِيَّةِ، وَالْقَمَرُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الطَّبِيعِيَّةِ، وَزُحْلُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْمَاسِكَةِ، وَالْمُشْتَرَى يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ النَّامِيَّةِ، وَعَطَارِدُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْفِكْرِيَّةِ وَالذِّكْرِيَّةِ، وَالْمَرِيخُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْغَضَبِيَّةِ، وَالزُّهْرَةُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الشَّهْوِيَّةِ، وَلِذَلِكَ يَكُونُ عَطَارِدُ وَالْمَرِيخُ وَالزُّهْرَةُ فِي الْمَوْلِدِ أَدَلَّةٌ عَلَى أَخْلَاقِ صَاحِبِهِ وَصِنَاعَتِهِ.

[ ترجمه ] : ترکیبات کی در عالم کون و فساد باشد معدنی باشد و نباتی و حیوانی. و در نباتی ترکیب اول <۳۳> موجود باشد و در حیوانی کی ترکیب اول و دوم موجود باشد و بقای هریک بتماسک اجزا تواند بود. پس این چهار قوه یعنی ترکیب اول کی منسوب بطبیعت است و ترکیب دوم کی منسوب بنماست<sup>۱</sup> و ترکیب سوم کی منسوب بحیاتست<sup>۲</sup> و تماسک اجزا کی در همه شرط است تا باقی باشند آثار نیرین و علوین است و سه کوكب باقی یعنی مریخ کی غضب باو منسوبست و زهره کی شهوت باو منسوب است و عطارد کی تمیز و فکر و ذکر باو منسوبست باعتباری مبادی اخلاق باشند چه اصول اخلاق این سه قوت اند کی از یکی بر وجه محمود شجاعت حادث شود و بر وجه مذموم اضداد آن، چون تهور و جبن، و از دیگر بر وجه محمود سخاوت و عفت، از وجه مذموم اضداد آن چون اسراف و بخل و فسق و خمود<sup>۳</sup> شهوت و از سوم بر وجه محمود حکمت عملی و بر وجه مذموم جربزه یا بلاهت حادث شود و جملگی اخلاق فاضله و رذیله در تحت این اصول باشند و باعتباری دیگر مبادی صناعت باشد چه صناعات مؤلف باشند از دو چیز ملکات و حرکات. و حرکات یا بر سیل جذب باشد یا بر سیل دفع. و اول منسوب بعطارد باشد و دوم منسوب بزهره و سوم منسوب بمریخ. پس از صلاح حال این

۱. نما = بالیدگی و رشد.

۲. نسخه دانشگاه تهران: بحیوانست.

۳. نسخه دانشگاه تهران: جمود و.

سه کوکب اخلاق و صناعات پسندیده حادث شود و از فساد حال ایشان اخلاق و صناعات ناپسندیده حادث شود.

[ کلمه هشتم و نهم ] : زَمَانُ انْتِقَالِ الْبُرُوجِ فِي التَّحْوِيلِ مِنْ جِهَةِ دَرَجَةِ بُرْجِ الْاِنْتِهَاءِ ثَمَانِيَّةٌ وَعَشْرُونَ يَوْمًا وَ سَاعَتَانِ وَ ثَمَانِي عَشْرَةَ دَقِيقَةً مِنْ سَاعَةِ بِالتَّقْرِيبِ، وَ مِنْ جِهَةِ الطَّالِعِ فِي الْاَفْقِ اَرْبَعَةٌ وَعَشْرُونَ يَوْمًا وَ ثَلَاثُ يَوْمٍ بِالتَّقْرِيبِ، وَ اَمَّا الشُّهُورُ الشَّمْسِيَّةُ فَمِنْ انْتِقَالِ الشَّمْسِ مِنَ الدَّرَجَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا عِنْدَ الْمَوْلِدِ اِلَى مِثْلِهَا مِنْ سَائِرِ الْبُرُوجِ.

[ ترجمه ] : انتهای شهوری کی در [هر] سالی سیزده برج رانند حصه یک برج از سال، بیست و هشت روز و دو ساعت و هجده دقیقه باشد از یکساعت بتقریب و آن [از] قسمت مدت یک سال شمسی باشد بر سیزده و چون از طالع تحویل سال تا طالع تحویل دیگر سال برانند و آن دوازده برج باشد بافضل الدور و افضل الدور نزدیک هر راصدی مقداری دیگر است. و بطلمیوس سه برج گرفته است. پس چون مدت سال شمسی بر پانزده برج قسمت کنند حصه هر برجی بیست و چهار روز و ثلثی باشد بتقریب لیکن این مقدار از مطالع باید گرفت و بازاء آن از درج سوا بحسب هر موضعی معلوم می باید کرد. اما شهور شمس از ابتدا [ی] وقت ولادت تا رسیدن آفتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر یکماه شمسی باشد و این ماهها مختلف باشد بعضی سی و یک روز و کسری و بعضی بیست و نه روز و کسری افتد و بعضی میان هر دو چنانک از اعمال نجومی معلوم گردد.

[ کلمه نودام ] : إِذَا ارْتَدْنَا تَسْيِيرَ سَهْمِ السَّعَادَةِ فِي سَائِرِ سَنَةِ التَّحْوِيلِ اخَذْنَا مِنْ مَوْضِعِ الشَّمْسِ إِلَى مَكَانِ الْقَمَرِ فِي الْمَوْلُودِ وَ اَلْقَيْنَاهُ مِنْ دَرَجَةِ الطَّالِعِ.

[ ترجمه ] : نزدیک بطلمیوس و دیگر متقدمان سهم السعادة بروز و شب از تقویم آفتاب تا تقویم ماه گیرند و از طالع بیفکنند و اما متاخران شب از موضع ماه تا موضع آفتاب بگیرند و از طالع بیفکنند و اگر بروز از موضع ماه تا موضع آفتاب گیرند و

بشب از موضع آفتاب تا موضع ماه آنرا سهم الغیب خوانند و بعد از آنک موضع سهم سعادة معلوم شود آنرا در طوابع تحویل<sup>۱</sup> سعود < ۳۴ > و نحوس تسییر می‌کنند و پیش ازین در تسییر سهام ذکرى رفته است.

[ کلمه نود و یکم ] : اُطْلُبْ حَالَ الْجَدِّ مِنَ السَّابِعِ وَ حَالَ الْعَمِّ مِنَ السَّادِسِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسْ. [ ترجمه ] : جدّ، پدر پدر باشد و چون رابع دلیل پدرست، رابع رابع دلیل جدّ باشد و ثالث سابع دلیل عمّ کی برادر پدرست. اما جدّ مادری را<sup>۲</sup> دلیل هم طالع باشد کی رابع عاشرست و خال را دلیل ثانی عشر کی ثالث عاشرست و برین قیاس در دیگرها.

[ کلمه نود و دوم ] : إِذَا نَظَرَ الدَّلِيلُ إِلَى الطَّالِعِ فَإِنَّ جِنْسَ الْخَبِيِّ مِنْ جَوْهَرِ الطَّالِعِ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ نَاطِرٍ إِلَيْهِ فَإِنَّ جِنْسَهُ مِنْ جَوْهَرِ مَوْضِعِ الدَّلِيلِ، وَ صَاحِبُ السَّاعَةِ دَلِيلٌ عَلَى لَوْنِهِ. وَ مَكَانُ الْقَمَرِ يَدُلُّ عَلَى حَدَاثَةِ زَمَانِهِ وَ قَدَمِهِ فَإِنْ كَانَ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ كَانَ قَبْلَ الْاِسْتِقْبَالِ كَانَ حَدِيثًا وَ إِنْ كَانَ تَحْتَهَا وَ كَانَ بَعْدَ الْاِسْتِقْبَالِ كَانَ قَدِيمًا. وَ مِنْ صَاحِبِ سَهْمِ السَّعَادَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى طَوْلِهِ وَ قَصَرِهِ. وَ مِنْ صَاحِبِ حَدِّ دَرَجَةِ الطَّالِعِ وَ مِنْ صَاحِبِ حَدِّ دَرَجَةِ وَسَطِ السَّمَاءِ أَيُّهُمَا كَانَ فِي وَتَدٍ وَ صَاحِبِ حَدِّ الْقَمَرِ يَدُلُّ عَلَى طَبِيعَتِهِ.

[ ترجمه ] : این کلمه در استخراج خبی گفته است و خبی موجودی بود کی پوشیده دارند و از او سؤال کنند تا از حکم نجوم بگویند کی چه چیزست و دلیل درین موضع کوکبی را می‌خواهد کی در طالع و موضع نیرین حظ بیشتر دارد و متصل نباشد بدیگری پس اگر متصل بود بکوکبی و آن کوکب بکوکبی و آن کوکب کی انتهاء اتصال باو باشد دلیل بود و چون دلیل ناظر بطالع باشد جنس خبی از جوهر طالع بود نباتی اگر سنبله باشد، و حیوانی اگر صورت حیوانی بود و هم چنین ارضی و

۱. در نسخه لیدن پس از کلمه «تحویل» در کنار آن آمده است: سنن جو؟

۲. در نسخه لیدن بعد از «را» آمده است «هم» یا «عم»؟

مایمی یا هوایی یا ناری و همچنین در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست. پس اگر دلیل متصل بطالع نبوذ دلیل جنس خبی در موضع دلیل باشد و صاحب ساعت دلیل لون او بوذ، زحل سیاه و مریخ سرخ و شمس زرد و قمر سپید و برین قیاس. و مکان قمر دلیل زمانش باشد [و] اگر فوق الارض باشد نو بوذ و اگر تحت الارض، کهنه بوذ [و گفته اند قبل از استقبال نو باشد و بعد از استقبال کهنه] و گفته اند دلیل اگر شرقی بوذ نو بوذ و اگر غربی بوذ کهنه بوذ و از صاحب سهم السَّعادة درازی و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حدّ درجه طالع و صاحب حدّ درجه وسط السماء هر کدام کی در وتد باشد و [از] صاحب حدّ قمر طبیعت او شناسند و باید کی این حدها بحدود بطلمیوس گیرند و این دلایل یعنی بروج و کواکب را برین چیزها در مدخلها مذکور باشد [و دلیل کوکبی باشد که در طالع و موضع نیر نوبت و موضع سهم السَّعادة حظ بیشتر دارد و اگر یک کوکب نباشد کوکبی که از آن جمله قوی تر باشد].

[ کلمه نود و سوّم ]: أَخَوْفُ الْأَدْلَاءِ عَلَى الْعَلِيلِ دُخُولُ دَلِيلِ مَسْئَلَتِهِ تَحْتَ الشُّعَاعِ وَ يَكُونُ سَهْمُ سَعَادَتِهِ مَنحُوسًا.

[ ترجمه ]: چون از حال بیماری [مسئله] پرسند دلیل او چنانک در کلمه گذشته گفته آمد بشناسند [و آن صاحب طالع و قمر باشد] و اگر [هر دو یا یکی که قوی تر باشد] تحت الشعاع بوذ و سهم السَّعادة منحوس تمامترین دلیل باشد بر خطر بیمار [و بر] آنک بغایت مخوف باشد.

[ کلمه نود و چهارم <sup>۱</sup> ]: زُحْلُ لَعْلِيلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَرِيخُ لَعْلِيلِ الْمَغْرِبِ أَقْلُ ضَرَرًا، وَ عَلَى هَذَا تَكُونُ زِيَادَةُ سَعَادَةِ الْمُشْتَرِي وَ الزُّهْرَةُ فِي الْجَنُوبِ وَ الشَّمَالِ.

۱. در نسخه لیدن کلمه نود و چهارم شماره ندارد و کلمه نود و پنج را نود و چهار شماره گذاری کرده است.

[ ترجمه ] : اگر دلیل بیماری زحل بود و او مشرقی بود یا مریخ بود و [او] مغربی بود ضرر او از نحوست کمتر باشد و اگر مشتری بود و شمالی بود یا زهره بود و جنوبی بود سعادت او بیشتر باشد از دیگر اوقات.

[ کلمه نود و پنجم ] : لَا تَقْدِمُ عَلَى مُشَابَهَةِ الصُّورِ قَبْلَ أَنْ تَعْرِفَ مُشَابَهَةَ الْأَوْضَاعِ فَإِنَّ الرِّئَاسَاتِ تَنْتَقِلُ فِي كُلِّ اجْتِمَاعٍ فَإِذَا صَحَّحْتَ السَّيْرَ فِي الرَّئِيسِ اعْطَيْتَ الرَّئِيسَ وَ الْمَرْؤُسَ مَا يَجِبُ لَهُمَا وَ سَلِمْتَ مِنَ الْخَطَا.

<۳۵> [ ترجمه ] : یعنی در معرفت حال رؤسا و رؤسان بر معرفت مقتضا(ی) طبایع دلایل تنها حکم مکن پیش از آنک مقتضا(ی) اوضاع کواکب معلوم کنی چه بموجب اختلاف قرانات و اجتماعات کواکب، ریاسات منتقل شود از بعضی مردم بعضی و چون دلالت کواکب و اوضاع ایشان در باب ریاست شناخته باشی [و حال اجتماعات هر صنفی و اختلاف ایشان در تکبر و تواضع و عدل و جور و تسخیر و انقیاد و غیر آن شناخته باشی]، بعد از آن حکم توانی [کرد] بر حال رئیس و حال مرؤس بحسب اقتضا[ء] دلایل و [قوابل] و از خطا سلامت یابی.

[ کلمه نود و ششم ] : أَقْوَى الْأَدْلَى فِي الْمَسْئَلَةِ يَدُلُّ عَلَى مَا فِي ضَمِيرِ السَّائِلِ.  
[ ترجمه ] : دلیل همانست کی در پیشتر گفته آمد [یعنی کوکبی که حظاً او در طالع و موضع نیر نوبت و سهم السعادة بیشتر بود] و چون ادلاً بسیار باشد در قوی ترین نظر باید کرد. اگر در بیت السلطان باشد سایل، سؤال از پادشاه خواهد کرد و اگر در بیت المال بود سؤال از مال خواهد کرد. پس باین طریق بشناسی آنچه در ضمیر سایل بود.

[ کلمه نود و هفتم ] : ضَاحِبُ الْجَمَاعِ وَالْإِسْتِقْبَالِ إِذَا وَقَعَ فِي أَوْتَادِ الْحَاجَةِ تَمَّتْ الْحَاجَةُ، وَ كَذَلِكَ مَا يَحْتَاجُ إِلَى ثَبَاتِهِ إِذَا اسْتَرَّ أَحَدٌ وَ هُوَ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ ظَهَرَ عَلَيْهِ فِي زَمَانِهِ.  
[ ترجمه ] : این کلمه در نسخه (ای) که احمد بن یوسف و ابوالعباس اصفهانی شرح

کرده‌اند کلمه نود و نهم است یعنی بعد از دو کلمه دیگر و [بصاحب اجتماع و استقبال کوکبی می‌خواهد کی حظ او در طالع و در جزو اجتماع و استقبال بیشتر باشد و چون سؤالی کنند از مطلوبی کی حاصل خواهد بود یا نه و صاحب اجتماع یا استقبال مقدم بر سؤال در وتدی از طالع سؤال افتد [یا در خانه مطلوب] آن مطلوب حاصل شود و هم چنین چون کاری کند کی خواهد کی ثابت باشد مانند بنایی کی بنهند آن کوکب را در طالع ابتداء آن کار [یا] در وتدی دیگر نهند چون کسی پنهان شود از کسی و آن کوکب در وسط سماء باشد ظهورش [بزودی اتفاق افتد] بر کسی کی ازو پنهان شده باشد در وقتی باشد کی آن کوکب در وسط السماء باشد [پس اگر مسعود بود بر وجهی صالح باشد و اگر منحوس باشد بر وجهی فاسد].

[ کلمه نود و هشتم ] : يَكَادُ أَنْ يَكُونَ مَا يَطْلُعُ مَعَ كُلِّ دَرَجَةٍ مُشَاكِلاً لِمَا وَقَعَ عَلَيْهِ إِخْتِبَارُ الْمَوْلُودِ وَ كَذَلِكَ مَا يَطْلُعُ فِي كُلِّ وَجْهِ مُشَاكِلاً لِصَنَاعَتِهِ.

[ ترجمه ] : در کتابی کی منسوب است بتنگلوشا بابلی آورده‌اند کی با هر درجه چه طلوع کند و از هند همچنین روایت کرده‌اند و در مدخلها ذکر کرده‌اند کی با هر وجهی چه طلوع کند. و درین کلمه می‌گویند کی نزدیک است بانک اختیار مولود بطبع خویش شبیه باشد بآن چیزها کی با درجه طالع او طلوع کند و صناعت او شبیه [باشد] بآنچ با وجهی کی طالع او در آن وجه باشد طلوع کند.

[ کلمه نود و نهم ] : الْمَوَاضِعُ الَّتِي يَقَعُ فِيهَا أَثَرُ الْكُسُوفَاتِ وَالْمَقَامَاتِ وَ مَبْدَأُ الرُّجُوعِ وَ الْإِسْتِقَامَةِ هِيَ الْأَوْتَادُ الْقَرِيبَةُ مِنْ مَوَاضِعِ الْكُسُوفِ فِي الْمَوَالِيدِ وَ التَّحَاوِيلِ لِلْأَشْخَاصِ وَ الْمُدُنِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَيْهَا وَ تَثْبُتُ فِيهَا وَ طَبِيعَةُ مَا يُؤَثِّرُ فِيهِ عَلَى حَسَبِ مَوْضِعِ الْكُسُوفِ وَ الْمَقَامَاتِ وَ مُلَابَسَةِ صُورِ الْكَوَاكِبِ الثَّابِتَةِ وَ طَبِيعَةِ مَا فِي بَرُوجِ الْكُسُوفِ مِنَ الْكَوَاكِبِ الْمُتَحَيِّرَةِ وَ مِقْدَارُ مَا يَلْحَقُ عَلَى مِقْدَارِ أَثَرِ الْكُسُوفِ فِي النَّيِّرِينَ وَ هُوَ مِقْدَارُ مَا يَنْكَسِفُ مِنْهُمَا وَ عَلَى هَذَا نَتَكَلَّمُ فِيمَا يَنْبَغِي مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ.

[ ترجمه: در این کلمه احکام بسیار است که در الفاظ مختصر ایراد کرده است و ]  
 موضعهایی کی اثر کسوف و خسوف و آثار مقامات کواکب متحیره و مبدار رجوع و  
 استقامات ایشان در آن مواضع واقع شود، چیزهای و جایهای باشد کی منسوب  
 باشد باوتادی که بدان مواضع کسوف [و] نزدیک باشد [بآن مواضع و آن طالع و  
 عاشر بود در کسوفی که در جهة مشرق بود و عاشر و سابع در آنچه در طرف مغرب  
 بود و بروج] و آن اوتاد [که] از طوابع موالید و تحویل اشخاص انسانی باشد [اعتبار  
 باید کرد و آنچه] منسوب بآن اوتاد باشد مانند ابدان و نفوس کی منسوب بطالع بود  
 و سلطان و عمل و املاک و عقار و عواقب و ازواج و شرکاء کی منسوب بدیگر اوتاد  
 باشد و همچنین شهرها کی منسوب <۳۶> باشند بروج و آن اوتاد و بروج  
 کسوف و این طبیعتها کی از اصناف موجودات مدلول برج کسوف باشد و صورتهاء  
 کواکب ثابته و طبایع کواکب متحیره کی واقع در آن برج باشد [یا در وقت کسوف  
 طلوع کند] و مقدار اثر بقدر و مقدار منکسف باشد از نیر و زمانش بقدر زمان او  
 [فوق الارض] چنانک در کتب احکام مذکور باشد و همچنین در آنچه مقتضاء مواضع  
 اقامت و رجوع و استقامت سعود و نحوس باشد بقیاس باوتاد طوابع مذکور سخن  
 می باید گفت از خیر و شرّ و این کلمه مجمل است کی مشتمل بر اصول بسیارست از  
 احکام [و تفصیل آن در اربع مقالات بطلمیوس مذکور است].

( کلمه صدم ) : الْمُسْتُولِي عَلَى أَوْتَادِ الْجَمْعِ وَالْإِسْتِقْبَالِ إِذَا قَوَّاهُ عَزَّ وَ غَلَا مَا  
 يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ وَ إِذَا ضَعَفُوا هَانَ وَ رَخَّصَ وَ كَذَلِكَ إِذَا أَسْرَعَ سَيْرَهَا وَ أَطْأَ.

( ترجمه ) : چون مستولی بر اوتاد طالعها اجتماع و استقبال و در تربیع آفتاب و ماه  
 قوی حال باشد آن چیزها کی مدلول مستولی باشد عزیز و گران باشد و چون  
 ضعیف باشد خوار و ارزان باشد و چون سریع السیر باشد رواج یابد و چون  
 بطی السیر باشد کساد یابد.

( کلمه صد و یکم ) : النَّيَّازِكُ وَ ذَوَاتُ الدَّوَائِبِ مِنْ ثَوَانِي النُّجُومِ وَ لَيْسَتْ مِنْهَا.

( ترجمه ) : ثوانی نجوم آثار علوی باشد و نیازک و ستارگان ذوالذوابع و جرهما و امثال آن جمله از ثوانی نجوم باشد و از [جمله] نجوم نباشند [و در بعضی از نسخها این کلمه و آنچه بعد از این آید یک کلمه شمرده اند].

( کلمه صد و دوم ) : النَّيَّازِكُ تَدُلُّ عَلَى جَفَافِ الْأَبْحَرَةِ فَإِذَا كَانَتْ فِي جِهَةٍ وَاحِدَةٍ دَلَّتْ عَلَى رِيَّاحٍ تَعْرِضُ فِي تِلْكَ الْجِهَةِ، وَ إِنْ كَانَتْ شَائِعَةً فِي الْجِهَاتِ كُلِّهَا دَلَّتْ عَلَى نُقْصَانِ الْمِيَاهِ وَ اضْطِرَابِ الْهَوَاءِ وَ عَلَى جِيوشٍ تَقْصُدُ الْأَقَالِيمَ يَطْلُبُ مُلُوكُهَا مُخَالَفَةَ الْاِعْتِقَادِ لِمَا عَلَيْهِ الْاجْتِمَاعُ فِيهِ فَأَمَّا ذَوَاتُ الدَّوَائِبِ وَ هِيَ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الشَّمْسِ أَحَدَ عَشَرَ بُرْجاً، فَإِذَا ظَهَرَ فِيهَا ذَوَالْجُمَّةِ وَ كَانَ ظُهُورُهُ فِي وَتِدٍ مِنْ أَوْتَادِ الدَّوَلَةِ فَيَمُوتُ مَلِكُ مِنْهَا، أَوْ عَظِيمٌ مِنْهَا، وَ إِنْ كَانَ فِيهَا يَمَلِكُ وَ تَدَا مِنْ أَوْتَادِ الدَّوَلَةِ اصْطَلَمَتْ دَخَائِرُهُ وَ اسْتَبَدَّتْ بِوَزِيرِهِ وَ إِنْ كَانَ سَاقِطاً عَنِ الْوَتِدِ حَدَثَتْ آثَارُ الشُّجُونِ وَ الْأَمْرَاضِ وَ كَانَ أَكْثَرُ الْمَيِّتَةِ فُجَاءَةً وَ لَحِقَ النَّاسَ خَلَلٌ فِي الرَّأْيِ بِذَلِكَ الْإِقْلِيمِ. وَ إِنْ كَانَ ذَوَالْذَّوَابَةِ يَسِيرُ، وَ سِيرُهُ أَبَدًا يَكُونُ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الْمَشْرِقِ فَإِنَّ الْخَارِجِيَّ يَأْتِي مِنَ بَعِيدٍ إِلَى الْإِقْلِيمِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَائِراً فَإِنَّ الْخَارِجِيَّ<sup>۱</sup> مِنْ حَضْرَةِ الْإِقْلِيمِ.

( ترجمه ) : در کتب آثار علوی گفته اند کی ادخنه کی از زمین مرتفع شود چون از طبقه زمهریر [ی] بگذرد، اگر در هواء حار مشتعل شود از اشتعال آن شهب تولد کند و اگر باثیر رسد آنجا نیازک و ذوات ذوایب شود و اسامی آن بحسب اشکال باشد. پس ظهورش چون بسبب تأثیر حرارت آفتاب در اجزاء یابس است از زمین دلیل خشکی هوا و خشک شدن بخارها باشد و چون در یک جهت باشد در آن جهت باذها تولد کند چه باذ دخانی باشد کی مرتفع شود و در طبقه زمهریری سرد شود با شیب آید و چون در همه جهت باشد دلیل نقصان آبها باشد و اضطراب هوا از همه

۱. در این «کلمه» سخن از خروج «خارجی» می رود. می دانیم که خوارج گروهی بودند که پس از جنگ صفین و حکمیت پیدا شدند و در نقاط مختلف آشوبهایی به پا می کردند. این واژه «خارجی» احتمالاً در اصل متن یونانی وجود نداشته و اگر هم وجود داشته باید به صورت شورشی و انقلابی بوده باشد.

جوانب و نیز دلیل باشد بر آنک لشکرها [ی] مخالف قصد اقلیم کنند و ملوک را زحمت دهند و آن از سبب تغییر مزاجها (ی) ایشان باشد و استیلا [ی] قوت غضبی بر مزاجها کی موجب تعصب و طلب حربها باشد و از لشکرها مخالف اعتقاد جمهور آن اقلیم باشند بسبب انحراف مزاجها ایشان از اعتدال و ذوالذبابه [را] گفته است در یازدهم آفتاب باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح <۳۷> [در مشرق] طلوع کند و این واجب نیست چه در هر دو جهت مشاهده افتاده است، پس

چون

آنجا،

یعنی در یازدهم ذوالجُمّة پذیرد آید و آن بر شکل سری باشد روشن شعاعها [ی] باریک ازو مانند مویها سر برون آمده و ظهورش [اگر] در وتد طالع دولتی باشد پادشاه آن دولت یا بزرگی کی بمثابت پادشاه باشد بمیرد و اگر در مایلی وتد باشد ذخایر اموال او بکلی مستأصل شود و وزیر بدل کند و اگر ساقط باشد از اوتاد اندوها و بیماریها یعنی اعراض نفسانی و جسمانی حادث شود و بیشتر مرگها [ی] فجأة باشد و رأیها مردم در آن اقلیم مختل شود و اگر ذوالذوابه سیر کند و گفته است سیر او همیشه از مغرب باشد بسوی مشرق و [ما] خلاف این مشاهده کرده ایم بل صواب آنست کی اگر مشرقی باشد سیر بجهت مغرب کند [و] اگر مغربی باشد سیر بجانب مشرق کند و ما دیدیم کی در مغرب پذیرد آمد و سیر کرد در طول بجانب مشرق و در عرض از جنوب بشمال تا آنگاه کی اَبَدی الظهور شد. پس گفته است اگر سیر کند خارجی کی قصد اقلیم کند از موضعی دور آید و اگر سیر نکنند هم از آن اقلیم برخیزد.

اینست تمامی کلمات کتاب ثمره و تفسیر آن و در آخر کتاب باین عبارت آورده اند: تم کتاب الثمرة المسمی بالرومیة انطرومطا<sup>۱</sup> و معناه المائة الکلمة و الله اعلم بالصواب.

۱. بلوشه در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس (ص ۵۱، شماره ۷۷۷) نوشته است: انطرومطا از غلط نسخ است و باید این کلمه به «اقطن ریطا» که به معنی صد قول حکما است تصحیح شود. چه این کتاب مرکب از صد قول است.



ما «صد کلمه» را که در شرح خواجه نصیر به صورت  
پراکنده آمده بود در یکجا جمع کرده اینجا آوردیم. لازم به  
ذکر است که ما بر اساس رسم الخط امروزی عربی، «یاء» را  
به همزه تغییر دادیم. مانند: ملایم به ملائم و سایر به سائر.



### «صد كلمه»

كتاب الثمرة لبطلميوس الحكيم، تمام الكتب الأربعة التي ألفها في الأحكام لسورس تلميذه.

قال قد قدّمنا لك يا سورس كتباً فيما تُؤثّر الكواكب في عالم التركيب كثيرة<sup>١</sup> المنفعة في مقدمة المعرفة. وهذا الكتاب ثمرة ما شتملت عليه تلك الكتب و ما خلّص عن التجربة منها وليس يصل إلى معرفته من لم يُمعن النظر فيما قدّمنا قبله و في علوم آخر من العلوم الرياضية، فكُن به سعيداً.

(١) قال بطلميوس: علم النجوم منك و منها.<sup>٢</sup>

(٢) وليس للعالم أن يُنبئ بصورة الأفعال<sup>٣</sup> الشخصية، كما ليس للحاس أن يقبل صورة المحسوس الشخصية لكنه يقبل صورة موافقة لها في الجنس.<sup>٤</sup> وهذه حال من قضى على العنصر بكيفية فإنه لا يستطيع أن يدل على الصورة التي في الفاعل، و اليقين مع هذه الصورة. فأما الحدس فهو<sup>٥</sup> من جهة العنصر و القابل، فيكون أخذ صور الحكم في هذه الصناعة و غيرها و ما جرى مجراها. فإثما يكون بين اليقين و

---

١. شرح صوفى: كثير.

٢. در شرح صوفى از كلمه اول تا كلمه ٧٩، ابتدای هر «كلمه» «قال بطلميوس» آمده است.

٣. شرح صوفى: الفعل.

٤. در حاشیه نسخه لیدن «الجنس» به «النفس» تصحیح شده است.

٥. در حاشیه نسخه لیدن این عبارت اضافه شده است: «تأثير تلك الاوضاع و ايضا».

- الحَدْسِ و هذا فيما غَلَبَ عليه<sup>١</sup> اسْتِقْرَاءُ الطَّبَائِعِ وَ خِدْمَةُ التَّأثيرِ.
- (٣) فَأَمَّا الَّذِينَ يَجِدُونَ تَقْدِيمَةَ الْمَعْرِفَةِ مِنَ الْجُزْءِ الْأَفْضَلِ فِيهِمْ فَأِنَّهُمْ يَقْرَبُونَ مِنْ صُورَةِ اليقينِ بِمَا فِيهِمْ مِنَ الْقُوَّةِ الْإِلَهِيَّةِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ الْمَوْضُوعِ كَثِيرٌ شَيْءٌ.
- (٤) إِذَا طَلَبَ الْمُخْتَارُ الْأَفْضَلَ فَلَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَطْبُوعِ فَرْقٌ.
- (٥) الْمَطْبُوعُ فِي الشَّيْءِ هُوَ الَّذِي يَوْجَدُ دَلِيلَ ذَلِكَ الشَّيْءِ قَوِيًّا فِي مَوْلِدِهِ.
- (٦) النَّفْسُ الْمَطْبُوعَةُ فِي تَقْدِيمَةِ الْمَعْرِفَةِ تَحْكُمُ عَلَى ثَوَانِي النُّجُومِ وَ تَكُونُ إِصَابَتُهَا فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ إِصَابَةِ كَثِيرٍ فِي الْحُكْمِ عَلَى النُّجُومِ أَنْفُسُهَا.
- (٧) قَدْ يَقْدِرُ الْمُنْجَمُ عَلَى دَفْعِ كَثِيرٍ مِنْ أَفْعَالِ النُّجُومِ إِذَا كَانَ عَالِمًا بِطَبِيعَةِ مَا يُؤَثِّرُ فِيهِ وَ وَطَأً قَبْلَ وَقُوعِهِ قَابِلًا يَحْتَمِلُهُ.
- (٨) إِنَّمَا يَنْتَفِعُ بِالِاخْتِيَارِ إِذَا كَانَتْ قُوَّةُ الْوَقْتِ زَائِدَةً عَلَى فَضْلِ مَا بَيْنَ الْقَوَامِينَ، فَأَمَّا إِذَا كَانَتْ مَقْصُورَةً عَنْهُ فَلَيْسَ يَظْهَرُ أَثَرُ الْإِخْتِيَارِ وَإِنْ كَانَ مَا يُسْتَعْمَلُ مِنْهُ مُؤَدِيًّا إِلَى صَلَاحٍ.
- (٩) لَيْسَ يَصِلُ إِلَى الْحُكْمِ إِلَى تَمْزِيجِ الْكَوَاكِبِ إِلَّا عَالِمٌ بِالْإِخْلَاقِ وَ الْإِمْتِزَاجِ الطَّبِيعِيِّ.
- (١٠) النَّفْسُ الْحَكِيمَةُ تُعَيِّنُ الْفِعْلَ الْفَلَكَيَّ كَمَا يُعَيِّنُ الزَّرَّاعُ الْقُوَى الطَّبِيعِيَّةَ بِالْحَرْثِ وَ التَّنْقِيَةِ.
- (١١) الصُّورُ الَّتِي فِي عَالَمِ التَّرَكِيبِ مَطِيعَةٌ لِصُورِ الْفَلَكَيَّةِ وَ لِهَذَا رَسَمَهَا أَصْحَابُ الطَّلَسْمَاتِ عِنْدَ حُلُولِ الْكَوَاكِبِ فِيهَا لَمَّا أَرَادُوا عَمَلَهَا.
- (١٢) اسْتُخْدِمَ النُّحُوسُ فِي الْإِخْتِيَارَاتِ وَ اسْتَعْمِلُهَا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يَلِيقُ بِهَا كَمَا يَسْتَعْمِلُ الطَّبِيبُ الْحَادِثُ مِنَ السُّمُومَاتِ فِي الدَّوَاءِ الْمَقْدَارِ الْكَافِي.
- (١٣) لَا تَسْتَعْمِلُ الْإِخْتِيَارَ إِلَّا بَعْدَ تَصْحِيحِ الرَّأْيِ فِي طَبِيعَةِ الْأَمْرِ الْمُخْتَارِ وَ تَعْرِفَ مَا تَبْلُغُهُ قُوَّةُ الْإِرَادَةِ مِنْهُ لِتُنَاسِبَ بَيْنَ الْقُوَّةِ الْفَلَكَيَّةِ وَ الْقَوَامَاتِ. وَ كَذَلِكَ يُنْبَغِي أَنْ تَتَكَلَّمَ عَلَى مَا قَدَّمْتَ الْقَضَاءَ عَلَيْهِ وَ لَا تَصْرِفَ فِكْرَكَ إِلَى الطَّبِيعَةِ الْفَلَكَيَّةِ وَ حَدَّهَا

١. شرح صوفى: عاب عنه.

- فَتَكُونُ كَمَنْ يَقْرَأُ كِتَابًا لَا يَعْرِفُ لِسَانَ أَهْلِهِ وَ لَيْسَ يُوثِقُ بِمَا جَرَىٰ هَذَا الْمَجْرَىٰ.
- (۱۴) الْمُحِبَّةُ وَ الْمُبْغِضَةُ تَعْدِلَانِ بِالْفِكْرِ عَنِ<sup>۱</sup> الْأَصَابَةِ، وَ ظُهُورُ النَّفْسِ يُصَغِّرُ الْعَظِيمَ وَ اخْتِفَاؤُهَا<sup>۲</sup> يُعْظِمُ الصَّغِيرَ، وَ الصَّوَابُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ.
- (۱۵) إِذَا وَعَدْتَ الْقُوَّةَ الْفَلَكيَّةَ بِشَيْءٍ فَاسْتَشْهِدْ عَلَيْهِ بِثَوَانِي النُّجُومِ.
- (۱۶) مَا أَكْثَرَ مَا يَكُونُ خَطَأُ الْمُتَجَمِّمِ إِذَا كَانَ السَّابِغُ وَ صَاحِبُهُ مَنَحُوسَيْنِ.
- (۱۷) طَوَالِغُ أَعْدَاءِ الدَّوَلَةِ هِيَ الْبُرُوجُ السَّوَاقِطُ مِنْ طَالِعِهَا، وَ طَوَالِغُ الْمُتَمَكِّنِينَ مِنْهَا أَوْتَادُهَا، وَ طَوَالِغُ الْمُتَصَرِّفِينَ فِيهَا مَا يَلِي الْأَوْتَادَ مِنْهَا وَ طَوَالِغُ الْمُدْنِ، فَمَا كَانَ مِنْهَا عِنْدَ بَنَائِهَا دَلٌّ عَلَى مَا يَحْدُثُ فِيهَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا عِنْدَ تَسَلُّمٍ<sup>۳</sup> مَلِكٍ إِيَّاهَا دَلٌّ عَلَى مَا يَحْدُثُ فِي دَوْلَتِهِ بِهَا، وَ كَذَلِكَ إِذَا كَانَتْ لِظُهُورِ دِينٍ دَلَّتْ عَلَى مَا يَحْدُثُ فِي ذَلِكَ الدِّينِ بِتِلْكَ الْمَدِينَةِ.
- (۱۸) إِذَا تَوَلَّتِ السُّعُودُ مَوَاضِعَ الْخَوْفِ جَاءَتْ بِالْمَكَارِهِ مِنْ ذَوِي السَّلَامَةِ وَ إِنْ تَوَلَّتْهَا النُّحُوسُ جَاءَتْ مِنَ الْأَسْرَارِ<sup>۴</sup>، فَإِنْ نَظَرْتَ السُّعُودَ إِلَى تِلْكَ الْأَمَكْنَةِ أَوْ كَانَتْ فِيهَا، دَفَعْتَ ذَلِكَ الْخَوْفَ وَ عَلَى حَسَبِ هَذَا تُقَالُ فِي الْأَرْبَعَةِ التَّمْزِيجَاتِ.
- (۱۹) اسْبِرْ طَبِيعَةَ السُّنْخِ وَ عُمَرَهُ وَ فِعْلَهُ وَ انْفِعَالَهُ قَبْلَ تَقْدِيمِ الْقَضَاءِ عَلَيْهِ.
- (۲۰) إِذَا كَانَ النَّيِّرَانِ فِي دَقِيقَةٍ وَاحِدَةٍ وَ كَانَ سَعْدٌ فِي جُزْءِ الطَّالِعِ فَإِنَّ السَّعَادَةَ فِي ذَاتِ الْيَدِ، وَ كَذَلِكَ إِذَا كَانَ الْقَمَرُ فِي دَقِيقَةِ الْاسْتِقْبَالِ وَ السَّعْدِ فِي الدَّرَجَةِ السَّابِعَةِ وَ يَكُونُ الْأَمْرُ بِضِدِّ هَذَا إِذَا كَانَ النَّحْسُ فِي مَوْضِعِ السَّعْدِ.
- (۲۱) مَنْ تَنَاوَلَ دَوَاءً مُسَهِّلًا وَ الْقَمَرُ مَعَ الْمُشْتَرِي قَصَرَ عَمَلُهُ وَ ضَعُفَ فِعْلُهُ.
- (۲۲) مَسُّ الْعُضْوِ بِالْحَدِيدِ وَالْقَمَرُ فِي بُرْجِ ذَلِكَ الْعُضْوِ مَكْرُوهٌ.

۱. در شرح صوفی به جای «بالفکر عن» آمده است: «فی سنۃ سقمان للنفسه».

۲. شرح صوفی: احتقارها.

۳. همو: تسلب.

۴. عبارت «وإن...من الأسرار» در نسخه لیدن و دانشگاه تهران نیست.

(٢٣) تَنَاقُلُ الدَّوَاءُ الْمُسْهِلُ وَالْقَمَرُ فِي الْعَقَرِ أَوْ السَّرَطَانِ أَوْ الْحَوْتِ وَصَاحِبُ الطَّالِعِ مُتَّصِلٌ بِكوكبٍ تَحْتَ الْأَرْضِ مَحْمُودٌ، وَإِنْ اتَّصَلَ صَاحِبُ الطَّالِعِ بِكوكبٍ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ قُذِفَ الدَّوَاءُ وَلَمْ يَسْتَقِرَّ.

(٢٤) الْمَلَابِيسُ الْجَدُّ مَكْرُوهٌ عَمَلُهَا وَاسْتِعْمَالُهَا وَالْقَمَرُ فِي الْأَسَدِ وَأَعْظَمُهَا إِذَا كَانَ مَنحُوساً أَوْ عَلَى مُقَابَلَةِ الشَّمْسِ.

(٢٥) مُشَاكَلَةُ الْقَمَرِ فِي الْمَوَالِيدِ لِلْكَوَاكِبِ تَجْعَلُ الْمَوْلُودَ مَتَحَرِّكاً فِيمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ فَإِنْ اتَّفَقَ أَنْ تَكُونَ الْكَوَاكِبُ قَوِيَّةً فِي ذَاتِهَا، دَلَّتْ عَلَى تَقَدُّمِهِ فِيهَا وَإِنْ كَانَتْ ضَعِيفَةً دَلَّتْ عَلَى أَنَّ حَرَكَتَهُ أَقْوَى مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَظُهُورُ مَا تَحَرَّكَ فِيهِ يَكُونُ مِنْ تَمَكُّنِ تِلْكَ الْكَوَاكِبِ فِي الْأَوْتَادِ الظَّاهِرَةِ وَمَا لِيَهَا، وَالْإِنْتِفَاعُ بِهِ يَكُونُ مِنْ سَعَادَتِهَا. وَ عَلَى هَذَا فَقِسْ مَا بَقِيَ مِنَ الْقِسْمَةِ.

(٢٦) كُسُوفُ النَّيِّرِينَ فِي أَوْتَادِ طَوَالِجِ الْمَوَالِيدِ وَتَحْوِيلَاتِ السِّنِينَ<sup>١</sup> يُضَرُّ بِطَبِيعَةِ تِلْكَ الْبُرُوجِ<sup>٢</sup> وَالْوَقْتُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ نِسْبَةً مَا بَيْنَ جُزْءِ الطَّالِعِ وَجُزْءِ الْكُسُوفِ إِلَى مِائَةٍ وَثَمَانِينَ جُزْءاً كُنُسْبَةً مَا بَيْنَ ابْتِدَاءِ الْكُسُوفِ وَذَلِكَ الْوَقْتُ إِلَى مَا تَوَجَّهَتْ جُمْلَتُهُ الْكُسُوفِ مِنَ الْمُدَّةِ وَالْمُدَّةُ لِكُلِّ سَاعَةٍ مِنْ كُسُوفِ الشَّمْسِ سَنَةٌ وَمِنْ كُسُوفِ الْقَمَرِ شَهْرٌ.

(٢٧) يُسَيَّرُ الدَّلِيلُ إِذَا كَانَ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ فِي كُلِّ بَلَدٍ بِمَطَالِعِ الْفَلَكَ الْمُسْتَقِيمِ وَإِذَا كَانَ فِي دَرَجَةِ الطَّالِعِ بِمَطَالِعِ ذَلِكَ الْبَلَدِ وَفِيمَا بَيْنَهُمَا بِمَطَالِعِ الدَّرَجَةِ عَلَى حَسَبِ مَوْقِعِهَا وَالْمَوْضِعَيْنِ الْمُقَابِلَيْنِ لَهَا عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ وَتُسَيَّرُ السَّهَامُ قُدَمًا لِأَنَّهُ كُلَّمَا زَادَ مَسِيرُ مَبَادِيهَا تَأَخَّرَتْ.

(٢٨) أَخْفَى مَا يَكُونُ الشَّيْءُ مُجَاسَدَةً دَلِيلِهِ الشَّمْسِ أَوْ كَيْنُونَتِهِ أَوْ تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ فِي

١. در نسخه کتابخانه ملک بعد از «السنين» چنین آمده است: «سواء كان تحويل سنة المواليد او تحويل سنة العالم».

٢. شرح صوفی و لیدن: «ذلك البرج»، نسخه دانشگاه تهران: «ذلك البروج».

- مواضع غیر مشاکله لیبته او شرفه و اقوی ما یکنو إذا کان دلیله سائراً من هبوطه  
إلى شرفه و هو فی وتد ملاءم لطبیعة الشیء.
- (۲۹) الزهرة تکسب للمولود فی العضو الذی یكون لبرجها التذاذا و الکواکب تُعطي  
مالها أن تُعطى مثل ذلك.
- (۳۰) إذا لم تتفق لك مجاسدة القمر للکوکبین فاطلب مجاسدته لکوکب من الثابتة  
على طبیعة مزاجهما<sup>۱</sup>.
- (۳۱) الکواکب الثابتة تُعطى العطايا الخارجة عن النسبة و كثيراً ما تُختَم بِسوء<sup>۲</sup>.
- (۳۲) العمل فی تقلد الرجل من أهل بیت المَلِکِ على مُشاکلة مولده لهیئة الفلک فی  
الوقت الذی قام فیهِ ذلك المَلِکِ.
- (۳۳) إذا انتهى تسییر دلیل دولة إلى کوکب یوجب قطعاً موت ملکها أو رئیس فیها  
فکل کوکب یکنو فی بروج الانتهاء لتحويل سنة من سنی الدولة فهو یدل على  
موت عظیم منها فی تلك السنة على طبیعة ذلك الکوکب.
- (۳۴) اتفاق الشخصین على شیء ما یؤخذ من دلیل ذلك الشیء فی مولدیهما، فإن  
کان على مُشاکلة محمودة، کان بینهما اتفاق فیهِ، و اقواهما موضعاً یقوم مقام  
الفاعل و رئیس و أضعفهما یقوم مقام المُنفعل و المرؤوس.
- (۳۵) المحبة و البغضاء تُؤخذان من تبدیل مواضع النیرین<sup>۳</sup> فی مولدیهما و مُشاکلة  
طوالیهما تدل على المودة و المخالفة<sup>۴</sup>، و البروج المطیعة أشد محبة.
- (۳۶) المستولي على مکان الاجتماع فی مثل درجة وتد من اوتاد کل مولد<sup>۵</sup> و کل کائن  
فی ذلك الاجتماع من الأشخاص الإنسانیة و كذلك الاستقبال.

۱. نسخه لیدن و دانشگاه تهران: «مزاجها».

۲. در نسخه لیدن «بالسوء» در حاشیه به «بالشر» تصحیح شده است.

۳. در حاشیه نسخه لیدن آمده: «یعنی من نظر مواضع النیرین».

۴. نسخه لیدن و دانشگاه تهران «المخالفة» ندارد.

۵. در نسخه لیدن و دانشگاه تهران این عبارت چنین است: «وتد من اوتاد مولد کل کاین».

(٣٧) إذا انتهى كوكب في ربع من أرباع السنّة إلى موضع من فلک البروج الذي حلّت فيه الشمس تحرّك الهواء في كیفيتها و كان الكوكب موافقاً لتلك الكيفية قويت في ذلك الربع و على هذا في كلّ فصل.

(٣٨) تُستخدّم<sup>١</sup> الكواكب البيبانيّة في بناء المَدُن و المتَحيرّة في بناء الدّور. و كلّ مدينة تُبنى و المريخ في وسط السّماء أو كوكب من البيبانيّة على طبعه فإن أكثر ميّنة المُتسلّطين عليها بالسّيف.

(٣٩) يكاد أن يكون من طالعه السُّنبلة أو الحوت أقوى الأسباب في سُلطانه و من طالعه الحمل و الميزان أقوى الأسباب في موته و من طالعه العقرب أو الثور أقوى الأسباب في مرضه و على هذا فقس سائر الطّوالع.

(٤٠) إذا كان عطارد في بُرجي زحل<sup>٢</sup> و هو قوي في ذاته أعطى المولود جودة الفکر في الأصول و إن كان في بُرجي المريخ أعطاه جودة البلادة و السّفه و أقوى الموضعين الحمل.

(٤١) سوء حال الحادي عشر و صاحبه في قيام ملك دليل على ما يلحق و زراءه و مواليده و أمواله من السّوء، و على هذا يكون سوء حال الثاني و صاحبه دليلاً على اكتساب الرّعية معه.

(٤٢) إذا تولّت النُّحوس طالع مولد فإن صاحبه يلتذُّ بالأشياء المُتَنفّرة<sup>٣</sup> و ربّما استطاب الأرائيح الكريهة و غير ذلك ممّا يُشاكل هذا.

(٤٣) إحذر نُحوسة الثامن و صاحبه للخارج و الثاني و صاحبه للداخل.

(٤٤) إذا كانت العلّة و القمر في البرج الذي كان فيه نحس في الولد أو في تربيعة أو

١. نسخة ليدن و دانشگاه تهران: «استخدم».

٢. هريك از سيارات متحيره داراي دو خانه هستند. و دو خانه زحل، برج جدی و برج دلو است يعنى از حيز شمس جدی است و از حيز قمر دلو است و دو خانه مریخ، برج عقرب و برج حمل است (ترجمة المدخل الى علم احكام النجوم، ص ٦١ - ٦٢).

٣. نسخة ليدن: «البشيعة»؛ شرح صوفي: «الأشياء البشعة».

مُقابَلَتِهِ فَإِنَّهَا صَعْبَةٌ وَأَشَدُّهُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ النَّحْسُ فِيهِ أَوْ فِي مُشَاكَلَةٍ لَهُ مَذْمُومَةٍ  
مِنْ الْمُقَابَلَةِ أَوْ التَّرْبِيعِ وَإِذَا كَانَ فِي مَوْضِعِ سَعْدٍ وَهِيَ سَهْلَةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَزَاجُ  
الْعِلَّةِ مُلَانِمًا لِطَبِيعَةِ السَّعْدِ. هَذَا بَعْدَ أَنْ يُمَعِّنَ النَّظَرَ فِي مِقْدَارِ الْعِلَّةِ كَمَا قَدَّمْنَا  
وَصَفَّاهُ.

(۴۵) الإِجْتِمَاعُ عَلَى الْأَشْيَاءِ الْمُسْتَعْمَلَةِ عَلَى الْمَجْرَى الطَّبِيعِيِّ فِي الْمِلَّةِ يُفْسِدُهَا  
النَّحْسُ وَالتِّي عَلَى غَيْرِ الْمَجْرَى الطَّبِيعِيِّ<sup>۱</sup> يُفْسِدُهَا السُّعُودُ.

(۴۶) إِذَا كَانَ طَالِعُ الْعَلِيلِ عَلَى ضِدِّ نَصَبَةِ مَوْلِدِهِ وَلَمْ تَكُنِ السَّنَةُ انْتَهَتْ إِلَى تِلْكَ  
النَّصَبَةِ، فَهُوَ رَدِيءٌ جِدًّا.

(۴۷) كُلُّ مَوْلُودٍ لَا يَكُونُ طَالِعُهُ وَأَدْلَتُهُ فِي بُرُوجِ ذَوَاتِ صُورٍ إِنْسِيَّةٍ فَصَاحِبُهُ مُنْقَبِضٌ  
مِنْ النَّاسِ.

(۴۸) أَعْظَمُ السَّعَادَاتِ فِي الْمَوَالِيدِ مِنَ الْكَوَاكِبِ الثَّابِتَةِ وَمِنْ أَوْتَادِ الْقِرَانِ وَالْدُسْتُورِيَّةِ  
وَمَكَانِ سَهْمِ الدَّوَلَةِ فِي الطَّالِعِ.

(۴۹) إِذَا وَقَعَ فِي مَوْلِدٍ نَحْسٌ مَكَانَ سَعْدٍ فِي مَوْلِدٍ آخَرَ، دَلَّ عَلَى أَنَّ مَكْرُوهًا يَلْحَقُ مَنْ  
فِي مَوْلِدِهِ السَّعْدُ مِمَّنْ فِي مَوْلِدِهِ النَّحْسُ، وَسِنْخُ الْمَكْرُوهِ مِنْ طَبِيعَةِ الْكُوكِبِ وَ  
مَا يَقَعُ فِيهِ عَلَى حَسَبِ طَبِيعَةِ الْأَمَكْنَةِ، وَعَلَى هَذَا يَطَّرِدُ كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْقِسْمَةِ.  
(۵۰) إِذَا كَانَ عَاشِرُ طَالِعِ الصَّاحِبِ هُوَ طَالِعُ الْمَصْحُوبِ وَشَاكَلَ الْمُبْتَرِّزُ عَلَى أَحَدِهِمَا  
الْمُبْتَرِّزُ عَلَى الْآخَرِ مُشَاكَلَةٌ مَوْدَّةٌ دَامَتْ أَقَامَتُهُ مَعَهُ؛ وَكَذَلِكَ طَالِعُ الْمَمْلُوكِ إِذَا كَانَ  
سَادِسَ طَالِعِ مَالِكِهِ وَطَالِعُ الزَّوْجَةِ إِذَا كَانَ سَابِعَ طَالِعِ زَوْجِهَا وَحَفِظَتْ الشَّرَائِطُ  
الْمَتَقَدِّمَةُ مِنَ الْمَشَاكَلَةِ الْمَحْمُودَةِ فِي دَلَالَتِهَا دَامَتْ أَيَّامُهُمَا وَاسْتَقَامَتْ أُمُورُهُمَا  
وَقَلَّ الْخِلَافُ بَيْنَهُمَا.

(۵۱) إِذَا كَانَ طَالِعُ صَاحِبِ عَاشِرِ طَالِعِ الْمَصْحُوبِ أَوْ كَانَ طَالِعُ تَابِعِ هُوَ عَاشِرُ طَالِعِ

۱. در نسخه دانشگاه تهران در دنباله چنین آمده است: «فی غیر الملة».

متبوعاً أو كان صاحب طالع الصاحب هو صاحب عاشر طالع مصحوب<sup>۱</sup> فإن التابع يتأمر على صاحبه وكذلك إذا كان صاحب السادس لمولود في وسط السماء يقبل التدبير من صاحب الطالع كان حسن المسلكة<sup>۲</sup> لعلمانه وعلى هذا فقس ما جرى هذا المجرى.

(۵۲) ولا تغفل أمر المائة والعشرين قرناً التي تكون<sup>۳</sup> للكواكب المتحيرة والنيرين فإن فيها علم أكثر ما يقع في عالم الكون والفساد.

(۵۳) موضع القمر في المولد هو الجزء الطالع من الفلك في وقت مسقط النطفة، وموضع القمر في وقت مسقط النطفة هو الجزء الطالع مع الولادة.

(۵۴) الطوال تكون أدلتهم في ذرى أفلاكها وطوالعهم في أوائل بروجها، والقصار أدلتهم في حضيض أفلاكها وطوالعهم في أواخر بروجها. واستعن مع ذلك بتشريحي الكواكب وتغريبها ومقامها والبروج الدالة على الطول والقصر.

(۵۵) إذا لم يكن للأدلة في طالع المولد عرض قليل كان قضيضاً<sup>۴</sup> وإذا كان لها عرض كثير كان المولد سميناً. فإن كان العرض جنوبياً كانت الحركة سهلة عليه مع كثرة لحمه، وإن كان شمالياً كانت ثقيلة عليه، وتصرف الأدلة عليه في الرجوع والاستقامة، والمقامين يفعل ذلك أيضاً.

(۵۶) كل بناء تتصل أدلته بكونك تحت الأرض فليس يرتفع.

(۵۷) ضرر المريخ يقل في السفينة إذا لم يكن في وسط السماء والحادي عشر، فإنه في هذين الموضعين يتلف ما في السفينة بتسلط اللصوص عليها، وإن كان الطالع مع هذا منحوساً بكونك من الثابتة في طبيعة المريخ احترقت السفينة بما

۱. این عبارت از «او كان صاحب طالع» تا اینجا از نسخه لیدن ساقط است و در نسخه دانشگاه تهران نیز «هو

صاحب عاشر طالع مصحوب» افتاده است.

۲. نسخه لیدن: الملكة: شرح صوفی: الملك.

۳. نسخه لیدن و نسخه دانشگاه تهران «تكون» را ندارد.

۴. در نسخه دانشگاه تهران به جای «قضيض» «نجيف» آمده است.

فيها.

(٥٨) في الرُّبْعِ الأوَّلِ مِنَ الشَّهْرِ وَالسَّنَةِ تَمْتَدُّ رُطُوبَاتُ الْأَجْسَادِ وَفِي الرُّبْعِ الثَّانِي يَجْزُرُ وَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ الرُّبْعَانِ الْبَاقِيَانِ.

(٥٩) إِذَا كَانَ السَّابِعُ وَصَاحِبُهُ مَنْحُوسَيْنِ بَعْلِيلٍ فَاسْتَبْدِلْ بِطَبِيبِهِ.

(٦٠) أَنْظِرْ إِلَى مَوْضِعِ الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ مِنْ طَالِعِ السَّنَةِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا، فَمِقْدَارِ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ مِنَ الْبُرُوجِ سَنُونَ إِلَى أَعْظَمِ مَا يَكُونُ فِيهِ.

(٦١) لَا نَقُصْ عَلَى غَائِبٍ إِنْ سُئِلَتْ عَنْهُ بِمَوْتٍ حَتَّى تَسْتَشْنِي بِأَنْ لَا يَكُونَ نَائِمًا وَلَا سَكْرَانًا، وَلَا بِأَنَّهُ مَجْرُوحٌ حَتَّى تَسْتَشْنِي بِأَنْ لَا يَكُونَ مُفْتَصِّدًا، وَلَا بِأَنْ مَالًا صَارَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْتَشْنِي بِأَنْ لَا تَكُونَ عِنْدَهُ وَدِيعَةٌ فَإِنَّ الْقَضَاءَ عَلَى جَمِيعِهَا وَاحِدٌ.

(٦٢) الْبَحَارِيُّ الصَّحِيحَةُ لِلْأَعْلَاءِ وَهِيَ الْأَوْقَاتُ الَّتِي يَظْهَرُ فِيهَا انْتِقَالُ حَالِ الْعَلِيلِ إِمَّا إِلَى خَيْرٍ وَإِمَّا إِلَى شَرٍّ فِي زَمَانٍ يَسِيرٍ، وَهِيَ كَيْنُونَةُ الْقَمَرِ فِي زَوَايا مُرَبَّعٍ يُحِيطُ بِهِ الْفَلَكَ الْمُسْتَقِيمُ وَالتَّغْيِيرُ الَّذِي يَكُونُ قَبْلَهَا وَيُنْذِرُ بِهَا وَهُوَ كَيْنُونَةُ الْقَمَرِ فِي زَوَايا الْمُثَمَّنِ، وَالَّذِي قَبْلَ هَذَا هُوَ كَيْنُونِيَّتُهُ فِي زَوَايا ذِي السِّتَةِ عَشَرَ ضِلْعًا هَذَا بَعْدَ أَنْ يَكُونَ حَالُ الْمَرِيضِ جَارِيَةً عَلَى الْإِسْتَوَاءِ وَلَمْ يَمُدِّدْهُ شَيْءٌ مِنْ خَارِجٍ وَلَمْ يَذْعُرْهُ<sup>١</sup> فَإِذَا وَجَدَتْ فِي هَذِهِ الزَّوَايا سُعُودًا مِنَ الثَّابِتَةِ وَ الْمُتَحَيِّرَةِ دَلٌّ عَلَى انْتِقَالٍ صَالِحٍ وَإِنْ وَجَدَتْ فِيهَا نَحُوسًا دَلٌّ عَلَى انْتِقَالٍ رَدِيءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ النَّحْسُ مُضَادًّا لِلْعِلَّةِ وَهُوَ فِي حَيْزِهِ. وَالْقَمَرُ فِي هَذِهِ الْمَرَائِزِ يَدُلُّ عَلَى الْعِلَلِ الْحَادَّةِ، وَالشَّمْسُ عَلَى الْعِلَلِ الْمُزْمِنَةِ، وَكَذَلِكَ كُلُّ كَوْكَبٍ فِيمَا لِلْكَوَاكِبِ مِنَ الْأَخْلَاقِ.

(٦٣) الْقَمَرُ يَخُصُّ الْجَسَدَ بِمُشَابَهَتِهِ إِيَّاهُ فِي التَّصَرُّفِ.

(٦٤) إِذَا جُعِلَتْ دَقِيقَةُ الْاجْتِمَاعِ مَبْدَأَ مَرَائِزِ الْبُحْرَانِ أَنْذَرَ بِتَغْيِيرِ الْأَهْوِيَةِ فِي ذَلِكَ الشَّهْرِ

١. نسخه ليدن: لم يذعره شى من خارج؛ نسخه دانشگاه تهران: لم يمدد غيره شى من خارج؛ شرح صوفى: لم ندعوه غيره شى.

فى زوايا الاجتماع<sup>١</sup>، وَكَانَ الْحُكْمُ فِيهَا عَلَى الْمُسْتَوَى عَلَى زَاوِيَةٍ كُلِّ شَكْلِ مِنْهَا، فَإِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى طَبِيعَةِ الْهَوَاءِ بَعْدَ أَنْ تَسْتَشْنِي بِطَبِيعَةِ الزَّمَانِ الْحَاضِرِ.

(٦٥) يَنْبَغِي أَنْ يُنْظَرَ عِنْدَاجْتِمَاعِ زَحَلٍ وَ الْمَشْتَرِي فِي دَقِيقَةٍ وَاحِدَةٍ إِلَى الْمُسْتَعْلَى مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ فَتَحْكُمُ بِقُوَّةِ طَبِيعَتِهِ فِي الْعَالَمِ وَ كَذَلِكَ الْعَمَلُ فِي الْعَشْرِينَ الْاجْتِمَاعِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ .

(٦٦) فِي الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ يَفْصَلُ الْقِرَانُ الْأَوْسَطُ وَ فِي الْأَوْسَطِ يُفْصَلُ الْأَعْظَمُ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ فِي تَفْصِيلِهِ فَصَحَّحْ جُمْلَتَهُ وَ لَا تَجْعَلْ كَلَامَكَ إِضَافِيًّا فَإِنَّهُ أَوْعَفُ الشَّرْحَيْنِ.

(٦٧) إِذَا تَبَيَّنَتْ قُوَّةُ دَلِيلٍ مَسْئَلَةٍ فَانْظُرْ مَا قُوَّتُهُ فِي طَالِعِ تَحْوِيلِ تِلْكَ السَّنَةِ وَ طَالِعِ الْقِرَانِ الْأَصْغَرِ وَ الْبُرْجِ الْمُنتَهَى إِلَيْهِ لِتِلْكَ السَّنَةِ، فَعَلَى حَسَبِ قُوَّتِهِ فِي الْجَمِيعِ أَوْ ضَعْفِهِ يَكُونُ اسْتِيْلَاؤُهُ عَلَى الْحُكْمِ.

(٦٨) لَا تَقْطَعْ بِالتَّسْيِيرِ وَحْدَهُ دُونَ نِفَادِ عَطَايَا الْأَدْلَةِ وَاسْتَدَلَّ عَلَى صِحَّةِ التَّسْيِيرِ بِمَا انْتَهَى إِلَيْهِ الْمَوْلِدُ.

(٦٩) اسْتَشْنِ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْقَضَايَا بِمِقْدَارِ عَجْزِ الْقَابِلِ عَنْ قَبُولِ جُمْلَةِ صُورَةِ الْفَاعِلِ.

(٧٠) إِذَا كَانَ النَّحْسُ مُشْرِقًا دَلَّ عَلَى الْآفَةِ وَ إِذَا كَانَ مُغْرِبًا دَلَّ عَلَى الْعِلَّةِ.

(٧١) إِذَا كَانَ الْقَمَرُ فِي مُقَابَلَةِ الشَّمْسِ وَ لَابَسَ الْكَوَاكِبِ اللَّطَخِيَّةَ دَلَّ عَلَى الزَّمَانَةِ فِي الْعَيْنِ وَ كَذَلِكَ إِنْ وَجَدْتَ الْقَمَرَ فِي الْوَتْدِ وَ كَانَ النَّحْسَانِ شَرْقِيَيْنِ يَطْلُعَانِ بَعْدَهُ وَ الشَّمْسُ فِي وَتْدٍ وَ النَّحْسَانِ يَطْلُعَانِ قَبْلَهَا وَ هُمَا مُتَقَابِلَانِ فَإِنَّ الْمَوْلُودَ تَذْهَبُ عَيْنَاهُ.

(٧٢) أَصْحَابُ الصَّرْعِ هُمُ الَّذِينَ لَا يَرْتَبِطُ قَمَرُهُمْ بِعُطَارِدٍ وَ لَا يَرْتَبِطُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا بِالطَّالِعِ فِي مَوَالِيدِهِمْ وَ يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فِي الْوَتْدِ بِالنَّهَارِ زَحَلٌ وَ بِاللَّيْلِ الْمَرِيخُ وَ الْمَجَانِينِ

١. «فى زوايا الاجتماع» از نسخه ليدن و شرح صوفى ساقط است.

أَيْضاً فَعَلَى هَذَا، إِلَّا أَنَّ زُحَلَ اللَّيْلِ فِي الْوَتْدِ وَالْمَرِيخَ بِالنَّهَارِ يُؤَكِّدَانِ ذَلِكَ<sup>١</sup> وَ  
خَاصَّةً إِذَا كَانَ الْوَتْدُ السَّرَطَانُ أَوْ الْعَذْرَاءُ أَوْ الْحَوْتَ.

(٧٣) فِي مَوَالِيدِ الرِّجَالِ إِذَا كَانَ النَّيِّرَانِ فِي بُرُوجِ مَذَكَّرَةٍ فَإِنَّ أَعْمَالَهُمْ تَجْرِي الْمَجْرَى  
الطَّبِيعِيَّ وَأَمَّا فِي مَوَالِيدِ<sup>٢</sup> النِّسَاءِ فَيُفَرِّطَنَّ فِي الْأَمْرِ غَيْرِ الطَّبِيعِيِّ، وَكَذَلِكَ  
الْمَرِيخُ وَالزُّهْرَةُ فَإِنَّ الْجُمَاعَ يَكُونُ عَلَى ذَلِكَ. وَتَشْرِيقُ هَذَيْنِ الْكَوْكَبَيْنِ مُعَيَّنٌ  
عَلَى التَّذْكِيرِ وَتَغْرِيبُهُمَا مُعَيَّنٌ عَلَى التَّأْنِيثِ. وَزُحَلُ يَزِيدُ فِي النَّحَاسَةِ وَعُطَارِدُ  
يُعَيَّنُ عَلَى الْإِنْهَمَاكِ فِي الشَّهْوَةِ وَعَلَى هَذَا فَيُقَسَّمُ أَضْدَادُ ذَلِكَ.

(٧٤) مِنْ أَرْبَابِ مَثَلَّثَاتِ الطَّالِعِ يَتَّبَعُ التَّرْبِيَّةَ وَمِنْ أَرْبَابِ الْمَثَلَّثَاتِ<sup>٣</sup> صَاحِبُ النُّوبَةِ وَ  
مِنْ النَّيِّرِينَ يَتَّبَعُ أَمْرَ الْمَعِيشَةِ وَمِنْ أَرْبَابِ سَهْمِ السَّعَادَةِ يَتَّبَعُ الْعُمُرَ.

(٧٥) إِذَا كَانَ الْمَرِيخُ مُجَاسِداً لِرَأْسِ الْغُولِ وَلَمْ يَنْظُرْ إِلَى دَرَجَةِ الْقَطْعِ سَعْدٌ وَلَا فِي  
الثَّامِنِ سَعْدٌ وَصَاحِبُ النُّوبَةِ مِنَ النَّيِّرِينَ مُقَابِلُ الْمَرِيخِ أَوْ فِي تَرْبِيعِهِ فَإِنَّ الْمَوْلُودَ  
يُضْرَبُ عُنُقُهُ وَإِنْ كَانَ النَّيِّرُ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ صُلِبَتْ جُثَّتُهُ وَإِنْ تَنَاظَرَتِ النُّحُوسُ  
مِنْ الْجُوزَاءِ وَالْحَوْتَ قُطِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ.

(٧٦) إِذَا كَانَ الْمَرِيخُ فِي الطَّالِعِ كَانَ بَوَجْهِ الْمَوْلُودِ أَثَرٌ.

(٧٧) إِذَا جَاسَدَ الْمَرِيخُ صَاحِبَ الطَّالِعِ فِي الْأَسَدِ وَلَمْ يَكُنْ لِلْمَرِيخِ حَظٌّ فِي الطَّالِعِ وَلَا  
فِي الثَّامِنِ سَعْدٌ أُحْرِقَ الْمَوْلُودُ بِالنَّارِ.

(٧٨) إِذَا كَانَ زُحَلُ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَالَّذِي لَهُ النُّوبَةُ فِي مُقَابَلَتِهِ وَالرَّابِعُ بَرَجاً يَابِساً  
مَاتَ الْمَوْلُودُ رَدْمًا<sup>٤</sup>، وَإِنْ كَانَ مَائِيًّا مَاتَ غَرَقًا وَإِنْ كَانَ عَلَى صُورِ النَّاسِ مَاتَ  
خَنْقًا أَوْ تَحْتَ الْمَقَارِعِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَعْدًا فِي الثَّامِنِ فَيُصِيبُهُ هَذَا وَلَا يَكُونُ مِنْهُ

١. از نسخه لیدن و شرح صوفی «یؤكدان ذلك» ساقط است.

٢. نسخه لیدن «فی موالید» ندارد.

٣. نسخه لیدن: «ارباب مثلثات النیر»؛ نسخه دانشگاه تهران: «ارباب مثلثات لنیر».

٤. نسخه لیدن و دانشگاه تهران: ردیا.

مَبْنِيَّةٌ.

(۷۹) سَيَّرَ دَرَجَةَ الطَّالِعِ لِأَعْرَاضِ الْجَسَدِ وَ دَرَجَةَ سَهْمِ السَّعَادَةِ لِذَاتِ الْيَدِ وَ دَرَجَةَ الْقَمَرِ لِتَصَرُّفِ الْجَسَدِ مَعَ النَّفْسِ وَ دَرَجَةَ الشَّمْسِ لِحُظُوتِهِ مِنَ السُّلْطَانِ وَ دَرَجَةَ وَسْطِ السَّمَاءِ لِمَا يُعَايَنُهُ مِنَ الْأَعْمَالِ، لِكُلِّ دَرَجَةٍ سَنَةٌ، وَ كَذَلِكَ تَسْيِيرُ دَرَجَاتِ كُلِّ بَيْتٍ مِنَ الْبُيُوتِ الْاِثْنَتَى عَشَرَ لِمَا نُسِبَ إِلَيْهِ.

(۸۰) لَيْسَتْ تُؤَثِّرُ<sup>۱</sup> الْكَوَاكِبُ فِي مَوْضِعٍ لَا يَعْدُ فِيهِ وَ لَمْ يَنْتَهَ إِلَيْهِ الْمَوْلُدُ.

(۸۱) إِنْ كَانَ الْمَرِيخُ فِي الْحَادِي عَشَرَ وَ لَهُ دَلَالَةٌ قَوِيَّةٌ فِي الطَّالِعِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْمَوْلُودِ خَائِنٌ لِسُلْطَانِهِ.

(۸۲) إِذَا جَاسَدَتِ الزُّهْرَةُ زُحَلَ فِي الْمَوْلِدِ وَ لَهَا فِي السَّابِعِ حَظٌّ كَانَ الْمَوْلُودُ وَ سِخَ الْمُجَامَعَةِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسَّ سَائِرَ الْبُيُوتِ، وَ كَذَلِكَ اجْتِمَاعُ كُلِّ كَوْكَبٍ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ النَّحْسَيْنِ.

(۸۳) الْأَوْقَاتُ تُؤْخَذُ مِنْ سَبْعَةِ أَوْجِهٍ: أَحَدُهَا مَا بَيْنَ الدَّلِيلَيْنِ مِنَ الدَّرَجِ؛ وَ الثَّانِي مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْمُشَاكَلَةِ؛ وَ الثَّلَاثُ مَصِيرُ أَحَدِهِمَا إِلَى مَوْضِعِ الْآخَرِ؛ الرَّابِعُ مَا بَيْنَ أَحَدِهِمَا وَ بَيْنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي لَهُ فِيهِ قُوَّةٌ وَ مُرَاعَمَةٌ وَ طَبِيعَةُ الْأَمْرِ الْمَطْلُوبِ؛ وَ الْخَامِسُ مَا تَخْلُصُ بِهِ عَطِيَّةُ الْكَوْكَبِ بَعْدَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ؛ وَ السَّادِسُ تَغْيِيرُ شَكْلِ الدَّلِيلِ عَلَى الْأَمْرِ بِالِاسْتِقَامَةِ وَ التَّشْرِيقِ وَ الرُّجُوعِ وَ التَّغْرِيبِ وَ مَا يُشَاكِلُ هَذَا؛ وَ السَّابِعُ مَصِيرُ كُلِّ كَوْكَبٍ إِلَى مَوْضِعٍ مُوَافِقٍ لَهُ فِي الطَّبِيعَةِ.

(۸۴) إِذَا تَكَافَأَتِ الدَّلَائِلُ فِي الْأَمْرِ وَ ضَدَّهُ فَاَنْظُرْ إِلَى طَالِعِ الْاجْتِمَاعِ أَوْ الْاِسْتِقْبَالِ فَإِنَّ تَكَافُأَتَ فَلَا تَعْجَلْ بِالْقَضَاءِ.

(۸۵) وَقْتُ تَقْلُدِ الْعَامِلِ دَلِيلٌ لِمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سُلْطَانِهِ وَ وَقْتُ جُلُوسِهِ دَلِيلٌ لِحَالِهِ فِي عَمَلِهِ.

۱. از اینجا تا آخر جمله از نسخه لیدن ساقط است.

۲. در همه نسخه‌ها «لیس یوثر» آمده است.

(۸۶) إِذَا كَانَ طَالِعُ صَاحِبِ جُلُوسِ غَامِلِ الْمَرِيخِ وَهُوَ فِي الثَّانِي أَوْ مُلْتَبِسٌ بِصَاحِبِ الثَّانِي فَإِنَّهُ يَجْحَفُ بِأَمْوَالٍ مَنْ يَتَقَلَّدُ عَلَيْهِ سَيِّمًا إِنْ كَانَ صَاحِبُ الثَّانِي الْمُشْتَرِي.  
(۸۷) إِذَا دَفَعَ صَاحِبُ الطَّالِعِ إِلَى صَاحِبِ الثَّانِي التَّدْبِيرَ مِنْ مُشَاكَلَةِ مَوَدَّةٍ أَنْفَقَ الْعَامِلُ نَفَقَاتٍ جَمَّةً، وَإِنْ كَانَتْ مِنْ عِدَاوَةٍ خَسِرَ وَ إِذَا دَفَعَ صَاحِبُ الثَّانِي إِلَى صَاحِبِ الطَّالِعِ التَّدْبِيرَ اكْتَسَبَ، فَإِنْ كَانَتْ مِنْ مُشَاكَلَةِ مَوَدَّةٍ فَبِرَضَى النَّاسِ وَإِنْ كَانَتْ مِنْ عِدَاوَةٍ فَيَسْخَطُهُمْ وَ مَكَارِهِمْ.

(۸۸) <sup>۱</sup> الشَّمْسُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْحَيَوَانِيَّةِ، وَالْقَمَرُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الطَّبِيعِيَّةِ، وَزُحْلُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْمَاسِكَةِ، وَ الْمُشْتَرِي يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ النَّامِيَّةِ، وَ عِطَارْدُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْفِكْرِيَّةِ وَ الذِّكْرِيَّةِ، وَ الْمَرِيخُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الْغَضَبِيَّةِ، وَ الزُّهْرَةُ يَنْبُوعُ الْقُوَّةِ الشَّهْوِيَّةِ، وَ لِذَلِكَ يَكُونُ عِطَارْدُ وَ الْمَرِيخُ وَ الزُّهْرَةُ فِي الْمَوْلِدِ أَدَلَّةً عَلَى أَخْلَاقِ صَاحِبِهِ وَ صِنَاعَتِهِ.

(۸۹) زَمَانُ انْتِقَالِ الْبُرُوجِ فِي التَّحْوِيلِ مِنْ جِهَةِ دَرَجَةِ بَرَجِ <sup>۲</sup> الْانْتِهَاءِ ثَمَانِيَّةً وَ عِشْرُونَ يَوْمًا وَ سَاعَتَانِ وَ ثَمَانِي عَشْرَةَ دَقِيقَةً مِنْ سَاعَةِ بِالتَّقْرِيبِ، وَ مِنْ جِهَةِ الطَّالِعِ فِي الْأَفْقِ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ يَوْمًا وَ ثَلَاثُ يَوْمٍ بِالتَّقْرِيبِ، وَ أَمَّا الشُّهُورُ الشَّمْسِيَّةُ فَمِنْ انْتِقَالِ الشَّمْسِ مِنَ الدَّرَجَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا عِنْدَ الْمَوْلِدِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ سَائِرِ الْبُرُوجِ.  
(۹۰) إِذَا أَرَدْنَا تَسْيِيرَ سَهْمِ السَّعَادَةِ فِي سَائِرِ سَنَةِ التَّحْوِيلِ أَخَذْنَا مِنْ مَوْضِعِ الشَّمْسِ إِلَى مَكَانِ الْقَمَرِ فِي الْمَوْلُودِ وَ أَلْقَيْنَاهُ مِنْ دَرَجَةِ الطَّالِعِ.

(۹۱) أُطْلُبُ حَالِ <sup>۳</sup> الْجَدِّ مِنَ السَّابِعِ وَ حَالِ الْعَمِّ مِنَ السَّادِسِ وَ عَلَى هَذَا فَقَسْ.  
(۹۲) إِذَا نَظَرَ الدَّلِيلُ إِلَى الطَّالِعِ فَإِنْ جِنْسُ الْخَبِيِّ مِنْ جَوْهَرِ الطَّالِعِ، وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ نَاطِرٍ إِلَيْهِ فَإِنْ جِنْسُهُ مِنْ جَوْهَرِ مَوْضِعِ الدَّلِيلِ، وَ صَاحِبُ السَّاعَةِ دَلِيلٌ عَلَى لَوْنِهِ وَ

۱. شماره گذاری نسخه دانشگاه تهران اشتباه است و «کلمه» ۸۸، ۸۹ شماره گذاری شده است و از اینجا به بعد یک شماره جلو افتاده است.

۲. از نسخه لیدن «درجه برج» ساقط است.

۳. در نسخه لیدن به جای «حال»، «صاحب» آمده است.

- مَكَانَ الْقَمَرِ يَدُلُّ عَلَى حَدَاثَةِ زَمَانِهِ وَ قَدَمَهُ<sup>۱</sup> فَإِنْ كَانَ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ كَانَ قَبْلَ  
الاستقبال<sup>۲</sup> كَانَ حَدِيثًا وَ إِنْ كَانَ تَحْتَهَا وَ كَانَ بَعْدَ الاستقبالِ كَانَ قَدِيمًا. وَ مِنْ  
صَاحِبِ سَهْمِ السَّعَادَةِ يُسْتَدَلُّ عَلَى طَوْلِهِ وَ قَصْرِهِ. وَ مِنْ صَاحِبِ حَدِّ<sup>۳</sup> دَرَجَةِ  
الطَّالِعِ وَ مِنْ صَاحِبِ حَدِّ دَرَجَةِ وَسَطِ السَّمَاءِ أُيُّهُمَا كَانَ فِي وَتِدٍ وَ صَاحِبِ حَدِّ  
الْقَمَرِ يَدُلُّ عَلَى طَبِيعَتِهِ.
- (۹۳) أَخَوْفُ الْأَدِلَاءِ عَلَى الْعَلِيلِ دُخُولُ دَلِيلِ مَسْأَلَتِهِ تَحْتَ الشُّعَاعِ وَ يَكُونُ سَهْمُ  
سَعَادَتِهِ مَنحُوسًا.
- (۹۴) زُحْلُ لَعْلِيلِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَرِيخُ لَعْلِيلِ الْمَغْرِبِ أَقْلُ ضَرَرًا، وَ عَلَى هَذَا تَكُونُ زِيَادَةُ  
سَعَادَةِ الْمَشْتَرَى وَ الزُّهْرَةُ فِي الْجَنُوبِ وَ الشَّمَالِ.
- (۹۵) لَا تَقْدُمُ عَلَى مُشَابَهَةِ الصُّورِ قَبْلَ أَنْ تَعْرِفَ مُشَابَهَةَ الْأَوْضَاعِ فَإِنَّ الرُّئُوسَاتِ تَنْتَقِلُ  
فِي كُلِّ اجْتِمَاعٍ فَإِذَا صَحَّحْتَ السَّيْرَ فِي الرَّئِيسِ أُعْطِيَ الرَّئِيسُ وَ الْمَرْؤُوسُ مَا  
يَجِبُ لَهُمَا وَ سَلِمَتْ مِنَ الْخَطَا.
- (۹۶) أَقْوَى الْأَدِلَّةِ فِي الْمَسْأَلَةِ يَدُلُّ عَلَى مَا فِي ضَمِيرِ السَّائِلِ.
- (۹۷) صَاحِبُ الْجَمَاعَةِ وَ الْاِسْتِقْبَالِ إِذَا وَقَعَ فِي أَوْتَادِ الْحَاجَةِ تَمَّتِ الْحَاجَةُ، وَ كَذَلِكَ  
مَا يُحْتَاجُ إِلَى تَبَاتِهِ إِذَا اسْتَتَرَ أَحَدٌ وَ هُوَ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ ظَهَرَ عَلَيْهِ<sup>۴</sup> فِي زَمَانِهِ.
- (۹۸) يَكَادُ أَنْ يَكُونَ مَا يَطْلُعُ مَعَ كُلِّ دَرَجَةٍ مُشَاكِلاً لِمَا وَقَعَ عَلَيْهِ اخْتِبَارُ الْمَوْلُودِ وَ  
كَذَلِكَ مَا يَطْلُعُ مَعَ كُلِّ وَجْهِ مُشَاكِلاً لِصِنَاعَتِهِ.
- (۹۹) ۵ الْمَوَاضِعُ الَّتِي يَقَعُ فِيهَا أَثَرُ الْكُسُوفَاتِ وَ الْمَقَامَاتِ وَ مَبْدَأُ الرُّجُوعِ وَ الْاِسْتِقَامَةِ

۱. نسخه لیدن «قدمه» را ندارد.

۲. همو: «وكان قبل الاستقبال» را ندارد.

۳. همو «حد» ندارد.

۴. در نسخه لیدن بعد از «عليه» آمده است: «و يكون في وسط سمايه».

۵. در نسخه دانشگاه تهران، این «كلمه» به جای ۹۹، ۱۰۰ است و پس از آن کلمه‌های ۱۰۰، ۱۰۱ و ۱۰۲ شماره‌گذاری نشده است.

هِيَ الْأَوْتَادُ الْقَرِيبَةُ مِنْ مَوَاضِعِ الْكُسُوفِ فِي الْمَوَالِيدِ وَ التَّحَاوِيلِ لِلْأَشْخَاصِ وَ  
 الْمُدُنِ الَّتِي تَدُلُّ عَلَيْهَا تَثَبُّتٌ فِيهَا وَ طَبِيعَةٌ مَا يُؤَثِّرُ فِيهِ عَلَى حَسَبِ مَوْضِعِ  
 الْكُسُوفِ وَ الْمَقَامَاتِ وَ مُلَابَسَةِ صُورِ الْكَوَاكِبِ الثَّابِتَةِ وَ طَبِيعَةِ مَا فِي بَرُوجِ  
 الْكُسُوفِ مِنَ الْكَوَاكِبِ الْمُتَحَيِّرَةِ وَ مِقْدَارُ مَا يَلْحَقُ عَلَى مِقْدَارِ أَثَرِ الْكُسُوفِ فِي  
 النَّيِّرِينَ وَ هُوَ مِقْدَارُ مَا يَنْكَسِفُ مِنْهُمَا وَ عَلَى هَذَا نَتَكَلَّمُ فِيمَا يَتَبَيَّنُ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ.  
 (۱۰۰) الْمُسْتُولِي عَلَى أَوْتَادِ الْجَمَاعِ وَ الْاِسْتِقْبَالِ وَ الْأَرْبَاعِ إِذَا قَوُّوا عَزَّ وَ غَلَا مَا  
 يَدُلُّونَ عَلَيْهِ وَ إِذَا ضَعُفُوا هَانَ وَ رَخُصَّ وَ كَذَلِكَ إِذَا أَسْرَعَ سَيْرُهَا وَ أُنْطَأَ.

(۱۰۱) النَّيَازِكُ وَ ذَوَاتُ الذَّوَائِبِ مِنْ ثَوَانِي النُّجُومِ وَ لَيْسَتْ مِنْهَا.<sup>۱</sup>

(۱۰۲) النَّيَازِكُ تَدُلُّ عَلَى جِغَافِ الْأُبْخَرَةِ، فَإِذَا كَانَتْ فِي جِهَةٍ وَاحِدَةٍ دَلَّتْ عَلَى رِيَاكِ  
 تَعْرِضُ فِي تِلْكَ الْجِهَةِ، وَ إِنْ كَانَتْ شَائِعَةً فِي الْجِهَاتِ كُلِّهَا دَلَّتْ عَلَى نَقْصَانِ  
 الْمِيَاهِ وَ إِضْطِرَابِ الْهَوَاءِ وَ عَلَى جُيُوشِ تَقْصُدُ الْأَقَالِيمَ يَطْلُبُ مُلُوكُهَا مُخَالَفَةَ  
 الْاِعْتِقَادِ لِمَا عَلَيْهِ الْجَمَاعُ فِيهِ فَأَمَّا ذَوَاتُ الذَّوَائِبِ وَ هِيَ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَهَا وَ  
 بَيْنَ الشَّمْسِ أَحَدَ عَشَرَ بُرْجًا، فَإِذَا ظَهَرَ فِيهَا ذُو الْجُمَةِ وَ كَانَ ظُهُورُهُ فِي وَتِدٍ مِنْ  
 أَوْتَادِ الدَّوَلَةِ فَيَمُوتُ مَلِكٌ مِنْهَا أَوْ عَظِيمٌ مِنْهَا، وَ إِنْ كَانَ فِيمَا يَلِي وَتِدًا مِنْ أَوْتَادِ  
 الدَّوَلَةِ اضْطَلِمَتْ ذَخَائِرُهُ وَ اسْتَبْدَلَتْ بِوَزِيرِهِ، وَ إِنْ كَانَ سَاقِطًا عَنِ الْوَتِدِ حَدَثَتْ  
 آثَارُ الشُّجُونِ وَ الْأَمْرَاضِ وَ كَانَ أَكْثَرُ الْمَيِّتَةِ فُجَاءَةً وَ لَحِقَ النَّاسَ خَلَلٌ فِي الرَّأْيِ  
 بِذَلِكَ الْإِقْلِيمِ. وَ إِنْ كَانَ ذُو الذَّوَابَةِ<sup>۲</sup> يَسِيرُ وَ سَيْرُهُ أَبَدًا يَكُونُ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى  
 الْمَشْرِقِ فَإِنَّ الْخَارِجِيَّ يَأْتِي مِنْ بَعِيدٍ إِلَى الْإِقْلِيمِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَائِرًا فَإِنَّ  
 الْخَارِجِيَّ مِنَ حَضْرَةِ الْإِقْلِيمِ.

۱. در نسخه دانشگاه تهران بعد از شرح این «کلمه» آمده است: «و در بعضی از نسخها این کلمه و آنچه بعد از  
 این آید یک کلمه شمرده اند».

۲. در شرح صوفی بعد از «ذو ذوابه» چنین آمده است: «فانه تخرج على الملك خارجي و اذا وجد ذو الذوابه».



## ۱. فهرس مقدمه

الف. نام كسان

ب. نام كتابها

ج. نام جاها

د. اصطلاحات نجومى

ه. اسامى لاتين



## الف. نام کسان

|                                             |                                        |
|---------------------------------------------|----------------------------------------|
| آفرودیت..... سی و نه                        | ابو محمد شیبانی ..... هفده             |
| آل طولون..... هجده                          | ابو مسلم خراسانی ..... چهل             |
| آنطونینوس..... سیزده                        | ابونؤاس ..... چهل و یک                 |
| آنطونینوس پیوس ..... چهارده                 | ابونصر قمی، حسن بن علی .. بیست و سه،   |
| ابراهیم بن صلّت ..... هفده                  | بیست و چهار                            |
| ابرخس:..... چهل و هشت                       | ابوهدرش..... چهل و سه                  |
| ابن اعلم ابوالقاسم علی بن حسن علوی          | ابویوسف اقلیدسی ..... هفده             |
| ..... چهل و نه                              | احمد بن یوسف بن ابراهیم بن الدایه (نیز |
| ابن طبیب جاثلیقی سرخسی..... هفده            | نک: احمد بن یوسف مصری..... هجده        |
| ابن عبّاس ..... چهل و یک                    | احمد بن یوسف مصری مهندس .. هجده،       |
| ابن ندیم ..... سیزده، چهارده                | بیست، بیست و یک، پنجاه و چهار          |
| ابن هبنتا .... بیست و چهار تا بیست و شش     | ادریانوس (نیز نک: هادریانوس).... سیزده |
| ابوالخیر ..... پنجاه و پنج                  | اراتس تن..... پانزده                   |
| ابوریحان بیرونی..... هفده، چهل و شش،        | ارسطو..... چهل و هشت                   |
| پنجاه، پنجاه و سه، پنجاه و چهار، پنجاه و شش | اروپائیان..... چهارده                  |
| ابوسعید ثمالی ..... هفده                    | اسکندر (شخص) ..... پنجاه               |
| ابوشجاع رستم بن مرزبان ..... هفده           | اشرف سیف الدین اینال علایی طاهری       |
| ابوالعباس احمد بن علی اصفهانی . هجده،       | اجرود..... بیست و شش                   |
| بیست                                        | اصحاب طلسمات ..... چهل و هفت،          |
| ابوالعساکر..... بیست و دو                   | پنجاه، پنجاه و یک، پنجاه و سه          |
| ابوالعلاء معری ..... چهل و سه               | اصحاب ممتحن .. چهل و هفت، چهل و نه     |

|                                                   |                                                                                                                                                     |
|---------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| خوارزم (اهل) ..... پنجاه                          | افریدون ..... پنجاه و چهار                                                                                                                          |
| ذوالرّمه ..... چهل و یک                           | افوه اودی ..... چهل و دو، چهل و سه                                                                                                                  |
| روح الله (= عیسی (ع)) ..... چهل و یک              | انطینوس ..... سیزده، چهارده                                                                                                                         |
| زامباور ..... بیست و یک، بیست و شش،<br>بیست و هشت | بتّانی ..... پنجاه                                                                                                                                  |
| سبستیان رنزال الیسوعی .... چهل و شش               | برنیک ..... سی و نه                                                                                                                                 |
| سریانیان ..... سیزده، چهل                         | بزبست فیروزان ..... بیست و سه                                                                                                                       |
| سرگین ..... یازده، سیزده، شانزده تا هجده          | بطلمیوس سوم ..... سی و نه                                                                                                                           |
| سورس ..... شانزده، هفده                           | بطلمیوس کلادیوس ..... سیزده تا هفده،<br>بیست و یک، بیست و سه تا بیست و پنج، سی<br>و نه، چهل، چهل و هفت، چهل و هشت،<br>پنجاه، پنجاه و یک، پنجاه و سه |
| سوری (= سورس) ..... هفده                          | بنی طولون ..... هجده                                                                                                                                |
| شاه اسماعیل دوم صفوی .. بیست و هشت                | بهاءالدین (جوینی) ..... نُه                                                                                                                         |
| شهاب (نام شخص) ..... چهل                          | بهرام گور ..... بیست و دو                                                                                                                           |
| شهمردان رازی ..... چهارده، شانزده                 | جاحظ ..... چهل و سه                                                                                                                                 |
| شیرویه ..... بیست و دو                            | جَم ..... پنجاه و چهار، پنجاه و پنج                                                                                                                 |
| شیرین (همسر خسرو پرویز) .. بیست و دو              | جوالیقی ..... چهل                                                                                                                                   |
| صاحب دیوان، خواجه شمس‌الدین محمد                  | حاجی خلیفه ..... هفده                                                                                                                               |
| بن محمد جوینی ..... نُه                           | حبقوق نبی ..... چهل                                                                                                                                 |
| صالح بن ولید تمیمی ..... بیست و یک                | حنین بن اسحاق ..... هفده                                                                                                                            |
| صوفی، ابوعلی حسین بن عبدالرحمن رازی               | خالد بن یزید بن معاویه ..... هفده                                                                                                                   |
| ..... هجده                                        | خسرو پرویز ..... بیست و دو، بیست و سه                                                                                                               |
| صوفی، عبدالرحمن بن عمر رازی ..... نُه،            | خلیفهٔ ۱ عباسی ..... بیست و سه                                                                                                                      |
| دوازده، سی و نه، چهل و هفت تا چهل و نه            | خمارویه بن احمد ..... بیست و یک                                                                                                                     |
| طولونیان ..... بیست و دو                          | خواجه نصیرالدین طوسی ..... نُه، یازده،<br>چهارده، هجده تا بیست و یک، چهل و نه،<br>پنجاه و سه                                                        |
| طیموخراس ..... چهل و هفت                          |                                                                                                                                                     |
| ظهیرالدین محمد بن مسعود ابوالمحامد                |                                                                                                                                                     |
| غزنوی ..... نوزده                                 |                                                                                                                                                     |
| عبدالقادر بن ابراهیم محالی شافعی . هجده           |                                                                                                                                                     |

|                                       |                                   |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| عضدالدوله..... چهل و نه               | ماگاس..... سی و نه                |
| علاءالدوله منصور شیرازی.. بیست و هفت  | مبشر بن فاتک..... سیزده           |
| عمر بن فرّخان..... هفده               | ممالیک برجی..... بیست و شش        |
| عیسی (ع)..... چهل و یک                | نوح (ع)..... پنجاه و پنج          |
| فارس (اهل)..... بیست و چهار           | نیزک طرخان..... چهل               |
| فرمیشا..... بیست و دو                 | نیزک مهتر طخارستان..... چهل       |
| فلوگل..... سیزده                      | هادریان..... سیزده                |
| قبطیان..... سیزده                     | هارون..... بیست و یک، بیست و دو   |
| قفطی..... هفده                        | هرمس..... پنجاه                   |
| کپرنیک..... پانزده                    | هولاکو خان..... نُه               |
| کریستف کلمب..... پانزده               | هیپارک..... پانزده                |
| کوشیار، ابوالحسن بن لبّان باشهری جیلی | یزدان خواست پارسی..... بیست و پنج |
| ..... چهارده، شانزده                  | یزدگرد سوم ساسانی..... بیست و سه  |
| گردیزی..... پنجاه و هفت               | یحیی بن ابی منصور..... بیست و سه  |
| مأمون..... هفده                       | یحیی بن خالد برمک..... هفده       |
| مازیار..... بیست و سه                 | یوحنا ابراهیم (مطران)..... چهل    |
| ماشاءالله..... بیست و پنج             |                                   |



## ب. نام کتابها

|                                        |                                      |
|----------------------------------------|--------------------------------------|
| تفسیر نسفی..... چهل و دو               | آثارالباقیه..... پنجاه، پنجاه و سه   |
| ثمره..... نُه، یازده، چهارده تا نوزده، | اربع مقالات..... چهارده              |
| پنجاه و سه                             | اربعه..... پانزده، شانزده، هفده      |
| ثمرة الفلك بطلميوس..... نوزده          | (کتاب) بخشی از تفسیری کهن به پارسی   |
| الجماهر فى معرفة الجواهر... چهل و شش   | ..... چهل و یک، چهل و دو             |
| چهار مقاله (= اربع مقالات)..... شانزده | تاریخ ادبیات در ایران..... نوزده     |
| الحيوان جاحظ..... چهل و سه             | تاریخ بخارا..... چهل                 |
| کتاب الدین و الدولة..... چهل           | تاریخ الحکما..... هفده               |
| دیوان افوه اودی ← الطرائف الادبية      | تاریخ طبرستان..... بیست و سه         |
| رسالة الغفران..... چهل و سه            | تاریخ طبری..... بیست و دو            |
| روضة الصفا..... بیست و هشت             | تاریخنامه طبری..... چهل              |
| روضة المنجمين..... چهارده، شانزده      | (کتاب) تاریخ و فرهنگ..... نوزده      |
| زیج ایلخانی..... چهل و نه              | تحفة الغرائب..... پنجاه و پنج        |
| زیج صابی..... پنجاه                    | ترجمه تفسیر طبری..... چهل و یک       |
| (کتاب) شهنشاه نامه..... بیست و هفت     | ترجمه صور الکواکب... سی و نه، چهل و  |
| صد کلمه (= ثمره)..... شانزده           | هفت                                  |
| الطرائف الادبية..... چهل و دو          | ترجمه المدخل الى علم احکام النجوم... |
| فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی      | بیست و سه تا بیست و پنج، بیست و هفت  |
| ..... چهل                              | تفسیر تاج التراجم..... چهل و دو      |

|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| الفهرست ..... سیزده، بیست و چهار       | (کتاب) المعرب ..... چهل                |
| کشف الظنون ..... هفده                  | المغنی فی احکام النجوم... بیست و چهار، |
| کلیات مجمع الدعوات کبیر .. پنجاه و پنج | بیست و شش                              |
| لغت نامه دهخدا ..... بیست و چهار،      | (کتاب) مقالة فی سیر سهمی السعادة و     |
| بیست و شش                              | الغیب..... هفده                        |
| (کتاب) مجسطی..... سیزده، چهارده،       | منتهی الارب ..... بیست و شش            |
| پانزده، شانزده                         | مواهب علیّه ..... چهل و یک، چهل و دو   |
| مجله المشرق ..... چهل و شش             | نافع الثمرة..... نوزده                 |
| مجمل التوارخ و القصص .... بیست و دو    | نسب نامه خلفا و شهریاران .. بیست و یک  |
| مختار الحکم ..... سیزده                | نفائس الفنون..... چهل و هشت            |
| المدخل فی صناعة احکام النجوم           | یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر    |
| ..... چهارده، شانزده                   | عباس زریاب خوئی)..... بیست و هفت       |

## ج. نام جایها

|                                     |                               |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| آسیا..... پانزده                    | رودخانه نیل..... سیزده        |
| اروپا..... سی و هفت                 | رودس (جزیره)..... پانزده      |
| استانبول..... بیست و شش، بیست و هفت | رم..... چهارده                |
| اسطنبول..... بیست و شش              | ری..... پنجاه و هفت           |
| اسکندریه..... سیزده، سی و نه        | سغد..... پنجاه                |
| اصفهان..... پنجاه و هفت             | سوریه..... سی و نه، چهل و شش  |
| افغانستان..... چهل و شش             | سیبری..... سی                 |
| بادغیس..... چهل                     | طاعون (قریه)..... چهل و شش    |
| بادلیان..... دوازده                 | لیبی..... سی و نه             |
| بوشنج..... چهل و شش                 | لیدن..... یازده               |
| بیزانس..... سیزده                   | مراغه (رصدخانه)..... چهل و نه |
| پراک..... پنجاه                     | مصر..... بیست و یک، سی و نه   |
| پهله (بلدان)..... پنجاه و هفت       | مصر علیا..... سیزده           |
| تهران..... سی و هفت                 | هلند..... یازده               |
| چک (کشور)..... پنجاه                | هند..... بیست و دو            |



## د. اصطلاحات نجومی

|                                      |                          |
|--------------------------------------|--------------------------|
| اژدها (صورت فلکی).....               | چهل و پنج                |
| استوای آسمانی.....                   | پنجاه و سه               |
| اسد.....                             | سی و نه، چهل و پنج       |
| اسفندار مذ روز..                     | پنجاه و سه تا پنجاه و شش |
| اسفندار مذ ماه.....                  | پنجاه و سه               |
| اسکندری (سال).....                   | چهل و نه                 |
| اعتدال بهاری (نیز نک: اعتدال ربیعی)  | .....                    |
| .....                                | چهل و هشت، پنجاه و پنج   |
| اعتدال خریفی.....                    | چهل و هشت                |
| اعتدال ربیعی.....                    | چهل و هشت                |
| أنسی (نام گیسودار).....              | بیست و چهار              |
| انقلاب شتوی.....                     | چهل و هشت                |
| انقلاب صیفی.....                     | چهل و هشت                |
| برجیس.....                           | بیست و چهار تا بیست و شش |
| بُعد.....                            | پنجاه و دو               |
| بُعد ثریا.....                       | پنجاه و شش               |
| پرساوس.....                          | چهل و پنج                |
| پروین (= ثریا).....                  | پنجاه                    |
| ثریا.....                            | پنجاه تا پنجاه و دو،     |
| پنجاه و پنج، پنجاه و شش              |                          |
| ثوانی النجوم.....                    | بیست و یک،               |
| بیست و چهار، چهل                     |                          |
| جاییه (نام گیسودار).....             | بیست و چهار              |
| جاریه (نام گیسودار).....             | بیست و چهار،             |
| بیست و پنج                           |                          |
| حربه (نام گیسودار).....              | بیست و چهار              |
| الحشین (نام گیسودار).....            | بیست و چهار،             |
| بیست و پنج                           |                          |
| حضيض. سی و یک، سی و دو، سی و شش      |                          |
| دیباذر (نام روز).....                | بیست و دو                |
| ذنب.....                             | بیست و چهار              |
| ذوات الاذئاب. بیست و چهار، بیست و شش |                          |
| ذوات الذوائب.....                    | بیست و پنج، چهل          |
| ذوالجمله....                         | بیست و یک، سی و هشت،     |
| سی و نه                              |                          |
| ذو ذنب.....                          | بیست و چهار              |
| ذو ذوائب.....                        | بیست و چهار، بیست و پنج  |
| ذو ذوابه.....                        | بیست و سه تا بیست و شش،  |
| سی و نه                              |                          |
| ذواللحیه (نام گیسودار).....          | بیست و سه                |
| رأس.....                             | بیست و چهار              |
| رجوعت.....                           | بیست و هفت               |
| ردی (نام گیسودار).....               | بیست و چهار              |
| رقعه کژدم.....                       | پنجاه و سه تا پنجاه و شش |

|                                          |                                        |
|------------------------------------------|----------------------------------------|
| عُقب (صورت فلکی) ..... پنجاه و سه        | رُقیه ..... پنجاه و دو، پنجاه و سه     |
| عمود (نام گیسودار) ..... بیست و چهار     | روز زنان ..... پنجاه و شش              |
| عَوّا (صورت فلکی) ..... سی و نه          | روز ماه ..... بیست و سه                |
| عید زنان ..... پنجاه و شش                | زایچه ..... بیست و دو                  |
| فارس (نام گیسودار) ..... بیست و چهار،    | زئوس (نام ستاره) ..... بیست و شش       |
| بیست و پنج                               | زحل ..... بیست و چهار، بیست و پنج،     |
| فلک البروج ... چهل و هفت، چهل و هشت      | سی و چهار                              |
| قدر ..... بیست و پنج، بیست و شش،         | زهره ..... بیست و چهار، بیست و پنج،    |
| سی و یک، سی و شش                         | بیست و هفت                             |
| قصعه (نام گیسودار) ..... بیست و چهار،    | سال فارسی ..... پنجاه و پنج            |
| بیست و پنج                               | ستارگان ثابت ..... سی و نه             |
| قصعی (نام گیسودار) ..... بیست و چهار     | ستارگان دُم دار ..... بیست و پنج       |
| کلیم (نام گیسودار) ..... بیست و چهار     | ستاره بیت لحم ..... چهل و شش           |
| کوما (= koma قسمت نورانی یک              | سرموس (نام گیسودار) ..... بیست و چهار  |
| گیسودار) ..... سی و هشت                  | سگ‌های شکاری (صورت فلکی)               |
| کید (نام گیسودار) ..... بیست و چهار،     | ..... سی و نه                          |
| بیست و پنج                               | سهیل (ستاره) ..... پانزده              |
| اللیانی (نام گیسودار) ..... بیست و چهار، | شرطین ..... چهل و نه، پنجاه            |
| بیست و پنج                               | شُهب (نام گیسودار) ..... بیست و چهار   |
| مار (صورت فلکی) ..... پنجاه و سه         | شهب ثاقبه ..... چهل و یک               |
| ماه آذر ..... بیست و دو، بیست و سه       | ضفیره ..... سی و نه                    |
| مایلی و تد ..... بیست و یک               | طیفور (نام گیسودار) ..... بیست و چهار، |
| مردگیران ..... پنجاه و شش، پنجاه و هفت   | بیست و پنج                             |
| مریخ ..... بیست و چهار                   | عُزیم (نام گیسودار) ..... بیست و چهار  |
| مشتی ..... بیست و چهار تا بیست و شش،     | عُزیم (نام گیسودار) ..... بیست و سه    |
| سی، سی و دو تا سی و شش                   | عطارد ..... بیست و چهار، بیست و پنج،   |
| مصباح (نام گیسودار) ..... بیست و چهار    | بیست و هفت                             |
| مصباحی (نام گیسودار) ..... بیست و چهار   | عُطیط (نام گیسودار) ..... بیست و چهار  |
| معدل النهار ..... چهل و هفت تا چهل و نه  | عَظَم ..... بیست و پنج                 |

|                                                                          |                                                                                                    |
|--------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------|
| نیازک ..... بیست و چهار، چهل،<br>چهل و یک، چهل و شش                      | منکیان ..... بیست و پنج<br>موی برنیک ..... سی و نه                                                 |
| نیزک ... بیست و چهار، بیست و پنج، چهل،<br>چهل و یک، چهل و سه تا چهل و شش | نجم المجوس ..... چهل و شش<br>نقطه اعتدال ..... چهل و هفت                                           |
| وتد طالع ..... بیست و یک<br>هالی ..... سی، سی و دو                       | نقطه اعتدال بهاری ... چهل و هفت تا پنجاه<br>و یک، پنجاه و پنج، پنجاه و شش                          |
| هالی بوپ ..... سی و شش<br>همروشنیه ..... بیست و هفت                      | نقطه اعتدال پاییزی ..... چهل و هفت<br>نقطه اعتدال ربیعی (نیز نک: نقطه اعتدال<br>بهاری) ..... پنجاه |



## ۵. اسامی لاتین

|                       |                                  |
|-----------------------|----------------------------------|
| پنجاه و دو            | Alcyone (یکی از ستارگان ثریا)    |
| سی و سه، سی و دو      | Arend - Roland (نام گیسودار)     |
| پنجاه و دو            | Asterope (یکی از ستارگان ثریا)   |
| پنجاه و دو            | Atlas (یکی از ستارگان ثریا)      |
| سی                    | Bennett (نام گیسودار)            |
| سی و سه، سی و یک      | Biela (نام گیسودار)              |
| پنجاه و دو            | Celaeno (یکی از ستارگان ثریا)    |
| سی و نه               | Coma (= جمّه)                    |
| پنجاه و سه            | Deklinaton (= میل)               |
| پنجاه و دو            | Electra (یکی از ستارگان ثریا)    |
| سی و یک، سی           | Encke (نام گیسودار)              |
| سی و یک               | Finlay (نام گیسودار)             |
| سی و سه               | Giacobini - Zinner (نام گیسودار) |
| سی و هفت، سی و شش     | Hale - Bopp (نام گیسودار)        |
| سی و دو، سی و یک      | Halley (نام گیسودار و شخص)       |
| سی و چهار             | Ikeya - Seki (نام گیسودار)       |
| سی                    | Kohoutek (نام گیسودار)           |
| سی، بیست و هشت        | Koma (قسمت نورانی گیسودار)       |
| بیست و نه، بیست و هشت | Komet (گیسودار)                  |
| سی و نه               | Kyrene (نام سرزمینی در لیبی)     |

|                                                |                              |
|------------------------------------------------|------------------------------|
| Liber fructus (= کتاب ثمره)                    | نوزده                        |
| Maja (یکی از ستارگان ثریا)                     | پنجاه و دو                   |
| Merope (یکی از ستارگان ثریا)                   | پنجاه و دو                   |
| Oterma (نام گیسودار)                           | سی و یک                      |
| Pleone (یکی از ستارگان ثریا)                   | پنجاه و دو                   |
| Pons - Winnecke (نام گیسودار)                  | سی و سه                      |
| Posidonius (نام شخص)                           | پانزده                       |
| Präzession (= حرکت گردنایی)                    | پنجاه و یک، سی و شش          |
| Rektaszension (= بُعد)                         | پنجاه و دو                   |
| Sarabat (نام گیسودار)                          | سی و شش                      |
| Schwassmann - Wachmann (1925 II) (نام گیسودار) | سی و دو                      |
| Septimius Severus (امپراتور رم)                | شانزده                       |
| Taiga (ناحیه‌ای در سبیری)                      | سی                           |
| Taygeta (یکی از ستارگان ثریا)                  | پنجاه و دو                   |
| Tempel - Swift (نام گیسودار)                   | سی و سه                      |
| Tycho (نام گیسودار)                            | سی و شش، سی و دو، بیست و هفت |
| Tycho Brahe (نام شخص)                          | سی و دو                      |
| West (1975 II) (نام گیسودار)                   | سی و دو                      |

## ۲. فهرس متن

الف. نام كسان

ب. نام كتابها

ج. نام جاها

د. اصطلاحات نجومی

ه. كتابنامه



## الف. نام کسان

|                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| ۳۶ ..... خمارویه بن احمد         | ۵۳ ..... ابراهیم بن مهدی              |
| (خواجه نصیرالدین طوسی) محمد بن   | ابوالعباس احمد بن علی اصفهانی ..... ۳ |
| محمد بن حسن طوسی ..... ۱         | ۴، ۳۸، ۴۲، ۵۲، ۷۵                     |
| سورس ..... ۲                     | ابونصر قمی، حسن بن علی ..... ۲۸       |
| صاحب دیوان (خواجه شمس‌الدین      | احمد بن طولون ..... ۳۶                |
| جوینی) ..... ۱                   | احمد بن یوسف مصری ..... ۲، ۴، ۳۰      |
| صالح بن ولید تمیمی ..... ۳۶      | ۳۶، ۴۵، ۷۵                            |
| مأمون (خلیفه) ..... ۵۳           | ادریس پیغامبر ..... ۴۹                |
| محمد بن سرتاو؟ بن حوبان؟ المراغی | اصحاب الطلسمات ..... ۱۶               |
| ..... ۷۹                         | بطلمیوس ..... ۱ تا ۳، ۶، ۹، ۱۵        |
| نوح علیه‌السلام ..... ۶۷         | ۲۸ تا ۳۱، ۳۸، ۷۲، ۷۴، ۷۷              |
| هارون (پسر خمارویه) ..... ۳۶     | تنکلو شا بابل ..... ۷۶                |
| هرمس ..... ۴۸، ۴۹                | خارجی (مفرد خوارج) ..... ۷۹           |



## ب. نام کتابها

|          |                                         |
|----------|-----------------------------------------|
| ۲        | ..... احکام (کتاب)                      |
| ۷۷، ۲    | ..... اربع مقالات                       |
| ۴۸       | ..... اساس (کتاب)                       |
| ۷۹       | ..... انظرومطا                          |
| ۷۹، ۲، ۱ | ..... ثمره                              |
| ۳        | ..... شرح ابوالعباس احمد بن علی اصفهانی |
| ۲        | ..... شرح احمد بن یوسف مصری             |
| ۲        | ..... مجسطی (کتاب)                      |



### ج. نام جاها

|        |                         |
|--------|-------------------------|
| ۵۳     | ..... بغداد             |
| ۳۶     | ..... مصر               |
| ۷۶، ۵۳ | ..... هند (يا هندوستان) |



## د. اصطلاحات نجومی

|                                           |                                      |
|-------------------------------------------|--------------------------------------|
| آثار علوی ..... ۱۱، ۱۹، ۷۸                | انتهاء تحویل ..... ۴۴                |
| آفتاب (نیز نک: شمس) ..... ۳، ۵            | انتهاء طالع ..... ۴۴، ۵۹             |
| ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۰ تا ۳۴، ۳۷، ۵۲، ۵۶          | انصراف قمر ..... ۵۷                  |
| ۶۰، ۷۲، ۷۸                                | انجلا ..... ۲۷                       |
| اتصال ..... ۲۴، ۷۳                        | اوتاد (نیز نک: وتد) ..... ۲۶، ۲۷، ۳۸ |
| اثیر ..... ۷۸                             | ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۶۱، ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۷۹       |
| اجتماع (یا اجتماعات) ..... ۵۷، ۷۷         | اوتاد زایل ..... ۱۷                  |
| اختیارات ..... ۱۷                         | اوتاد ساقط ..... ۱۷                  |
| ارباب مثلثات طالع ..... ۶۲، ۶۳            | برج آبی ..... ۲۴                     |
| ارباع مؤنث ..... ۶۲                       | برج آتشی ..... ۶۴                    |
| ارضی ..... ۷۳                             | برج انتهاء ..... ۵۹                  |
| استعلاء ..... ۳۸                          | برج زایل ..... ۲۰                    |
| استقامت ..... ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷              | برج مایی ..... ۶۴                    |
| استقبال ..... ۷۷                          | برجهای هوایی ..... ۶۴                |
| اسد ..... ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۱ تا ۳۴            | بروج ثابت ..... ۲۵                   |
| ۳۸، ۳۹، ۶۴                                | بروج دراز مطالع ..... ۵۰             |
| افق تسییر ..... ۳۵                        | بروج کوتاه مطالع ..... ۵۰            |
| افق حادث ..... ۲۹                         | بروج مؤنث ..... ۶۲                   |
| اقامت ..... ۵۰، ۶۹، ۷۷                    | بروج مذکر ..... ۶۲                   |
| انتهاء (یا انتهایات) ..... ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۳ | بروج مطیع ..... ۳۸                   |

|                                                  |                                         |
|--------------------------------------------------|-----------------------------------------|
| ٣٢ ..... تشريق علويات                            | ٣٩ ..... بياپانى (كواكب)                |
| ٦٩ ، ٦٨ ، ٦٠ ، ٥٠ ، ١٠ ..... تغريب               | ٧٥ ..... بيت سلطان                      |
| ٤٥ ..... تغريب آفتاب                             | ٧٥ ، ٦٦ ..... بيت المال                 |
| ٣٢ ..... تغريب سفليات                            | ٦٣ ، ٤٣ ..... بيت الموت                 |
| ٢٩ ..... توالى بروج                              | ٦٦ ..... بيت نكاح                       |
| ٦١ ..... ثريا                                    | ٣٢ ..... بيوت افراح                     |
| ٤٧ ..... ثلاثى (تعداد قران)                      | ٢٥ ..... تثليث                          |
| ٤٧ ..... ثنائى (تعداد قران)                      | ٢٧ ..... تحاويل سال                     |
| ٣٩ ، ٣٥ ، ٣٤ ، ٢٦ ، ١٦ ..... ثوابت               | ٣٣ ، ٣١ ..... تحت الارض                 |
| ٧٧ ، ١٩ ، ١١ ..... ثوانى نجوم                    | ٧٤ ، ٦٩ ، ٣٢ ، ٣١ ..... تحت الشعاع      |
| ٢٣ ، ٢٥ ، ٢٧ ، ٣٢ تا ٣٤ ، ٣٨ ، ٤٠ ، ٦٣ ..... ثور | ٤٩ ، ٥٧ ..... تدوير                     |
| ٢٩ ، ٣٨ ، ٣٤ ، ٣٣ ، ٣١ ، ٢٧ ..... جدى            | ٦٨ ، ٥٤ ، ٤٣ ، ٣٨ ، ٢٥ ..... تربيع      |
| ٣٨ ..... جزو اجتماع                              | ٧٧ ..... تربيع آفتاب و ماه              |
| ٣٨ ..... جزو استقبال                             | ٥٧ ..... تربيع اول قمر                  |
| ٦٤ ، ٣٤ ، ٣١ تا ٣١ ، ٢٧ ، ٢٣ ..... جوزا          | ٥٧ ..... تربيع دوم                      |
| ٧٤ ، ١٠ ..... حد                                 | ٦٣ ..... تربيع مريخ                     |
| ٧٤ ..... حدود                                    | ٦٨ ، ٢٥ ..... تسديس                     |
| ٤٩ ..... حضيض                                    | ٣١ ، ٢٩ ، ٢٨ ..... تسير (يا تسيرات)     |
| ٣٠ ، ٢٩ ، ٢٧ ، ٢٣ ، ٢١ ..... حمل                 | ٦٨ ، ٦٥ ، ٣٦ ، ٣٥                       |
| ٣٢ تا ٣٤ ، ٣٨ ، ٤١ ، ٥٢ ، ٦٧ ..... حوت           | ٧٢ ، ٣٠ ..... تسير سهام                 |
| ٣٤ ، ٣٠ تا ٣٠ ، ٢٧ ، ٢٤ ، ٢٣ ..... حوت           | ٦٥ ..... تسير سهم السعادة               |
| ٣٨ ، ٤٠ ، ٦١ ..... حيز                           | ٦٥ ..... تسير شمس                       |
| ١٦ ..... حيه                                     | ٦٥ ..... تسير عاشر                      |
| ٤٩ ..... خارج مركز                               | ٦٥ ..... تسير قمر                       |
|                                                  | ٦٩ ، ٦٨ ، ٦١ ، ٦٠ ، ٥٠ ، ١٠ ..... تشريق |
|                                                  | ٤٥ ..... تشريق آفتاب                    |

|                                        |                                  |
|----------------------------------------|----------------------------------|
| خالی السیر ..... ۲۷                    | خبی ..... ۷۳                     |
| خانه ..... ۱۰، ۳۱، ۳۲                  | خسوف ..... ۲۷، ۷۶                |
| خانه آفتاب ..... ۴۱                    | خط استوا ..... ۲۹، ۳۰            |
| (خانه) ثامن ..... ۴۰، ۴۲ تا ۴۴، ۶۳، ۶۴ | خلاف توالی ..... ۲۳، ۳۰، ۳۱      |
| (خانه) ثانی ..... ۲۴، ۴۰، ۴۲، ۶۹، ۷۰   | خماسی (تعداد قران) ..... ۴۷      |
| (خانه) ثانی عشر ..... ۴۰، ۴۱           | خوف (موضع) ..... ۲۱              |
| (خانه) حادی عشر ..... ۴۱               | دایره افق ..... ۲۹               |
| (خانه) رابع ..... ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳       | دایره نصف النهار ..... ۲۹        |
| ۳۹، ۴۰، ۴۴                             | دبران ..... ۵۱                   |
| خانه رعایا ..... ۳۹                    | درج سوا ..... ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۵۴، ۷۲ |
| (خانه) سابع ..... ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۲۸       | درجه شرف ..... ۶۸                |
| ۳۰ تا ۳۳، ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۶۶، ۷۶       | درجه طالع ..... ۴۹، ۵۲           |
| (خانه) سادس ..... ۴۰، ۴۳، ۴۶           | درجه عاشر ..... ۶۳، ۶۸           |
| خانه سفر ..... ۶۹                      | درجه قران ..... ۵۲               |
| خانه سلطان ..... ۳۹                    | درجه مطالع ..... ۲۸              |
| (خانه) عاشر ..... ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲       | دستوریه ..... ۴۵                 |
| ۳۳، ۳۵، ۳۹ تا ۴۱، ۴۵ تا ۴۷، ۶۸، ۷۶     | دفع اعداء ..... ۱۷               |
| خانه مال ..... ۶۸، ۶۹                  | دفع خصوم ..... ۱۷                |
| خانه ماه ..... ۴۱                      | دلایل سفلی ..... ۱۹              |
| خانه مخالفان ..... ۳۹                  | دلو ..... ۲۵، ۲۷، ۳۱ تا ۳۴       |
| خانه مریخ ..... ۴۱                     | دلیل حادی عشر ..... ۵۱           |
| خانه مطلوب ..... ۱۷                    | دلیل عاشر ..... ۵۱               |
| خانه ملوک ..... ۳۹                     | دلیل مطلوب ..... ۱۷              |
| خانهای تحویل ..... ۲۷                  | دور اوسط قمری ..... ۴۹           |
| خانهای زهره ..... ۴۱                   | ذروه ..... ۴۹، ۵۷                |
| خانهای مشتری ..... ۴۱                  | ذنب ..... ۵۰                     |



|                                                           |                                                                                                   |
|-----------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------|
| طالع استقبال..... ۵۷، ۵۹، ۶۹                              | عقرب ... ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۲ تا ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱                                                 |
| طالع اصل..... ۲۳، ۴۴                                      | علویات..... ۱۲                                                                                    |
| طالع تحویل..... ۲۳، ۴۴، ۷۲                                | علویین..... ۷۱                                                                                    |
| طالع جلوس..... ۶۹                                         | عین الثور..... ۳۵                                                                                 |
| طالع حظ..... ۶۴                                           | فتح الباب..... ۵۷                                                                                 |
| طالع دلیل سر و روی..... ۶۴                                | فرح..... ۱۰                                                                                       |
| طالع دولت..... ۴۵                                         | فلک مستقیم..... ۵۴                                                                                |
| طالع رکوب..... ۵۱                                         | فوق الارض..... ۲۶، ۲۷، ۳۱                                                                         |
| طالع سال..... ۶۹                                          | قاطع..... ۵۹                                                                                      |
| طالع علت..... ۴۴                                          | قدر..... ۳۵                                                                                       |
| طالع علیل..... ۴۴                                         | قران (یا قرانات)..... ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸                                                  |
| طالع فکندن در آب..... ۵۱                                  | قران اصغر..... ۵۲، ۵۷ تا ۵۹                                                                       |
| طالع قران..... ۵۲، ۶۷                                     | قران اکبر..... ۵۲                                                                                 |
| طالع قران اصغر..... ۴۵                                    | قران اعظم..... ۵۸                                                                                 |
| طالع قران اوسط..... ۴۵                                    | قران اوسط..... ۵۲، ۵۸                                                                             |
| طالع قمر..... ۵۷                                          | قلب الاسد..... ۳۵                                                                                 |
| طالع کسوف..... ۲۸                                         | قلب العقرب..... ۳۵، ۵۱                                                                            |
| طالع مبدأ..... ۴۳                                         | قمر (نیز نک: ماه)..... ۱۰، ۲۲ تا ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۸ تا ۵۰، ۵۲، ۵۴ تا ۵۶، ۶۰ تا ۶۳ |
| طالع مولد (یا موالید)..... ۲۱، ۴۵، ۶۹، ۷۷                 | قوس..... ۲۷، ۳۱ تا ۳۴، ۴۵، ۶۵                                                                     |
| طالع وتد..... ۴۵                                          | کذخذا..... ۵۹، ۶۳، ۶۸                                                                             |
| طالع وسط کسوف..... ۲۸                                     | کسوف..... ۲۷، ۷۶، ۷۷                                                                              |
| طالع وقت..... ۴۹                                          | کواکب ثابته..... ۳۵، ۳۹، ۴۵، ۷۷                                                                   |
| طوفان نوح..... ۶۷                                         |                                                                                                   |
| عرض افق حادث..... ۲۹                                      |                                                                                                   |
| عطارد..... ۱۰، ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۱ |                                                                                                   |

|                                            |                        |
|--------------------------------------------|------------------------|
| كواكب سفلى .....                           | ٥٠ ، ٤٥ ، ٢٤           |
| كواكب سياره .....                          | ٤٧                     |
| كواكب علوى .....                           | ٥٠ ، ٤٥                |
| كواكب قاطع .....                           | ٣٦                     |
| كواكب لطخيه .....                          | ٦١                     |
| كواكب متحيره .....                         | ٧٧ ، ٧٦ ، ٣٩ ، ٣١      |
| مايى .....                                 | ٧٣                     |
| مايلى الوتد (يا الاوتاد) ١٠ ، ٢٠ ، ٢٦ ، ٧٩ |                        |
| ماه (نيز نك: قمر) .....                    | ٣٠ ، ٢٧ ، ٢٢           |
| ٣٤ ، ٤٥ ، ٥٢ ، ٧٢                          |                        |
| مبدأ شهور قمرى .....                       | ٥٧                     |
| مبدأ مكث .....                             | ٤٩                     |
| متابع عاشر .....                           | ٤٧                     |
| مثلثه (يا مثلثات) ١٠ ، ٥٧ ، ٦٣             |                        |
| مثلثه مايى .....                           | ٣٢                     |
| مثلثه نارى .....                           | ٧٣ ، ٥٢                |
| (مثلثه) هوايى .....                        | ٧٣ ، ٤٥                |
| مجاسده .....                               | ٣٥ ، ٣١                |
| مركز عالم .....                            | ٤٩                     |
| مريخ ١٠ ، ٢٥ ، ٢٦ ، ٣٤ ، ٣٧                |                        |
| ٣٩ تا ٤٢ ، ٤٦ تا ٤٨ ، ٥١ ، ٦١ تا ٦٤ ، ٦٦   |                        |
| ٦٧ ، ٦٩ تا ٧١ ، ٧٣ ، ٧٤                    |                        |
| مستعلى .....                               | ٥٨ ، ٥٧ ، ٣٧           |
| مستقيمة الطلوع .....                       | ٣٨                     |
| مستولى .....                               | ٣٨ ، ٢١                |
| مسقط النطفة .....                          | ٤٨                     |
| مشتري .....                                | ١٠ ، ٢٣ ، ٢٦ ، ٣٢ ، ٣٤ |
| ٣٦ ، ٣٧ ، ٤٣ ، ٤٦ تا ٤٨ ، ٥٢ ، ٥٨ ، ٦٢     |                        |
| ٦٦ ، ٧٠ ، ٧٤                               |                        |
| مُشرق .....                                | ٦٢ ، ٣٧                |
| مطالع .....                                | ٥٤ ، ٣٠ ، ٢٩ ، ٢٨      |
| مطالع استواء .....                         | ٦٥                     |
| مطالع افق .....                            | ٦٥ ، ٥٩ ، ٣٦           |
| مطالع بلد .....                            | ٦٥                     |
| مطالع عاشر .....                           | ٦٥                     |
| معدل النهار .....                          | ٥٤ ، ٢٩                |
| معوجة الطلوع .....                         | ٣٨                     |
| مُغرب .....                                | ٦٢ ، ٣٧                |
| مقابله .....                               | ٥٤ ، ٤٣ ، ٢٥ ، ٢٢      |
| مقارن .....                                | ٣٥ ، ٢٣                |
| مقارنه .....                               | ٥٧ ، ٢٦ ، ٢٥           |
| مكث اوسط .....                             | ٤٩                     |
| مكث حقيقى .....                            | ٤٩                     |
| منصرف .....                                | ٣٣                     |
| منكب الاسد .....                           | ٥١                     |
| مواضع خوف .....                            | ٢١                     |
| موضع دليل .....                            | ٧٣                     |
| موضع قران .....                            | ٥٢                     |
| ميزان ٢٧ ، ٢٩ ، ٣٢ تا ٣٤ ، ٤٠              |                        |
| نارى .....                                 | ٧٣                     |
| نسر واقع .....                             | ٣٥                     |
| نطاقات .....                               | ٤٩                     |

|                            |                                        |
|----------------------------|----------------------------------------|
| ۳۳ ..... و تد عاشق         | ۴۸، ۳۸ ..... نمودار                    |
| ۱۰ ..... وجه               | ۷۸، ۷۷، ۱۱ ..... نیازک                 |
| ۳۹، ۲۴ ..... وسط السماء    | ۷۳، ۷۱ ..... نیرین                     |
| ۳۷، ۲۹ ..... هابط          | و تد (نیز نک: اوتاد) .. ۱۰، ۲۰، ۲۷، ۲۹ |
| ۳۳ ..... هبوط              | ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۶۱، ۷۴ تا ۷۶               |
| ۷۳ ..... هوایی             | ۳۳ ..... و تد رابع                     |
| ۶۳، ۵۹، ۴۵، ۴۴ ..... هیلاج | ۳۳ ..... و تد سابع                     |
| ۶۶ ..... یازدهم (خانه)     | ۶۱ ..... و تد شرف                      |
|                            | ۷۹ ..... و تد طالع                     |



## هـ. کتابنامه

- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- آثار الباقیه به زبان عربی، نسخه خطی استانبول.
- الالفاظ السریانیة فی المعاجم العربیة، مطران یوحنا ابراهیم، حلب، ۱۹۸۴ م.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته، به کوشش دکتر سید مرتضی آیه الله زاده شیرازی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفراینی، به کوشش نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- تاریخ الحکماء، جمال الدین قفطی، به کوشش یولیوس لیپرت، ۱۹۰۳ م.
- تاریخ روضة الصفای ناصری، رضا قلیخان متخلص بهدایت، قم، ۱۳۳۹ ش.
- تاریخ طبرستان، بهاء الدین اسفندیار کاتب، به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ش.
- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- تاریخنامه طبری، بلعمی، به تصحیح دکتر محمد روشن، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- تحفة الغرائب، از مؤلفی گمنام محمد بن ایوب الحاسب ؟، به تصحیح جلال متینی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- ترجمه المدخل الی علم احکام النجوم، ابونصر حسن بن علی قمی، به تصحیح جلیل اخوان زنجانی، تهران، ۱۳۷۵ ش.

- تفسیر نسفی، امام ابو حفص نجم الدین عمر بن محمد نسفی، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- التفهیم لاولئل صناعة التنجیم، ابوریحان بیرونی، به کوشش جلال الدین همایی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- الجماهر فی معرفة الجواهر، ابوریحان محمد بن احمد بیرونی، ترجمه دکتر محمد علی نجفی و دکتر مهیار خلیلی، ۱۳۵۳ ش.
- الحیوان، ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۹۶۹ م.
- دیوان، افوه اودی نگاه کنید: الطرائف الادبیه.
- رساله الغفران، ابوالعلاء معری، به کوشش عائشه عبدالرحمن بنت الشاطی، قاهره، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۷۷ م.
- روضه المنجمین، شهرمدان رازی، چاپ عکسی، چاپ بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، به کوشش جلیل اخوان زنجانی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- زیج ایلخانی، نسخه خطی کتابخانه برلین.
- زیج صابی، بتانی، به کوشش نالینو، ژم، ۱۸۹۹ م.
- زین الاخبار، ابوسعید عبدالحی گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- صور الکواکب (ترجمه)، عبدالرحمن بن عمر صوفی رازی، چاپ عکسی، ۱۳۴۸ ش.
- الطرائف الادبیه، گرد آورنده عبدالعزیز میمنی، بیروت، ۱۳۹۷ م.
- فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، محمد علی امام شوشتری، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- الفهرست، ابن ندیم، ترجمه م. رضا تجدد، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه،
- القاموس المحيط، مجدالدین فیروزآبادی، بیروت،
- قانون مسعودی، ابوریحان بیرونی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۳ ق / ۱۹۵۴ م.
- کشف الظنون، حاجی خلیفه، استانبول، ۱۳۶۰ ق / ۱۹۴۱ م.
- کلیات مجمع الدعوات کبیر، تهران، بی تاریخ.
- لغت نامه، علی اکبر دهخدا.

- مجله المشرق، «النيازك و نجم المجوس»، الاب سبستيان رنزال اليسوعى، السنة الاولى، العدد ۲، سنة ۱۹۸۹ م.
- مجمل التواريخ و القصص، به تصحيح ملك الشعراى بهار، تهران، چاپ دوم.
- المدخل فى صناعة احكام النجوم، ابوالحسن كوشيار بن لبان بن باشهرى الجيلى، تحقيق ميجيو يانو، طوكيو، ۱۹۹۷ م.
- المعرب من الكلام الاعجمى على حروف المعجم، ابو منصور جواليقى، به كوشش احمد محمد شاکر، چاپ افست، طهران، ۱۹۶۶ م.
- المغنى فى احكام النجوم، ابن هبنتا، به كوشش فؤاد سزگين، چاپ عكسى، فرانكفورت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
- منتهى الارب فى لغة العرب، عبدالرحيم ابن عبدالکريم صفى پور، تهران، ۱۲۹۷ ش.
- مواهب عليه يا تفسير حسینی (بفارسی)، کمال الدين حسين كاشفى، به تصحيح سيد محمد رضا جلالى نائينى.
- نسب نامه خلفا و شهرياران و سير تاريخى حوادث اسلام، زامباور، ترجمه دکتري محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- نفائس الفنون فى عرايس العيون، علامه شمس الدين محمد بن محمود آملی، تهران، ۱۳۷۹ ق.
- يکى قطره باران، جشن نامه استاد دکتري عباس زرياب خوئی، «رصدخانه استانبول» از علاء الدين منصور شيرازى، نوشته دکتري مهدى محقق، به كوشش دکتري احمد تفضلى، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- *abc. Astronomie von weigert und zimmermann hanau / Main, 1979.*
- *Brock Haus Enzyklopädie, Wiesbaden, 1968.*
- *Das Kosmos Himmels Jahr 1997 von Hans - Ulrich, keller, Stuttgart.*
- *Das Kosmos Himmels Jahr 1998 von Hans - Ulrich, keller, Stuttgart.*
- *Geschichte des arabischen Schrifttums, Faut sezgin leiden, 1979.*
- *Grosses Lexikon der Astronomie, Joachim Herrmann, 1986.*
- *Kosmos - Himmelskarten Nördlicher und Südlicher Himmel, J. Klerěšta / A. Rükl, Praha. Stuttgart, 1975.*

### **In the Name of God, the Compassionate, the Merciful**

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood. Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions. responsibility of The revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

**The written Heritage publication office**

AN ĀYENE-YE MIRĀS BOOK

In Collaboration with the Written Heritage Publication Office

© Ayene-ye Miras Publishing Co. 1999

First Published in Iran by Ayene-ye Miras

ISBN 964 - 6781 - 22 - 5

All rights reserved. No part of this book  
may be reproduced, in any form or by any  
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D     I N     I R A N

# ŠARḤ-E ŠAMARE-YE BATLAMYUS

**Xwāḡe Naṣir al-Din Ṭusi**

( 597-672 L.H. )

Edited by

**Ĵalil Axavān Zanĵāni**



Ayene-ye Miras

Tehran, 1999